

هر که بر ضد مانیست ، باماست

بیانیه

جبهه بین المللی

محمد علی خنجی

کمیته تدارک حزب سوسیالیست ایران

۱۰۳

۱۰۳

۱۰۳

۱۰۳

۱۰۳

۱۰۳

۱۰۳

۱۰۳

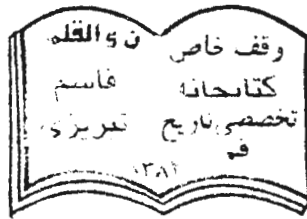
۱۲۰ ریال



دکتر محمد علی خنجی

بیانیه جبهه بین المللی

تهران - اردیبهشت ماه / ۱۳۴۳



انسانهای سراسر جهان متحد شوید!

فهرست

=====

صفحه

۱ - مقدمه	۱
۲ - جهان بیگانه و جهان تقسیم شده	۳
۳ - تولید جهانی و مالکیت ملی	۱۳
۴ - مالکیت ملی متمرکز	۱۹
۵ - قدرت روز افزون دولت	۲۱
۶ - تامین برتری و جلب منافع ملی یگانه محرک تولید اقتصادی ..	۲۲
۷ - تقسیم اضافه ارزش بین دولت و صاحبان سرمایه‌های مالی	۲۴
۸ - تولید برای بازار جهانی و رقابت بین واحدهای اقتصاد ملی ..	۲۸
۹ - بین‌المللی کردن منافع ثروت و سرمایه‌ها و وسایل تولید ضرورت تاریخی عصر ماست	۳۰
۱۰ - نهضتها و سازمانهای بزرگ سیاسی	۴۰
" کمونیستها "	
" فراماسونها "	
" سوسیالیستها "	
" نهضت‌های ملی و ضد استعماری "	
" گروههای سیاسی و اجتماعی دیگر "	
۱۱ - جبهه بین‌المللی	۸۳
۱۲ - نه جنگ نه شورش!	۸۸
۱۳ - مقاومت تودها از انواع مبارزات غیر مسلحانه تا روشهای مقاومت منفی در قلمروهای ملی و مقیاس جهانی	۹۸
۱۴ - اصل همزیستی مسالمت آمیز در روابط بین‌المللی کنونی	۱۰۲
۱۵ - بین‌المللی کردن منابع ثروت طبیعی و سرمایه‌ها و وسایل تولید	۱۰۶
۱۶ - وظائف جبهه بین‌المللی در مراحل مختلف	۱۱۷
۱۷ - بسوی مزد واحد - سطح زندگی مساوی - محوطبقاتی و محدودولت	۱۲۲
۱۸ - نتیجه و خاتمه	۱۲۵

مقدمه

اساس این بیانیه در فاصله بین بهمن ماه ۱۳۴۱/ تا شهریور ماه/ ۱۳۴۲ (فوریه تا سپتامبر ۱۹۶۳) در شرایطی بسیار نامساعد، بصورت یادداشت‌های پراکنده فراهم آمد. در آذرماه ۱۳۴۲ (دسامبر ۱۹۶۳) به تنظیم و تدوین آنها اقدام شد و در فروردین ۱۳۴۳ (آوریل ۱۹۶۴) بصورت بیانیه حاضر، آماده گردید ولی هنوز معلوم نیست شرایط و امکانات چه موقع اجازه چاپ و انتشار آنرا بدهد.

بدلائل متعدد، بیانیه میبایست در اروپای غربی و بیکی از زبانهای اروپائی انتشار یابد، بهمین سبب نویسنده، نخست کوشش بعمل آورد تا آنرا بزبان فرانسه تدوین نماید ولی بزودی متوجه شد که عدم تسلط کافی بر این زبان مانع از آنستکه بتواند مفاهیم دقیق را بطور روشن بیان کند و در آن شرایط بکسانیکه بتوانند در این راه کمکی کنند نیز دسترسی نبود، سرانجام نگارنده از این فکر منصرف شد و ناگزیر بزبان مادری روی آورد. پس از تنظیم بیانیه بزبان فارسی، مولف در فکراهی بود که آنرا با اروپا برای ترجمه و نشر بفرستد که از این تصمیم نیز بسبب پارهای ملاحظات منصرف گردید و باین ترتیب اکنون بیانیه، نخست بزبان فارسی برای چاپ و انتشار آماده میگردد. ولی وقتی میتوان از انتشار بیانیه سخن گفت و آنرا انتشار یافته تلقی کرد که بیکی از زبانهای اروپائی ترجمه و نشر شود.

از روزی که طرح این بیانیه ریخته شده تا امروز مدتی نسبتاً طولانی سپری شده است؛ در اینمدت مشکلات و موانع سیاسی و شخصی مانع از تدوین و سپس چاپ و انتشار آن بوده و پیوسته این امر را بتعویق میانداخته است. در این فاصله از زمان تحولات مهمی در اوضاع سیاسی عالم روی داده است، با اینهمه امروز بیش از هر موقع دیگر شرایط سیاسی و اجتماعی جهان آماده برای انتشار چنین بیانیه‌ی است.

ولی تنها ترجمه و نشر بیانیه بیکی از زبانهای اروپائی میتواند تاریخ انتشار آن بشمار رود و امید است که زمان آن چندان دور نباشد.

تهران - ۲۴ / اردیبهشت ماه ۱۳۴۳ (۱۴ / ۵ / ۱۹۶۴)

جهان یگانه و جهان تقسیم شده .

... از واشنگتن تا مسکو و توکیو ، از توکیو تا سیدنی و دهلی و از دهلی تا قاهره و مادرید و برلین همه چیز یکسان شده است . جهان ما با شنایی شگفت انگیز بسوی یگانگی و یکسانی پیش میرود ، فاصله ها از میان برداشته میشود ، دور نزدیک میآید و نزدیک نزدیک تر میگردد ، رسوم ملی و هنرهای بومی شتابان بداخل موزه ها پناه می برند ، در سراسر جهان و در جمیع شعون تنها یک شیوه پیش میرود ؛ شیوه بین المللی زندگی .

اختلاف در آداب و رسوم ، تنوع در خوراک و پوشاک و مسکن ، تفاوت در روحیات و حتی اختلاف در طرز آرایش موی سر از میان رفته است . تا یکصد سال پیش اختلاف بین آداب و رسوم چنان بود که نه تنها بین مردم قاره ها و کشورها ، بلکه در یک کشور نیز تمیز گروهها و اقوام از روی لباس و عادات و سنن بسیار آسان بود و امروز یکسانی بدرجه ای است که جز در برخی موارد تشخیص ملتها از آن جهات میسر نیست . حتی موارد ترس و امید و اضطراب نیز بین ساکنان جهان یکسان شده است .

جهان بزرگ که روزگاری پراز اختلاف و تنوع بود ، اکنون روز بروز کوچکتر و یکنواخت تر میشود ، دیگر میان یک امریکائی ، یک فرانسوی ، یک روسی ، یک استرالیائی یا ژاپنی از حیث فرهنگ و آداب و رسوم و لباس و سایر شعون زندگی چندان تفاوتی وجود ندارد . همه چیز درهمه جا رو بوحدت و یکنواختی

است .

بشر که زمانی بطوایف و قبایل تقسیم شده بود و پس از قرن‌ها در قالب بزرگتری قرار گرفت و بملتها تقسیم شد ، اکنون قالب ملی را نیز پشت سر گذاشته و در سراسر جهان بصورت جامعه‌ای یکدست درآمده است ؛ صنعت جدید هر پست و بلند را درهم میکوبد ، تفاوتها را از میان بر میدارد و همه چیز را بسوی وحدت و یکنواختی میکشاند . سرعت وسایل ارتباطی و امواج رادیو و تلویزیون و فیلمهای سینمایی هر روز این یگانگی را بیشتر و عمیق تر میسازند .

هنگامیکه " پولوها " از ایتالیا تا چین رفتند ، از دنیاهای گوناگون گذشتند ، اقوام و طوایف مختلف با آداب و رسوم گوناگون بر سر راه آنها بودند و شگفتیهای بسیار دیدند ، امروز اگر آنها زنده شوند و راه پیموده را باز به پیمایند دیگر از آنها همه عجایب جز آثار تمدنهای گذشته چیزی نخواهند دید و خواهند توانست سفرنامه جالبی بما عرضه کنند زیرا مردم جهان همه از احوال یکدیگر و از اخبار دور و نزدیک با خبرند . در خط سیر " پولوها " ، لباسها ، خانهها ، اثاثه اطاقها ، پردهها ، تابلوها ، بازیها ، رقصها ، آوازاها ، فیلمها و حتی اسباب بازی کودکان کم و بیش یکسان است . در طول این خط سیر حتی سلیقهها ، آرزوها و رویاها نیز بوحدت گرائیده است .

جهان ما باز هم باشتابی فزونی پدیر بسوی وحدت و یکنواختی بیشتر بجلو میرود ؛ بر سرعت هواپیماها و موشکها پیوسته افزوده میشود و فواصل باز هم کمتر میگردد ، سالها بماهها و ماهها بهفتهها و روزها مبدل میشوند . اگر آداب و رسوم زیبای ملی و هنرهای بومی مورد حمایت دولتها قرار نگیرند دیری نمیگذرد که در برابر شیوه‌های بین المللی مضمحل میشوند . نه اختلاف در رنگ و نژاد و نه اختلاف مذهب و ملیت و نه اختلاف در زبان نتوانسته است در برابر وحدت و یکنواختی جامعه انسانی سدی ایجاد کند . در هیچ

عصری انسانها بیکدیگر نزدیک نبوده‌اند و در هیچ دوره‌ای تمدن بشری باین اندازه از عظمت و شکوه نبوده است. بشر بر طبیعت چیره شده و قوای آنرا بخدمت گرفته است، حتی قوه جاذبه دیگر نمیتواند انسان را در سیاره‌ای که محل نشو و نماى او بوده زندانی سازد.

چه با شکوه است تمدن صنعتی ما و چه بیکران است دنیای دانش ما؛ موجودی ضعیف که هزاران سال پیش در اعماق جنگلها مانند جانوران میزیست، اکنون طبیعت را چون غلامی بخدمت در آورده و پس از گذشت قرنهای کمک صنعت جدید، دنیای پراکنده را چنان بهم پیوسته و سرنوشت هموعان را آنچنان بیکدیگر پیوند داده است که هر واقعه و حادثه‌ای که در گوشه‌ای از جهان روی دهد، در سرنوشت سراسر جهان و همه جهانیان موثر میافتد. آنچه تا دیروز "واقعه محلی" نامیده میشد امروز "حادثه جهانی" است. در هیچ عصری جهان ما چنین یکسان و بهم پیوسته نبوده است و شگفتا که در هیچ زمانی نیز این جهان اینسان دچار پراکندگی، اختلاف و خصومت و رقابت نبوده است؛ جهان یکدست و بهم پیوسته ما قطعه قطعه است و رقابت وجدال و اضطراب بر سراسر آن حکومت میکند انسان عصر ما در حالیکه از تمدنی با شکوه و دانشی بیکران برخوردار است در میان انبوهی از تناقضات و اختلافات با سرگشتگی و هراس و زبونی دست بگیربان است و در همه جا یا ممنوع خود در حال رقابت و ستیزه است. جهان در کام اختلافات و تضادهای بی پایان فرو رفته است؛ در یک گوشه از آن، بشر از کثرت جمعیت درسته است و در گوشه دیگر کمبود جمعیت مانعی بر سر راه تکامل او شده است، در یک قسمت از جهان، فراوانی سرمایه‌ها مشکلات بزرگی ببار آورده و در قسمت دیگر فقدان سرمایه موانع غیر قابل عبور در راه پیشرفت انسان بوجود آورده است؛ عالیترین سطح زندگی در کنار پست ترین سطح زندگی، خوشبختی در کنار بدبختی سیری بیش از حد و گرسنگی

خارج از اندازه، امکانات وسیع از یکسو و فقدان هر نوع وسایل از سوی دیگر، عالیترین درجات تکامل علوم از یکطرف و جهل و بیسوادی انبوه انسانها از طرف دیگر، منظره عمومی جهان ما را تشکیل داده است. انسان درحالیکه سفر خود را بکائنات آغاز کرده، در روی کره ای که محل نشو و نمای او بوده درحالتی آمیخته بیاس و اضطراب بسر میبرد و اسیر ترس و گرفتار رنج است. ترس انسان از انسان بر جمیع شئون زندگی ما سایه افکنده است. انسان از انسان میترسد زیرا در همه جا انسانها با تمام قوا و استعدادهای خود در تدارک رقابت و خصومت با یکدیگرند. صنعت جدید در طول دو قرن که از ایجاد و توسعه آن میگذرد از یکسو جهان ما را بسوی وحدت و یکنواختی سوق داده و از سوی دیگر سبب تقسیم جدید و بروز اختلافها و تناقضات عمیق گردیده است. صنعت که آفریده انسان است و باید در خدمت انسان باشد اکنون براو و سرنوشت او حکومت میکند. آری مخلوق بر خالق خود فرمانروا شده و او را برده خود ساخته است. تکامل صنعتی تمام شئون زندگی ما را بصورت تابعی از رقابت اقتصادی و سیاسی درآورده است. در سراسر جهان تولید اقتصادی، علوم و فنون، اختراعات و اکتشافات، هنر و ادبیات و حتی عواطف و احساسات در راه رقابت های ملی بخدمت گمارده شده اند. رقابت اقتصادی و سیاسی بمنظور تامین برتری ملی، بصورت یگانه هدف زندگی بشر حلوه گر شده است. در همه جا سعی و کوشش انسانها و تلاش بی پایان آنها بچشم میخورد ولی همه این تلاشها فقط یک هدف را دنبال میکند: تامین برتری ملی! و در این راه قسمت بزرگی از قوای تولیدی نیروی کار و محصولات بهدر میروند. نسلهای آینده وقتی تاریخ روزگار ما را بخوانند، از اینکه در چنین سطح عالی تمدن اینهمه پستی و زبونی و درماندگی وجود داشته غرق در حیرت خواهند شد. میلیونها ساکنان کره زمین اسیر چنگال فقر و جهل و بیماری هستند در حالیکه بکمک صنعت و دانش ثروتی عظیم و امکاناتی بی پایان در اختیار بشر قرار دارد ولی تنها عده ای معدود از نعمتها

و خوشبهای دنیای صنعتی برخوردارند. اختلاف بین عالیترین درجات سطح زندگی تا ادنی درجه آن حیرت آور است و در این میان آنها که در ترقیات علمی و تولید اقتصادی و تامین رفاه سهمی ندارند، قسمت عمده محصولات و حاصل کار میلیونها مردم را بمصرف میرسانند؛ سیاستمداران، نظامیان، اعضای سازمانهای جاسوسی و ضد جاسوسی و اعضای دستگاههای حاکمه در سراسر جهان، در کنار باقیمانده مالکان و سرمایه داران سابق از محصول کار بشر سهم شیر را بخود اختصاص داده اند و از سوی دیگر، قسمت بزرگی از حاصل کار میلیونها مردم را در راه تسلیحات و تقویت ارتشها - در راه تحقق برتری ملی و تصرف بازارها و رقابت اقتصادی بمصرف میرسانند. اتلاف نیروی کار، اتلاف مواد خام و اولیه، اتلاف کالاها، امری عادی و معمولی است.

در همه جا چرخ کارخانه ها میگردد صنایع جدید پایه ریزی میشود، اختراعات و اکتشافات نوین بشر را بر طبیعت چیره تر میسازند، کالاها چون سیل از کارخانه ها بیرون میریزد و به پهنه جهان سرازیر میگردد، موشکها و قمرهای مصنوعی روانه فضا میشوند، هر روز وسایل جدید و منابع جدیدتری با اختیار بشر درمی آید و با اینهمه در همه جا، فقر، درماندگی، سرگستگی و تضاد بچشم میخورد: بیش از نیمی از جامعه بشری در گرسنگی دائم بسر میبرد، تعداد کثیری از نوزادان در اثر مرض و تغذیه غیر کافی نمیتوانند بسن رشد برسند، قریب یک ثلث از ساکنان جهان از نعمت خواندن و نوشتن محرومند، درآمد سالیانه بیش از دو ثلث از آدمیان برای رفع حوائج اولیه آنها کفایت نمیکند، لباس و مسکن و غذای کافی برای بیش از نیمی از جهانیان بصورت آرزویی تحقق ناپذیر درآمده است، میلیونها افراد انسانی در حالیکه آماده برای کار و تولید اقتصادی هستند از هر نوع وسیله کار محرومند. در عین حال هر روز بر میزان ثروت و تولید کالاها افزوده میشود، تکنیک ترقی میکند، نیروی تولیدی کار بشر با سرعت تصاعدی جلو میرود و برفراوانی

و فراخی افزوده میشود ولی همین افزایش تولید و فراخی، جهان بزرگ را برای ساکنان آن هر روز تنگ تر میسازد و تناقضات را بیشتر و حالت خفقان را شدیدتر میگرداند و انسان، این آفریننده بزرگ، در هیچ جا خود را خوشبخت نمییابد. در شرایط اجتماعی امروز خوشبخت بودن چون گناهی بروجدان انسانهای واقعی سنگینی میکند و احساس خوشبختی را از قلب ها میزداید. شاید در این میان آنها که از سفاقت و حماقت بهره کافی دارند میتوانند خوشبختی را احساس کنند. زندگی هدف خود را گم کرده است و انسانها عوامل بی اراده ای مبدل شده اند که تمام قوا و استعداد خود را در راه رقابت و خصومت با یکدیگر از دست میدهند. در زندگی بشر یک خلاء بزرگ و غم انگیز بچشم میخورد، انسان دوران ما بصورت بندبازی درآمده است که بند را از زیر پایش کشیده اند و بین مرگ و زندگی در فضا رهایش کرده اند: دیگر نه "ایده آلی" بقلب او حرارت میبخشد و نه هدفی او را بفدا کاری و از خود گذشتگی میخواند از نهضت خود، از حزب خود، از پیشوایان و رهبران خود، از ایده آلهای زیبایی که زمانی در تیرگیها قلبش را روشن میکرد، از همه جا و همه چیز سرخورده، بهمه چز بدگمان شده، حیرت زده و مبہوت مانده و راه بجائی نمیرد. ایده آلهای بزرگ و ایمانهای ریشه دار که زمانی موجد دلآوریها و قهرمانیهای شگفت انگیز بودند از میان مارخت بریسته اند و عصر ما بعصر سرگشتگی مبدل شده است. از شور و شوق و التهاب خبری نیست و بنظر میرسد که در آغوش تمدنی چنین با شکوه همه چیز برکود و انجماد و پوسیدگی دچار شده است.

انسان با ایمان و فداکار و با صلابت جای خود را بانسان مضطرب و متزلزل واگذار کرده است. وه که چه زشت و غم انگیز است منظره عصر ما و چه بدبخت و مفلوکند انسانهای ایندوران - انسانهایی که در عین اقتدار، خوار و زبونند، انسانهایی که در عین تسلط روز افزون بر طبیعت و در حال برخورداری از یک تمدن صنعتی با شکوه، چون اسرا درمانده و پریشان و در

چنگ فقر و مرض و ترس گرفتارند .

انسان عصر ما کار میکند میآموزد ، میآفریند و تمدن را بجلو میبرد ولی بدون آنکه خود بخواد تمام نیروی مادی و معنوی او تمام محصول کار و دانش او در راه هدفی مشخص بمصرف میرسد ، هدفی که خودش نه تنها در آن نفعی ندارد بلکه جز زیان از آن بهره‌ای نمیگیرد . تأمین برتری ملی و غلبه اقتصادی و سیاسی بر ملت‌های دیگر ! هدفی که این ملت و آن ملت و همه ملت‌ها قربانی آن شده‌اند و تنها جمعی معدود از آن متنفع میگردند . جمعی از افرادی که سهمی در تولید اقتصادی و ترقی علمی و تأمین رفاه ندارند ولی تمام نعمتها و خوشیهای حاصل از تمدن صنعتی را بخود اختصاص داده‌اند ، بوروکراتها و دیپلماتها ، فرماندهان نظامی و بطور کلی حکومت کنندگان ، آنها که حکومت کردن را شغل خود قرار داده‌اند - گروهی که در عین رقابت با یکدیگر ، در سراسر جهان در برابر تولید کنندگان وضع مشابه دارند و جامعه بشری را استثمار میکنند - اینان سرمایه داران و مالکین نوع جدید هستند ، مالکینی که بدون سند مالکیت از تمام مزایای مالکیت برخوردارند و چهره هایشان در نقابی از افتخارات ملی و میهنی پوشیده شده است . اینان بنام ملت‌ها سخن میگویند ، سرنوشت ملت‌ها را تعیین میکنند ، تمام قوا و تولیدات ملت‌ها و حتی زندگی آنها را در راه رقابت و خصومت با هم‌نوع از بین میبرند . میلیاردها ساعت کار افراد بشر را صرف ساختن سلاحهای مخرب مینمایند و باهمان سلاحها میلیون‌ها انسان را بکشتن یکدیگر وامیدارند . سرمایه داران و مالکین نوع جدید در کنار بازمانده سرمایه داران نوع سابق یعنی صاحبان کارخانه ها و تراست ها ، برای حفظ مزایای مالکیت ، جامعه بشری و تمدن درخشان آنها را بلب پرتگاه کشانده‌اند . رژیم اقتصادی که طبقه مالکین نوع جدید محصول آن هستند ، رقابت و جنگ را بصورت حزئی از زندگی بشر درآورده است ؛ از نیم قرن باینطرف در جهان ما جنگ چه بصورت عمومی و چه بصورت موضعی و محلی لحظه‌ای قطع نشده‌است و در هیچ عصری تدارکات

جنگی تا این اندازه وسیع و پرخرج و سهمگین نبوده است. در سراسر جهان قسمت بزرگی از درآمدهای ملی بطور مستقیم و غیرمستقیم، آشکار و پنهان، صرف تسلیحات و امور نظامی و رقابتهای سیاسی میشود. خطوط مرزی با صرف مخارج هنگفت تحت مراقبت دائم است و در درون حصارهایی که "میهن" نام دارد انسانها که به "ملتها" تقسیم شده‌اند، چون زندانیان محکوم با اعمال شاقه شب و روز برای تدارک خصومت و رقابت بکار و تلاش کشانده شده‌اند. در هر "میهن" حوایج "میهنی" در درجه اول اهمیت است و از درآمدهای ملی، نخست سهم تسلیحات و امور نظامی جدا میشود و آنگاه هر چه باقی بماند به حوایج انسانی اختصاص مییابد. بشر خلق میکند، میسازد و در عین حال خراب میکند و نتایج خرابی را بدوش میکشد. عظمت و جلال و خلاقیت از یکسو، و پستی و زبونی و درماندگی از سوی دیگر دو مظهر تمدن امروز ما هستند و این هر دو از صنعت نوین ما زائیده شده‌اند یا بهتر بگوئیم یکی از صنعت و دیگری از نحوه روابط انسانها با صنعت پدید آمده است. هر چه زیبا و مفید و افتخار آمیز است از صنعت و تکامل ابزار تولید پدید آمده، و هر چه زشت و مضر و خطرناک است از نحوه روابط ما با وسایل تولید و عبارت دیگر از نحوه مالکیت زائیده شده است. در طی دو قرن اخیر، از یکطرف تکامل صنعت حدید، جهان و جهانیان را بسوی یگانگی و پیوستگی سوق داده و از طرف دیگر در طی همین مدت، نحوه روابط ما با وسایل تولید صنعتی، سبب شده که جهان بیش از پیش تقسیم شود و شکافهای عمیق پدید آید. در حال حاضر بزرگترین شکافی که در اثر این امر در جهان روی داده و تضادهای عمیق بوجود آورده، شکاف خطرناکی است که دنیا را بدو منطقه متمایز اقتصادی و اجتماعی تقسیم نموده است: منطقه عقب مانده و منطقه پیش رفته - یا باصطلاح امروز گروه کشورهای رشد یافته و گروه کشورهای کم رشد. در اثر این تقسیم هر دو گروه دچار مشکلات و مخاطرات و بحرانهای عمیق شده‌اند. دنیای صنعتی، دنیای غیر صنعتی را

می‌بلعد ولی در اثر همین امر خود نیز با مشکلات سهمگین روبرو گردیده و از هر سو احساس خفقان میکند. فاصله بین این دو دنیای متفاوت نه تنها کم نمیشود بلکه هر روز بیشتر میگردد. شرایط بازار بین المللی و نحوه تشکیل قیمت‌ها و سیستم مبادلات جهانی، از یکطرف رشد صنعتی و اقتصادی کشورهای توسعه نیافته را با موانع غیر قابل عبور روبرو کرده و از طرف دیگر همین امر، کشورهای بزرگ صنعتی را با تنگی روز افزون و خفقان مواجه ساخته و آنها را به تشدید رقابت اقتصادی و سیاسی واداشته است. در یکسو دنیای غیر صنعتی و کم‌رشد بخود می‌پیچد، تلاش میکند و بهر وسیله دست میزند تا خود را از فقر و فلاکت برهاند و لی همه تلاشهای سنگین آن در مواجهه با بازار جهانی درهم شکسته میشود. در سوی دیگر و بنوبه خود دنیای صنعتی نیز با بحرانهای بسیار عمیق دست‌بگریبان است و حکم موجود زنده‌های را پیدا کرده که راه تنفسش مسدود شده و هر چه بخود می‌پیچد تا از خفقان نجات یابد توفیقی بدست نمی‌آورد.

در جمیع این کشورها، تولید برای صدور ب بازار جهانی است. هدف اصلی تولید اقتصادی است بهر شکل و بهر عنوان، توسعه قدرت ملی، تقویت نیروهای نظامی و تصرف بازارهاست. کشورهای صنعتی در سیر تکاملی اقتصاد خود حکم بادکنک‌هایی را پیدا کرده‌اند که چسبیده بهم در یک فضای محدود قرار دارند و هر لحظه بر حجم آنها افزوده میشود، در حالیکه افزایش حجم یکی مستلزم جلوگیری از افزایش حجم دیگری و یا ترکیدن بادکنکهای مجاور است و ممکن است سرانجام، این افزایش حجم منجر به ترکیدن تمام آنها گردد و این خطری است که بالای سر جامعه بشری دور میزند و تمدن یا شکوه ما را بنا بودی تهدید میکند. خطر درگیری یک جنگ جدید با همه کوششهایی که برای حفظ صلح میشود همچنان بشدت باقی است و تا نظام اقتصادی کنونی ادامه دارد باقی خواهد بود. شرایط اقتصادی جهان ما - خواه و ناخواه - کشورها را بسوی رقابت، مسابقه تسلیحاتی و آمادگی برای جنگ

وسرانجام خود جنگ میکشاند. کوششهایی از نوع تلاش رئیس جمهور فقید "جان - اف - کندی" و یا ابراز حسن نیت از طرف "نیکیتا خروشچف" ممکن است در تخفیف خطر جنگ موثر واقع شود ولی به تنهایی و با حفظ اساس فعلی اقتصاد جهانی هرگز این نوع اقدامات نخواهد توانست خطر جنگ را کاملا "برطرف سازد، زیرا صلح و جنگ مربوط بحسن نیت یا سوء نیت سیاستمداران نیست بلکه از شرایط اقتصادی حاکم بر جهان ناشی میشود و تا آن شرایط دگرگون نگردد مسئله صلح حل نخواهد شد.

با نظام اقتصادی کنونی تقسیم جهان، رقابت، خصومت و مسابقه تسلیحاتی، امری اجتناب ناپذیر است و سخن از خلع سلاح عمومی در این شرایط جز خیالبافی چیز دیگری نیست.

تا سازمان اقتصادی فعلی از پایه دگرگون نشود، تغییر در سازمانهای اجتماعی و روابط اساسی غیر ممکن است. باید عامل اصلی تقسیم جهان و علت رقابت و جنگ را یافت و آنرا از میان برداشت تا عوارض آن خود از میان برود.

باید آن تضاد اساسی که ما در همه تضادهاست و از هر سوتمدن ما را باین بست روبرو ساخته است حل شود تا تناقضات دیگر که زاده آن هستند خود از میان برخیزند.

تولید جهانی و مالکیت ملی

بحرانی که جامعه بشری و تمدن درخشان آنرا در معرض خطر قرار داده است ناشی از تضاد عمیقی است که بین جنبه ملی مالکیت وسایل تولید از یکسو و جنبه جهانی تولید از سوی دیگر حکمفرماست .

برای شناختن این تضاد و عوارض آن ، نخست باید نظام اقتصادی بین المللی را مورد مطالعه قرار دهیم ، تردیدی نیست که در حال حاضر در کشورهای مختلف سیستمهای گوناگون وجود دارد : در بعضی از کشورها ، نظام سرمایه داری مبتنی بر مالکیت خصوصی وسایل تولید هنوز برقرار است و کارتلها و تراستها قسمتی از تولید جهانی را همچنان در اختیار دارند . در اینجا لازم نیست از نظام محض تراستها و کارتلها سخنی گفته شود ؛ در این باره آنچه گفتنی بوده گفته شده است و تناقضات و تضادهای درونی و تباهی های آن برکسی پوشیده نیست . این رژیم که هنوز بصورت سابق خود در ایالات متحده امریکا وجود دارد و باقیماندهای از آن بصورت های نو تر در بعضی کشورهای دیگر نیز بچشم میخورد ، در شرایط حاضر بین المللی در بن بست نهائی گرفتار و در شرف انهدام است . نه تئوریهای مدرن و تجارب شاگردان کینز و نه وعده های توخالی تئوری سازان مدرن تر از آنها و نه تلاشهای محافل ارتجاعی حزب جمهوریخواه و نه هیچ عامل دیگر قادر بنجات آن نیست . مالکیت تراستها و کارتلها اقتصاد کشورهای متحده را

بلب پرتگاه کشانده است ، فرار از بحران و کسادى که ناشى از ماهیت رژیم و محصول مالکیت خصوصى است با هیچ یک از تدابیر کهنه و نو دیگر امکان پذیر نیست . تولیدات جنگى و سرمایه گذارى هاى غیر مولد که در سنوات اخیر مستمرا " بعنوان یک راه حل بکار برده شده ، دیگر قادر نیست تعادل لرزان اقتصادى را حتى بطور ظاهرى حفظ نماید . سازمان اقتصادى کشورهای متحده آمریکا با همه عظمت و شکوه ظاهرى ، از داخل شکافهاى عمیق برداشته است . تجارب سالیان اخیر بخوبى نشان داده است که سرمایه گذاریهائى غیر مولد و تولیدات جنگى نمیتواند این شکاف را بهم بیاورد . ترقى تکنیک و توسعه اتوماسیون و افزایش سرمایه هاى مالی و بحرانهاى ناشى از آن ونیز خطرى که از ناحیه جنگ طلبى هاى محافل انحصار طلب ایجاد شده ، عصر نظام مذکور را بسیار کوتاه ساخته و آنرا بحال احتضار افکنده است .

در شرایط کنونى ، کشورهای متحده نیز علیرغم مقاومتها و تلاشهاى محافل ارتجاعى ، بسوى مالکیت دولتى کشانده میشود . همه تدابیرى که برای فرار از بحران بکار برده میشود ، خود بخود راه را برای استقرار مالکیت دولتى آماده تر میسازد حتى سازندگان تئوریهائى مدرن نیز کم و بیش متوجه شده اند که همه راهها سرانجام بمالکیت دولتى میانجامد . اکنون مدتی است که برخى از عناصر مترقى آمریکا بعنوان راه حل نهائى بحران ، استقرار مالکیت دولتى را مطرح نموده اند و افکار عده اى از پیشروان جامعه بطرف آن جلب شده است و تردیدى نیست که سرانجام ، اجبارهاى اقتصادى و ضرورتهاى اجتماعى ، مالکیت دولتى را تحمیل خواهد نمود و بعمر تراستها و کارتلها خاتمه داده خواهد شد .

از نظام سرمایه داری که بگذریم ، در برخى دیگر از مناطق جهان رژیمهاى متعلق بدوران قبل از سرمایه داری نیز دیده میشود و حتى در گوشه و کنار دنیای پیش رفته ما ، آثاری از سیستمهاى اقتصادى بسیار کهن هنوز بچشم میخوردولى کلیه این رژیمها ، از نظام تراستها و کارتلها گرفته تا سیستمهاى

کهن قبل از آن، همه در حال احتضار و در شرف انهدام هستند، رژیم غالب اقتصادی، نظامی که با سرعت در حال پیشرفت و گسترش است، رژیمی است که با سامی مختلف و بیشتر بعنوان "اقتصاد دولتی" از آن نام برده میشود و ما با توجه بماهیت و پایه های اساسی آن و بخصوص با توجه بمالکیت منابع ثروت طبیعی و وسایل تولید از طرفی و وجود استثمار از طرف دیگر، آنرا "وجه نوین تولید آسیائی" مینامیم و بنظر ما این اصطلاح یک نامگذاری مناسب و از هر حیث منطبق با واقعیت و مبین ماهیت رژیم است زیرا چنانکه در سطور زیر خواهیم دید این سیستم در واقع یکنوع بازگشت بنظام باستانی "وجه تولید آسیائی" است، یکنوع بازگشت در سطحی عالیتر.

نظریه تاریخی "وجه تولید آسیائی" که بوسیله استالینیستها مفلوط و مطرود اعلام شد بنظر ما نه تنها برای توضیح دوره های از سیر تکامل تاریخی جامعه بشری همچنان دارای اعتبار و مورد تائید تاریخ و اکتشافات باستان شناسی است بلکه برای بررسی مسائل اجتماعی و سیاسی کنونی و تحولات بعد از انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ و توضیح بعضی از مسائل جاری نیز نظریه مذکور یک راهنمای بسیار مفید بشمار میرود. در شرایط حاضر مانند چراغی پرنور میتواند زوایای تاریک رژیمهای مبتنی بر مالکیت ملی و وسایل تولید را بخوبی روشن سازد. تنها بکمک این نظریه است که میتوان درباره مسائلی از قبیل استالینیسم پاسخ صحیح و علمی بدست آورد. در برخی از کشورها نظام مبتنی بر مالکیت دولتی منابع تولید و سرمایه ها را رژیم "سوسیالیستی" معرفی میکند و بعضی از نویسندگان آنرا "سوسیالیسم دولتی" مینامند، در حالیکه گروهی دیگر بآن "کاپیتالیسم دولتی" لقب داده اند چنانکه نشان خواهیم داد این نظام بهیچوجه سوسیالیستی نیست و نمیتواند باشد، اصطلاح "کاپیتالیسم دولتی" نیز با ماهیت رژیم منطبق نیست، زیرا در رژیمهایی از نوع رژیم اتحاد جماهیر شوروی اثری از کاپیتالیسم بهر شکل و عنوان بچشم نمیخورد، عنوان "اقتصاد دولتی" نیز مبهم و ناراست.

نزدیکترین عنوانی که برای معرفی این سیستم اقتصادی - اجتماعی میتوان یافت همان اصطلاح قدیمی مارکس یعنی "وجه تولید آسیائی" است و ما از این جمله همان معنی و مفهومی را در نظر داریم که مارکس در آثار خود برای معرفی آن رژیم باستانی در نظر داشته است یعنی یک نظام اجتماعی انتقالی مبتنی بر مالکیت ملی و دولتی یا بعبات دیگر رژیم متکی بر "مالکیت ملی متمرکز" که در آن تنها "دولت" مالک است و حاکمیت مطلق آن بر "مالکیت ملی متمرکز" متکی است. (۱)

بهر حال عنوان "وجه جدید تولید آسیائی" بدلائل زیر نزدیکترین عنوانها واقعیت است و در همین جمله با توجه بنظریه تاریخی کارل مارکس، خصیصه ها و ماهیت رژیم بخوبی منعکس میشود زیرا:

۱ - در این نظام وسایل تولید و منابع طبیعی و سرمایه‌ها با افراد یا گروهی از افراد تعلق ندارد بلکه متعلق به جامعه ملی است و سازمانی مقتدر و گسترده بنام "دولت" مالکیت وسایل تولید و منابع طبیعی را در داخل قلمروهای ملی از افراد سلب و بخود منتقل ساخته است. در این مرحله تضاد

(۱) - اگر چه تحقیقات تاریخی و اکتشافات باستانشناسی در بیکقرن اخیر نشان میدهد که صفت "آسیائی" چندان مناسب نیست و این نظام باستانی در واقع یک سیستم عمومی و جهانی بوده که با بعضی استثنائات در سراسر دنیای باستان وجود داشته و در حقیقت یک مرحله خاص از تکامل تاریخی بشمار میرود، مهذا ما ترجیح میدهم اصطلاح مارکس را بهمان صورت اصلی و فقط با افزودن کلمه (نوبن) بر آن بکار ببریم. اگر کلمه "آسیائی" برای آن نظام باستان مناسب نباشد بنظر میآید که برای نوع جدید آن تا حد زیادی مناسب و منطبق با واقعیت باشد، زیرا این نظام ابتداء در مناطق آسیائی و نیمه آسیائی و باشبه آسیائی تاسیس و رشد یافته و امروز نیز همچنان مرکز ثقل آن بطرف آسیاست.

اساسی بین ماهیت مالکیت از طرفی و ماهیت تولید از طرف دیگر همچنان باقی است، زیرا در این رژیم مالکیت اگرچه جنبه خصوصی و فردی را از دست داده ولسی از نظر جهانی و جامعه بشری هنوز بصورت اجتماعی در نیامده بلکه فقط جنبه "ملی" یافته است.

۲- در این رژیم با وجود آنکه اثری از مالکیت فردی دیده نمیشود، استثمار همچنان وجود دارد و قسمتی از کار تولید کنندگان (کار اضافی) صرف گرداندن زندگی اعضای دستگاههای حاکمه و بوروکراتها و پرداخت بهره قرضه‌های دولتی و افزایش قدرت ملی میشود. بطور کلی در این مرحله شکل استثمار و مکانیسم آن نسبت بر رژیم سرمایه داری پیچیده‌تر و پنهانی‌تر است و "دولت" که "مالکیت ملی متمرکز" رکن اساسی حاکمیت آنرا تشکیل میدهد عامل و واسطه این استثمار است.

۳- در این رژیم "دولت" بعوض آنکه بطرف مجو تدریجی سوق یابد روز بروز نیرومندتر و متعدی تر و مسلط تر میشود تا آنجا که بیک سازمان غول پیکر و وحشت انگیز مبدل میگردد - سازمانی که دولتهای استبدادی آسیای باستانی در برابر آن یکدستگاه مهربان و پر رافت جلوه میکند. در آغاز تاسیس رژیم هر چه سطح تولید پائین تر و قوای تولیدی ضعیف‌تر باشد، مهابت و صلابت دولت نیز بیشتر است و سپس بتدریج که قوای تولیدی رشد میکند و بر میزان محصولات افزوده میشود از مهابت و صلابت دولت نیز کاسته میشود بدون آنکه حتی اندکی از اقتدارات و اختیارات و سلطه خود را از دست بدهد. در نظام "وجه جدید تولید آسیائی" دولت مرکز ثقل تمام شئون زندگی فردی و اجتماعی است و تنها دستگاهی است که بوسیله آن میتوان سهمی از "اضافه ارزش" را تصاحب کرد. با تعلق و نزدیکی باین دستگاه است که افراد میتوانند امتیازات مادی و معنوی بدست آورند و از طریق استثمار تولید کنندگان زندگی مرفه برای خود و خانواده فراهم آورند؛ اینست که می بینیم در این رژیمها، دولت تنها نقطه ای است که افراد چشمهای

خود را به آن دوخته‌اند و برای ورود در آن (درسازمانهای دولتی یا احزاب تشکیل دهنده دولت) و بدست گرفتن قدرت حکومت، برقابتهای شدید با یکدیگر می‌پردازند - این رقابتها هر چه در سطح بالاتری از مقامات دولتی و حزبی انجام گیرد بهمان نسبت شدیدتر و روشن تر و گاه غیرانسانی، سعادته و هول‌انگیز است.

۴- در این رژیم محرک تولید و هدف آن رفع نیازمندیهای انسان نیست بلکه تامین منافع ملی، توسعه بازارها و غلبه بر بازار جهانی محرک اصلی تولید است. تولید همچنان جنبه کالائی دارد و قانون ارزش همچنان بر آن حاکم است.

۵- در این رژیم رقابت بین واحدهای اقتصادی ملی نظیر رقابت بین تراستها و حتی شدیدتر از آن است و پهنه جهان صحنه این رقابت است. توجه بمجموع صفات فوق نشان میدهد که عنوان "وجه جدید تولید آسیائی" نزدیکترین اصطلاحی است که میتوان بر این نظام اقتصادی اطلاق کرد... از بحث عنوان بگذریم و رژیم مذکور و خصوصیات و موقع آنرا در جهان امروز مورد مطالعه قرار دهیم.

نخست باید یادآور شویم که نظام "وجه جدید تولید آسیائی" در اقتصاد بین‌المللی امروز، نظام غالب بشمار میرود و سایر رژیمهای منحط از قبیل سرمایه‌داری لیبرال قرن هیجده و سرمایه‌داری واحد های بزرگ و فئودالیتیه یا رژیمهای دیگر بطور کلی حالت فرعی دارند و در شرف اضمحلال هستند و رژیم جدید با شتاب جای آنها را میگیرد. نظام مذکور اکنون در اتحاد جماهیر شوروی، چین، سراسر اروپای شرقی، یوگسلاوی، آلبانی، کره شمالی، مغولستان، کوبا و قسمتی از شبه جزیره هندوچین مستقر است و با تفاوتی در انگلستان، فرانسه، ایتالیا و قسمتهای از اروپای شمالی و بعضی نواحی افریقا در حال پیشرفت است و همه کشورهای جهان بسرعت بسوی آن سوق مییابند. در سراسر جهان بر دخالت دولت در امور اقتصادی و بر قلمرو

مالکیت‌های ملی و دولتی روز بروز افزوده میشود. در ممالکی که هنوز مالکیت خصوصی و مالکیت تراستها وجود دارد، بازهم دولت بمیزان وسیع نقش رهبری‌کننده اقتصاد ملی را بعهده دارد و میکوشد تا قوای تولیدی را در جهت تأمین منافع ملی هدایت نماید. بطور کلی میتوان گفت "وجه جدید تولید آسیائی" جلوه‌گاه آینده "نئوکاپیتالیسم" است یا بعبارت بهتر سنتری است که نئوکاپیتالیسم در آن مستحیل میشود و جای خود را در بست بآن واگذار میکند.

از خصوصیات پنجگانه‌ای که برای رژیم "وجه نوین تولید آسیائی" ذکر کردیم نتایج حاصل میشود که با مطالعه هر یک از آنها راز بحران کنونی روشن میشود و در عین حال راه حل آن نیز بدست می‌آید:

۱- مالکیت ملی متمرکز.

مشخص‌ترین صفت نظام "وجه نوین تولید آسیائی" مالکیت دولتی منابع طبیعی و وسایل تولید است: تحول کاپیتالیسم از قرن هیجدهم ب بعد و پدید آمدن تراستها و کارتلها و تضادهای عمیقی که بهمراه داشتند و مبارزات شدید طبقاتی که توأم با دلاوریها و فداکاریهای طبقه کارگر بود، سرانجام در قسمت بزرگی از جهان مالکیت وسایل تولید و سرمایه‌ها و منابع طبیعی را از افراد و تراستها و کارتلها منتزع و یکجا در اختیار دولتهای ملی قرار داد.

نباید تصور کرد که مبارزات طبقاتی و جنگ علیه تراستها، تنها عامل استقرار مالکیت دولتی در دنیای امروز بوده است، در حال حاضر اصولاً مالکیت دولتی وسایل تولید، برای فرار از بحرانهای اقتصادی و موثرتر ساختن رقابت در بازار جهانی و بخصوص برای پایه‌گذاری صنعت جدید در کشورهای عقب مانده، یک عامل ضروری محسوب میشود و در بسیاری از

کشورهای در حال رشد، صنعت جدید با مالکیت دولتی شروع شده و بر همان اساس توسعه مییابد.

مالکیت ملی از یکطرف، نفی کننده مالکیت خصوصی است؛ در این رژیم وسایل تولید، سرمایه ها، معادن جنگلها، رودخانه ها، مراتع و سایر منابع طبیعی، بفرد یا دسته‌ای از افراد (شرکتها) تعلق ندارد، بلکه متعلق

بدولت (ملت) است. مالکیت ملی از طرف دیگر نفی کننده مالکیت اجتماعی است؛ در این رژیم وسایل تولید، سرمایه ها و منابع ثروت طبیعی، بجامعه یعنی هیات بشری تعلق ندارد بلکه متعلق بگروههایی از جامعه بشری است که "ملت" نامیده میشوند. مالکیت دولتی (ملی) با مالکیت اجتماعی نه تنها یکی نیست بلکه یکی، نفی کننده دیگری است. در این مرحله مالکیت هنوز وجود دارد و بیک گروه از جامعه بشری (ملت) متعلق است که در مقابل سایر مالکین (جوامع ملی) آنرا منحصرأ در اختیار دارد و می‌تواند از آن بمیل خود استفاده یا سوء استفاده بنماید.

مالکیت اجتماعی وسایل تولید، یعنی نفی مالکیت ملی و بعبارت دیگر اساساً "نفی مالکیت است. در مرحله مالکیت اجتماعی - منابع ثروت طبیعی، وسایل تولید و سرمایه ها نه بفرد و نه بدسته‌ای از افراد (تراستها و کارتلها) و نه به هیاتی از جامعه (دولتهای ملی) تعلق ندارد بلکه متعلق بتمام اجتماع بشری است و در راه منافع انسانها مورد استفاده قرار میگیرد. بنابراین "مالکیت ملی" بصورت سدی در برابر مالکیت اجتماعی قرار میگیرد و آنرا نفی میکند، ولی در عین حال در سیر تاریخی یک مرحله انتقالی تکاملی بشمار میرود که پس از طی دوران رشد بسبب تضادهای درونی بنوبه خویش خود را نفی میکند و بمالکیت بین المللی مبدل میشود. مالکیت ملی یا دولتی با جمع دو صفت فوق (نفی مالکیت خصوصی از یکطرف و نفی مالکیت اجتماعی از طرف دیگر) یک سلسله نتایج از جهت وضع طبقات اجتماعی و

مبارزه طبقاتی بیار می‌آورد که در جای خود از آن سخن خواهیم گفت .

۲- قدرت روز افزون دولت

در رژیم "وجه جدید تولیدآسیائی" رهبری و اداره تولید و توزیع ثروت با دولت است . دولت در این نظام دارای قدرتی مافوق تصور است و تمام شئون زندگی مردم را تحت نظارت و کنترل خود دارد و نیروئی که بتواند بنحو موثری با آن مقابله کند و جود ندارد . در تعدادی از کشورها استقرار این نظام با محورآزادیهای دموکراتیک کارگران و حقوق سندیکائی و حتی با از رفتن موجودیت واقعی سندیکاهاتوام بوده است . موثرترین سلاح سندیکاها یعنی حق اعتصاب از کارگزان سلب شده و اتحادیه های کارگری بصورت آلتی در دست دولت درآمده اند . در برخی دیگر از کشورها که رژیم مذکور بدون اعمال زور و از طرق مسالمت آمیز در حال استقرار است و نیز در کشورهایی که دارای سنت دیرینه دموکراسی بورژوائی هستند و مردم آنجا از یک سطح زندگی عالیتر برخوردار بوده اند ، نتایج فوق بآن شدت بچشم نمیخورد ولی این یک امر طبیعی است که در نظام وجه جدید تولید آسیائی ، دولت بسوی قدرت مطلقه سوق مییابد و بسازمانی غول آسا ، مقتدر و مستبد مبدل میشود . در کشورهاییکه این رژیم بنحو کامل مستقر شده باشد ، دولت یگانه خریدار نیروی کار و یگانه فروشنده کالاهاست ، تعیین دستمزدها و قیمت ها و نرخ بهره اوراق قرضه های دولتی ، در اختیار دولت است و در چنین شرایطی دولت قدرتی است حیرت انگیز که باگرداندن یک سر قلم و با وارد کردن تغییری مختصر در قیمت بعضی از کالاها ، تغییرات عمده در قوه خرید مردم ، میزان مصرف کالاها ، میزان پس انداز و حجم سرمایه های مالی و سرمایه گذاری های صنعتی بوجود می‌آورد . دولت که "نان روزانه" مردم را در دست دارد از همین طریق تسلط بلا معارض خود را بر فرد فرد اهالی کشور تحمیل میکند . همه چیز در اختیار دولت است و هیچ چیز از اختیار او

خارج نیست. دولت تنها تر است مقتدر، تنها کارفرما و تنها خریدار نیروی کار و تنها فروشنده محصولات است و در عین حال تنها مقنن و تنها حاکم و تنها مجری است و یقیناً قدرت سیاسی، پلیسی و نظامی پیوسته در پشت سراو آماده است. این نیروی نظامی که بنام مصالح ملی و برای مقابله با رقابت و توطئه های سایر کشورها روز بروز مجهزتر میشود. همواره آماده است تا هر نوع جنبش یا اعتراض و انتقاد را بنام توطئه و تحریک رقبای خارجی درهم بشکند و خلاصه اینکه دولت در این نظام بصورت غولی.

(Monstrum – Horrendom, Inform, Ingens.....)

در میآید که بعضی یک چشم هزاران چشم دارد و همه چیز را می بیند و همه چیز را می شنود.

– در کشورهایی که از حالت اقتصادی عقب مانده و از مرحله فئودالیسم و سلطه های استعماری و رژیمهای پلیسی و استبدادی، بمرحله "وجه نوین تولید آسیائی" انتقال میابند و بخصوص در کشورهایی که مردم دارای سطح زندگی بسیار نازلی هستند، نتایج فوق با شدت بیشتری ظاهر میشود. بطور خلاصه باید گفت در این رژیم دولت بجای آنکه تدریجاً "محو شود"، روز بروز مقتدرتر و مهیبتر میشود و بصورت یک موجود مافوق اجتماعی و جدا از اجتماع و حاکم بر تمام شئون اجتماع در میآید.

۳ – تامین برتری و جلب منافع ملی یگانه محرک تولید اقتصادی

با استقرار نظام (وجه جدید تولید آسیائی) عامل سود جوئی کاپیتالیستها که یگانه محرک تولید در رژیم سرمایه داری است از قلمرو فعالیت های اقتصادی رانده میشود و جای آنرا یک عامل جدید میگیرد که عبارت از تامین منافع میهن و افزایش قدرت ملی است. تراست مقتدری که دولت نام دارد، در هر کشور تمام نیروهای تولیدی را در جهت فوق هدایت میکند. رقابت بین دولتها مانند رقابت میان کاپیتالیستهای منفرد، قلمرو مبادلات اقتصادی

را فرا میگیرد ولی این رقابت بمراتب خطرناکتر از رقابت تراستها و کاپیتا- لیستهای منفرد است و نتایج آن، تمدن چند هزارساله بشر و حتی موجودیت جامعه انسانی را در معرض خطر نابودی قرار میدهد. در رژیم وجه جدید تولید آسیائی، تامین برتری و جلب منافع میهن- یگانه محرک تولید است حتی رفاه، غذا، بهداشت و لباس و مسکن و بطور کلی زندگی تولید کنندگان فدای قدرت ملی میشود و اگر در این سیستم بمسائل مربوط بر فراه توجهی بشود تا آنجاست که قدرت ملی را ضعیف سازد و بودجه های نظامی صدمه ای وارد نیارد و البته جز این هم نمیتواند باشد، زیرا یک لحظه غفلت در میدان رقابت و یک سهوا انگاری کوچک در راه افزایش قدرت ملی ممکن است بعواقب بس خطرناک منجر شود.

هر کشور باید پیوسته مراقب کشورهای رقیب باشد و برای حفظ بازارهای خود، تصاحب بازارهای بیشتر و حراست مرزهای ملی همواره بر قدرت خود بیفزاید و نگران تعادل قوا باشد. همه شئون زندگی بشر در سراسر جهان تابع این عامل و فدای آن شده است؛ قرار گرفتن منافع ملی بعنوان یگانه محرک تولید اقتصادی سبب شده است که سطح زندگی در جمیع کشورها بسیار کمتر از آن حدی باشد که میتواند و باید باشد. توده های انبوه مردم در حالیکه از یک تکنیک بسیار جلورفته و نیروی تولیدی عالی برخوردارند، مجبورند با یک سطح زندگی بسیار نازل بسازند و بسوزند. غالباً "رهبران ملی با آنها اندرز میدهند و بنام مصالح ملی از آنها گذشت و فداکاری بیشتری مطالبه میکنند. گذشت و فداکاری برای چه؟ برای حفظ مرزهای ملی، برای حراست و توسعه بازارها، برای افزودن بر قدرت نظامی، برای اختراعات جدید جنگی، برای توسعه بودجه های جاسوسی و ضد جاسوسی. راستی هم در این نظام اقتصادی، دولتها چاره ای جز این ندارند. هیچ دولتی نمیتواند در برابر چنین مسائلی کوچکترین غفلتی روا دارد. آری همه محکومند که برای مقابله و رقابت با یکدیگر، گرسنگی و فقر و کمبود مسکن و بیماری و

پیشانی را تحمل کنند تا بتوانند در برابر رقیبان، مرزهای میهن و در درون مرزها، آن نحوه زندگی را حفظ نمایند. ولی عامل منافع ملی، به ترتیب فوق منافع هیات اجتماع یعنی منافع تمام اجتماعات بشری را بخاطر انداخته است.

قرار داشتن منافع ملی بعنوان محرک تولید اقتصادی باعث اتلاف نیروی کار و اتلاف محصولات و جلوگیری از رشد قوای تولیدی شده است - میلیارد ها ساعت کار و قسمت مهمی از سرمایه ها و منابع در راه تهیه سلاحهای مخرب بهدر میرود، نیروی میلیونها جوان در سراسر گیتی در راه آموزش فنون آدمکشی بمصرف میرسد، بعلت تنگی بازارها، دولتها ناگزیرند بر طبق نقشه جلو رشد قوای تولیدی را در قسمتهای معینی از رشته های اقتصادی سد نمایند و یا حتی مقادیری از محصولات را نابود کنند و در این حال میلیونها نفر در گرسنگی دائم عذاب میکشند، باین ترتیب جامعه بشری از وجود این عامل بستوه آمده و بلب پرتگاه کشانده شده است. خطرات عامل سود جوئی در اقتصاد کاپیتالیستی قرن هیجده و نوزده، در برابر خطراتیکه از رقابت بین واحدهای اقتصادی ملی وجود دارد بسیار ناچیز جلوه میکند.

۴ - تقسیم اضافه ارزش بین دولت و صاحبان سرمایه های مالی

در نظام "وجه جدید تولید آسیائی" قسمتی از کارگران و سایر تولید کنندگان بصورت دستمزد و قسمت دیگر بصورت خدمات اجتماعی و بیمه و غیره بآنها تعلق میگیرد (کار لازم) ولی قسمت دیگری از کار تولید کنندگان بخود آنها برنمیگردد و در اختیار دولت قرار میگیرد (کار اضافی) دولت "اضافه ارزش" را معمولاً در سه رشته بمصرف میرساند: یک قسمت از آن صرف تسلیحات و ساز و برگ نظامی و اداره ارتش میشود، قسمت دیگر به پرداخت حقوق و مزایای کارمندان عالیرتبه و بوروکراتها و بطور کلی اعضای دستگاههای حاکمه که هیچگونه نقشی بطور مستقیم و غیر مستقیم در تولید

ندارند اختصاص مییابد و قسمت سوم نیز گاه بصورت بهره، بصاحبان اوراق قرضه دولتی تعلق میگیرد.

بعضی عناصر که از همگامی با تاریخ بازمانده‌اند بشیوه جدلی میکوشند تا نشان دهند که در این رژیم استثمار وجود ندارد. آنها معمولاً "با اطلاق نام "سوسیالیسم" برای این نظام، نصف از زحمت استدلال را از دوش خود بر میدارند و برای نصف دیگر کار نیز از تفسیرهای غیر منطقی کمک میگیرند: آنها چنین جلوه میدهند که چون سازمانهای دولتی و تشکیلات نظامی برای حفظ جامعه و مرزهای ملی در برابر خطرات خارجی ضروری است بنابراین قسمتی از کار کارگران که صرف اینگونه امور میشود در آخرین تحلیل بخود آنها بر میگردد و این هزینه‌ها نیز مانند سایر خدمات اجتماعی است، پوچ بودن این نوع توجیهاات از سرتاپای آن آشکار است و بهمان اندازه قابل قبول است که توجیهاات سرمایه‌داران قرن هیجده و نوزده، آنها هم بهمین خوبی و مهارت دفاع از میهن و مرزهای ملی را توجیه مینمودند. . . . دفاع از مالکیت ملی سرمایه‌ها در درون مرزها، بهمان اندازه بنفع کارگران است که دفاع از سرمایه‌های خصوصی و بازارهای آن در داخل مرزهای ملی در قرن هیجده و نوزده بود که آنهاهم بنام "ملت" و "میهن" انجام میگرفت. البته مطلب این نیست که بگذارند رقبای خارجی، مرزهای آنها را پشت سرگذارند و شرایط خود را تحمیل نمایند، حتی دیوانگان نیز چنین اندرزی نمیدهند. برعکس مطلب اینست که حمیع کشورها در شرایط اقتصادی حاضر چاره‌ای جز این ندارند و مجبورند مرزهای خود را در برابر یکدیگر با آتش و خون حفظ نمایند. اساساً "بحث بر سر این مرزهاست - مرزهایی که دارای ریشه اقتصادی هستند. عبارت دیگر بحث بر سر ریشه اقتصادی مرزهای ملی است که کاپیتالیسم موجد آن بوده و در سیر تکاملی خود در مرحله (ملی) جان تازه‌ای بآن بخشیدهاست. بحث بر سر اینست که "ناسیونال سوسیالیسم" یا "سوسیالیسم در یک کشور" جز یک حرف پوچ و یک دروغ تاریخی چیز دیگری نیست و آنچه

با حفظ مرزهای ملی در شوروی و چین و لهستان و یوگسلاوی و سایر نقاط میتوان ساخت همان "وجه تولید آسیائی" است .
 اما در مورد قسمت دیگری از "اضافه ارزش" که صرف پرداخت بهره بصاحبان اوراق قرضه های دولتی میشود ؛ عناصر مذکور جوابی نمیدهند و اگر بدهند از نوع همان توجیهات بی اساس است . شاید در این مورد نیز "هدفهای اجتماعی" و "پایه گذاری سوسیالیسم" و عناوینی از این قبیل وسیله توجیه استثمار قرار دهند . در واقع آنها بما میگویند چشمهای خود را محکم به بندید آنگاه شما استثمار را نخواهید دید و چون نه بینید دیگر استثماری وجود ندارد . . . ولی دیرزمانی است که دوران این (چشم بندیا) سپری شده است .

وجود استثمار و تقسیم اضافه ارزش بین قشرهای حاکمه و صاحبان سرمایه های مالی ، تعارض و مبارزه طبقاتی را در جامعه دامن میزند . اگر در کشورهایی که بوسیله رژیمهای پلیسی جلو هرگونه اعتصاب یا حتی اعتراض را سد میکنند چیزی از تلاطم و تشنجات اجتماعی بچشم نخورد در چنین شرایطی عدم تشنج و مبارزه دلیل بر عدم تقسیم طبقاتی و عدم مبارزات طبقاتی بشمار نمی آید . عدم امکان مبارزه که ناشی از محیط خفقان است دلیل بر این نمیشود که رژیمهای مذکور منافع "تمام ملت" را تامین نموده و مبارزه طبقاتی را منتفی نموده باشند و به "دولت تمام ملت" مبدل شده باشند . درست است که در نظام "وجه جدید تولید آسیائی" کارفرمایان و صاحبان کارخانه ها وجود ندارند و کارگران طبقه ای بنام "سرمایه دار" در برابر خود نمی بینند ، ولی بجای کارفرمایان متعدد و کاپیتالیستها و مالکین ، یک سازمان مجهز بنام دولت عهده دار خرید نیروی کار ، پرداخت دستمزد و تصاحب اضافه ارزش و تقسیم آن با صاحبان سرمایه های مالی است . در این سیستم شدت استثمار کارگران تابع مصالح ملی و احتیاجات دولت است و میزان آن بمیل دولت از طریق تغییر قوه خرید مردم کم و زیاد میشود . در اینجا مانند

جوامع باستانی مبارزه بین استثمار شوندگان (توده های زحمتکش و مولد) و استثمار کنندگان (قشرهای حاکمه و دولت) درمیگیرد. از یکطرف دولت میکوشد تا بر حسب احتیاجات میهنی و نیز مصالح و منافع بوروکراسی، از قوه خرید توده ها بکاهد و مبالغ بیشتری را ببودجه های نظامی و تامین برتری اختصاص دهد و با ترقی دادن نرخ بهره قرضه های دولتی، سرمایه های مالی بیشتری گردآوری نماید. از طرف دیگر توده های زحمتکش بنوبه خود میکوشند تا با افزایش دستمزدها و بالا آوردن قوه خرید، قسمت بیشتری از کار خود را تصاحب کنند و میزان اضافه ارزش را تقلیل دهند. بترتیب فوق در اینمرحله از تکامل تاریخی، مبارزه طبقاتی شکل مبارزه بین توده های زحمتکش و دولت بخود میگیرد ولی در اینجا دولت بسیار قوی تر و مسلط تر از کاپیتالیستها و فئودالهای سابق است. دولت که در اینمرحله بیک غول عظیم الجثه و هول انگیز مبدل شده با وسایل کافی و قدرت بلا معارض جلو هر گونه اعتراض و اعتصاب را سد میکند و این عمل را با عناوینی از قبیل "حفظ جامعه در برابر خطر خارجی" و "تامین مصالح میهنی" و غیره توجیه مینماید و گاه از کلماتی چون "سوسیالیسم" و حتی "کمونیسم" نیز کمک میگیرد.

در تمام طول تاریخ پیوسته طبقات حاکم بنحوی نظام موجود را توجیه کرده و کوشیده اند تا استثمار انسان بوسیله انسان را در زیر پرده های از کلمات و تفسیرهای رنگارنگ از انظار پوشیده دارند ولی هیچ تلاش و کوششی در این راه نتوانسته حقایق را تغییر دهد و جلو تاثیر آن را بگیرد. تاریخ سیر خود را در جهت تکامل، در جهت امحاء طبقات و ایجاد جامعه واحد انسانی ادامه داده و ادامه خواهد داد و تردیدی نیست که سیر آن در کنار سنگر دولتها و مرزهای ملی متوقف نخواهد ماند. مرزها این سنگر دولتهای ملی نمیتوانند جلو سیر تاریخ را بگیرند، بلکه این سیر تاریخ است که سرانجام موانع را از میان بر میدارد و بتقسیم انسانها بطبقات خاتمه میدهد.

۵- تولید برای بازار جهانی و رقابت بین واحدهای اقتصاد ملی

در نظام "مالکیت ملی متمرکز" هدف اصلی تولید، صدور کالا به بازار جهانی و جلب منافع بیشتر بمنظور تامین برتری ملی است. در قرن نوزدهم رقابت بین کاپیتالیستها و تراستها برای تحصیل سود سبب افزایش تولید و بروز بحران و عدم تعادل و سرانجام درگیر شدن جنگهای کوچک و بزرگ میشد. در حال حاضر رقابت مذکور جای خود را بر رقابتهای واحدهای اقتصاد ملی یعنی دولتها واگذار کرده است و سراسر جهان صحنه این رقابت شوم شده است. هر کشوری میکوشد بر میزان صادرات خود بیفزاید، منابع مواد خام و اولیه بیشتری درگوشه و کنار جهان تصاحب نماید و تسلط و نفوذ خود را در بازار جهانی گسترش دهد. رقابت برای صدور کالا و صدور سرمایه و توسعه انحصارات تحت عناوین مختلف و باشکال گوناگون امری است که بین تمام کشورهای بزرگ جهان و بخصوص کشورهای عضو بازار مشترک اروپا، ایالات متحده آمریکا، شوروی، انگلستان و ژاپن بشدت رواج دارد. هر کشور میکوشد تا بهر ترتیب که ممکن باشد، تعداد بیشتری کالا صادر نماید و سود زیادتری در بازار جهانی تحصیل کند و آنرا در راه افزایش قدرت جامعه ملی خود بمصرف برساند. رقابت در این مرحله، امری حیاتی است که یک لحظه غفلت از آن ممکن نیست. نتیجه این رقابت، عدم تعادل اقتصاد جهانی، تشنجات سیاسی، افزایش تسلیحاتی و سرانجام جنگ است. در داخل جوامع ملی نیز این رقابت سبب افزایش بودجه های نظامی و بالا رفتن میزان "اضافه ارزش" و عبارت دیگر تشدید استثمار تولیدکنندگان و تنزل سطح زندگی مردم میشود.

توجه مختصری بمیزان ترقی قوای تولیدی جهان درسی سال اخیر و مقایسه آن با میزان ترقی سطح زندگی کارگران در کشورهای صنعتی در طی همین مدت، پرده را از روی نتایج رقابت واحدهای ملی برمیدارد: در اتحاد جماهیر شوروی، در حالیکه تولید نسبت بسالهای قبل از جنگ افزایش فوق

العاده‌ای یافته است، سطح زندگی بهمان نسبت نتوانسته ترقی یابد و اصولاً " ترقی سطح زندگی مردم نسبت به میزان رشد قوای تولیدی بسیار ناچیز است. همین ملاحظه در مورد کشورهای نظیر انگلستان، فرانسه، ایالات متحده، آلمان و سایر ممالک صنعتی کاملاً صادق است. هر چه بر شدت رقابت بین واحدهای ملی افزوده میشود، بهمان نسبت در داخل کشورها از ترقی سطح زندگی جلوگیری بعمل می‌آید. همراه با تنزل سطح زندگی، مبانی دموکراسی ضعیف‌تر و قدرت مطلقه دولتها بیشتر میشود.

* * *

چنین است ماهیت و نتایج جبری رژیم وجه جدید تولید آسیایی، رژیمی که اکنون مانند سدی در برابر تکامل تاریخی اجتماع قرار گرفته و تمدن با شکوه و حتی موجودیت جامعه بشری را در معرض خطر نابودی قرار داده است.

بین المللی کردن منابع ثروت و سرمایه ها و وسایل تولید ضرورت تاریخی عصر ماست .

آنچه در حال حاضر، سبب بروز عدم تعادل در زندگی اقتصادی و اجتماعی بشر شده است ناشی از تضاد عمیقی است که بین جنبه ملی مالکیت از یکسو و جنبه جهانی تولید از سوی دیگر حکم فرماست . سرمایه که یک محصول اجتماعی است در سیر تکاملی خود از مراحل عبور کرده، از مالکیت خصوصی و مالکیت تراستها گذشته و در مرحله کنونی بدوره مالکیت ملی گام گذارده است . در تمام این مراحل تضاد اساسی بین جنبه اجتماعی سرمایه و جنبه غیر اجتماعی مالکیت بین جنبه عمومی تولید و جنبه غیر عمومی مالکیت وسایل تولید، همواره باقی مانده . و در هر مرحله بر شدت آن افزوده شده است . در عصر ماهر دولت بمنزله یک "تراست" است که بعنوان مالک سرمایه های ملی، اداره تولید و توزیع ثروت را در جهت تامین منافع گروهی معینی که "ملت" نامیده میشود برعهده دارد . مالکیت منابع ثروت طبیعی و سرمایه و وسایل تولید "ملی" است در حالیکه تولید دیگر جنبه ملی ندارد و از چهارچوب سرحدات تجاوز کرده جنبه جهانی بخود گرفته است .

تاچندی پیش عدهای چنین وانمود میکردند که با الغاء مالکیت خصوصی سرمایه و انتقال آن بدولتها، تضاد اساسی بین مالکیت غیر اجتماعی و تولید اجتماعی کاملاً از بین میرود . تحولات عصر ما و انتقال مالکیت از مرحله خصوصی بمرحله ملی و دولتی نشان داد که اگر چه این امر مقداری از موانع

رشد قوای تولیدی را از میان میبرد ولی قادر بحل تضاد اساسی یعنی تضاد بین حالت اجتماعی (جهانی) تولید و جنبه غیر اجتماعی مالکیت نیست بلکه آنرا تشدید مینماید و موانع جدیدی بر سر راه رشد قوای تولیدی قرار میدهد .

در عصر ما ، مالکیت ملی سرمایه ها و منابع ثروت ، قوای تولیدی بشر را در درون قفس مرزهای ملی محبوس نموده تقسیم کار بین المللی را با موانع سهمگینی روبرو ساخته و سبب اتلاف کار و محصولات و استثمار انسان و تقسیم جهان بدولتها و اردوگاههای متخاصم شده است . در حال حاضر ، قوای تولیدی مانند نطفه ای است که پس از گذشتن نه ماه همچنان در شکم مادر باقی مانده و هم رشد خودش متوقف شده و هم زندگی مادر را بخطر انداخته است و در چنین شرایطی روشن است که هر چه زمان وضع حمل بتعویق افتد بر شدت خطر افزوده میشود . مالکیت ملی بمنزله لباس بچگانه ای است که بزور بر اندام یک جوان بالغ پوشانده اند .

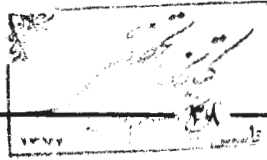
دیرزمانی است که رشد قوای تولیدی از چهار چوب مرزهای ملی تجاوز کرده ولی مرزها از هر سو چون حصارهای آهنین آنرا احاطه کرده اند . نطفه در درون تخم مرغ بجوجه مبدل شده ولی پوسته تخم مرغ را با آهن و پولاد پوشانده اند و جوجه را بحال خفقان انداخته اند . تنها راه حل شکستن پوسته و آزاد ساختن جوجه است .

مالکیت ملی وسایل تولید اگر همچنان ادامه یابد و بمالکیت بین المللی مبدل نشود از نظر تاریخی چیزی جز ادامه تمرکز اقتصادی نخواهد بود ، اگر ایجاد تراستها و کارتلها ناشیری در برانداختن تضاد اصلی داشته ، این تمرکز جدید نیز میتواند داشته باشد . تردیدی نیست که انتقال سرمایه از افراد و قرار گرفتن آن در خدمت تراستها و کارتلها و سپس انتقال جدید و قرار گرفتن آن در خدمت واحدهای ملی ، یک تغییر کیفی عظیم بشمار میرود ولی در تمام این مراحل ماهیت مالکیت نسبت بماهیت تولید همان است که

بوده، منتها هر دو - هم مالکیت و هم تولید - مرحله بمرحله رشد و توسعه بیشتری بدست آورده‌اند. بین جنبه جهانی تولید و جنبه ملی مالکیت، بهمان اندازه تضاد وجود دارد که در قرن هیجده بین جنبه ملی تولید از طرفی و جنبه خصوصی مالکیت از طرف دیگر، وجود داشت. مسئله اساسی از میان بردن این تضاد است و برای این منظور دو راه بیشتر قابل تصور نیست: یا باید تولید محدود شود و جنبه جهانی آن از بین برود یا اینکه مالکیت ملی بمالکیت بین المللی مبدل گردد. اما راه اول غیرممکن است و معنی آن سیرقه‌قرائی تمدن و جلوگیری از پیشرفت بشر است و چنین راهی را تاریخ محکوم کرده است. محدود ساختن قوای تولیدی، یعنی ارتجاع و انحطاط و برگرداندن بشریت از راه طولانی و پرفراخاری که پیموده است. هر طریقه ارتجاعی بخودی خود محکوم بزوال و انهدام است و اسباب نابودی خود را در درون خود دارد. تنها راهی که برای بشریت میماند، الغاء مالکیت‌های ملی است و عبارت دیگر بین المللی کردن وسایل تولید و منابع طبیعی و سرمایه‌ها در سراسر جهان است. این راه حلی است که تاریخ بما حکم میکند و اینست آنچه سوسیالیسم نامیده میشود. طرفداران "سوسیالیسم در یک کشور" گمان میکردند یا چنین وانمود میکردند که با سلب مالکیت از سرمایه داران و مالکین و انتقال آن بدولتها، در قلمروهای ملی مجزا سوسیالیسم بوجود میآید. در عصر ما با تحقق یافتن این آرزو و استقرار مالکیت دولتی، دیگر محلی برای این نوع توهمات باقی نیست ولی با اینهمه هنوز عده‌ای سعی دارند، رژیم را که براساس مالکیت ملی بنا میشود، رژیم سوسیالیستی تلقی نمایند و بعوض آنکه بتضادهای درونی آن بنگرند و راه حل را بیابند، بکلمات خالی از مفهوم چسبیده و بآن دل خوش میدارند. آنها که گمان میکنند سوسیالیسم را در درون مرزهای ملی بنا کرده‌اند یا میکنند، جز فریب دادن خود و تحریف حقایق کار دیگری انجام نمیدهند. تبلیغ این نوع نظریه‌ها و معرفی رژیم مبتنی بر مالکیت ملی

متمرکز بعنوان سوسیالیسم، بزرگترین خطاهای عصر ماست و تنها نتیجه آن در اشتباه گذاشتن میلیونها فرد فعال و خلاق از طبقه کارگر و سایر عناصر مترقی در سراسر جهان و بهدر دادن نیروهای لایزال آنها و تشدید بحران جهانی و بتعویق انداختن راه حل نهائی است.

حقیقت اینستکه در هیچ دوره‌ای تا این حد با کلمات بازی نشده است. امروزه در پهنه گیتی، تمام دولتها، احزاب، دیپلماتها و ثنورپسینها، با سخاوت فراوان کلمات "سوسیالیسم" و "صلح" و "آزادی" را شب و روز بکار میبرند و جراید و رادیوها و تلویزیونهای جهان کاری جز منعکس کردن این‌نداها ندارند. این لغات و اصطلاحات گویا برای آن استعمال میشوند که نقابی بر مفاهیم واقعی آنها قرار گیرند، نقابی که مقاصد ضد سوسیالیستی را در زیر خود مخفی سازد و انسانها را از راهی که شایسته مقام انسانی آنهاست دورنگهدارد. . . . ولی راستی چند نوع سوسیالیسم داریم و چند نوع احزاب سوسیالیستی؟ تعداد این انواع از تعداد انواع جانوران نیز بیشتر است ولی حقیقت اینستکه سوسیالیسم یکی است و جز یک نوع نمیتواند باشد و این نه آنستکه در اتحاد جماهیر شوروی ساخته شده و نه آنکه در چین در حال ساخته شدن است و نه آنکه در انگلستان و سوئد و کوبا بچشم میخورد. سوسیالیسم تنها عبارت است از مالکیت بین المللی سرمایه ها و وسایل تولید و منابع ثروت طبیعی و بعبارت دیگر سوسیالیسم عبارت است از محو مالکیت وسایل تولید و سرمایه ها و تبدیل آنها بوسایل همگانی و راه آن هم یکی است. هرگز نباید اقدامات دولتها و احزاب را برای دولتی کردن اقتصاد و پایه گذاری رژیم مالکیت ملی متمرکز که بطرق مختلف انجام گرفته و پیگرد و راههای متعدد برای آن قابل تصور است، با سوسیالیسم و راه آن اشتباه کرد. دولتی کردن معادن و صنایع و سرمایه ها و اراضی که خود یک مرحله از تکامل است بهیچوجه استقرار سوسیالیسم بشمار نمیآید بلکه فقط مرحله‌ای موقت از تکامل تاریخی است. سوسیالیسم مرحله نهائی



روی این خط سیر و عبارت است از انحلال کلیه تراستهای ملی و تاسیس یکواحد بین المللی اقتصادی واز بین رفتن تضاد بین جنبه ملی مالکیت و جنبه جهانی تولید.

آنچه در چهارچوب مرزهای ملی میتوان ساخت " نظام وجه تولید آسیائی" یا یکنوع "دولت تجارتی مسدود" (*Der Geschlossene Handelsstaat*) است و آنهم مستلزم قطع هرگونه مبادله بین المللی و انسداد کامل جامعه ملی و جلوگیری از تماس اقتصادی با سایر جوامع ملی است. اگر بخواهیم با حفظ مالکیت های ملی، از بحران و رقابت و جنگ جلوگیری کنیم، جز آنچه "فیخته" پیشنهاد کرده (اگر عملی فرض شود) راه دیگری نداریم که نتیجه آنهم عبارت است از جلوگیری از تقسیم کار بین المللی، قطع همکاری ملتها، جلوگیری از رشد قوای تولیدی و قرار دادن سد غیر قابل عبور در برابر پیشرفت تمدن و تکنیک و تبدیل هر جامعه ملی بیک کندوی زنبوران عسل و بعبارت دیگر توسل بارتجاع و انحطاط. ولی اینکار که تنها در کندوی زنبوران ممکن است، در جامعه جهانی انسانی بهیچوجه ممکن نیست و با سطح تمدن کنونی - سطحی که نمیتواند ثابت بماند - سازگار نخواهد بود.

حل تضادها و بحرانهایی که جامعه متمدنی ما را از هر سو در معرض خطر قرار داده، تنها از طریق استقرار اقتصاد جهانی برپایه مالکیت بین المللی سرمایه ها و منابع و وسایل تولید، بعنوان یک ضرورت تاریخی خود را بما تحمیل میکند و از هم اکنون پرچم آن در کرانه های افق نمودار گردیده است. مالکیت ملی وسایل تولید، متعلق بدوره ای از تاریخ است که اکنون عمر آن بسرآمده است؛ نظام مبتنی بر مالکیت ملی متمرکز که در برابر رژیم تراستها، یک نظام متمدنی است و قسمتی از تناقضات و موانع رشد قوای تولیدی را از میان برده، اکنون بیک رژیم منحط و ارتجاعی مبدل شده که بنوبه خود جلو رشد قوای تولیدی را سد کرده و جهان و تمدن بشری را با بحران روبرو ساخته

است. با اینهمه نباید از نقش مترقی این سیستم اقتصادی و تکاملی که به همراه آورده غافل ماند. تردیدی نیست که حذف مالکیت افراد و تراستها و انتقال سرمایه ها و منابع و وسایل تولید بدولت یک مرحله تکاملی است و راه اصول به سوسیالیسم رانزدیکتر ساخته است. آنچه قابل بحث است و آنچه باید درست دانسته شود اینست که نظام اقتصادی مبتنی بر مالکیت ملی و دولتی بهیچوجه سوسیالیسم نیست و با آن نسبتی ندارد. سوسیالیسم جز مالکیت بین المللی منابع و وسایل تولید معنی دیگری نمیتواند داشته باشد. سوسیالیسم یک نظام جهانی است و در چهارچوب مرزهای ملی بوجود نمیآید. آنها که تصور میکنند میتوان سوسیالیسم را در درون مرزهای ملی جا داد، مانند آنستکه ادعا کنند میتوانند فیلی را در درون فنجان جا دهند؛ معلوم است که در اثر این چشم بندی چه برسر فیل خواهد آمد و از آن چه باقی خواهد ماند. اصولاً "باید توجه داشت که "میهن" بمعنای یکواحد اقتصادی مستقل و محدود بمرزهای ملی زادگاه کاپیتالیسم و محل نشو و نمای آن بوده و پدید آمدن مرزهای ملی بمعنای علمی آن، نشانه تولد کاپیتالیسم و از میان رفتن آن، نشانه تولد سوسیالیسم است.

همانطور که برای کاپیتالیسم امکان نداشت که با حفظ قلمروهای فتودالی رشد و نمو کند برای سوسیالیسم نیز امکان آن نیست که با حفظ مرزهای ملی بوجود آید و رشد کند. سوسیالیسم یعنی برانداختن مرزهای ملی که کاپیتالیسم موجد آن بوده و تبدیل جهان بیک واحد اقتصادی بر اساس مالکیت بین المللی جمیع منابع طبیعی و سرمایه ها و وسایل تولید.

در اینجا باید بیک سؤال پاسخ داده شود: آیا رژیم مبتنی بر مالکیت متمرکز ملی یک مرحله ضروری از تکامل تاریخی نیست؟ و آیا برای رسیدن به سوسیالیسم عبور از این مرحله ضرورت ندارد؟ بپردازیم به سؤال میتوان پاسخ مثبت داد ولی باید دو ملاحظه را باین جواب افزود: نخست آنکه، مالکیت ملی و دولتی وسایل تولید باید یک امر موقتی و فقط وسیله ای برای سلب

مالکیت از افراد و تراستها تلقی شود، نه یک امر دائمی. مالکیت دولتی فقط وسیله ای برای سلب مالکیت از افراد و تراستها و شرکتها و انتقال آن بجامعه جهانی و امری است زودگذر و نمیتوان آنرا هدف تلقی نمود. آنانکه مالکیت ملی را هدف شناخته و استقرار آنرا استقرار سوسیالیسم بشمار میآورند فقط خود را فریب داده اند. ملاحظه دوم آنکه قبول ضروری بودن این مرحله انتقالی بآن معنی نیست که در شرایط حاضر جهانی برای استقرار سوسیالیسم، تمام کشورهاییکه در دوران اقتصادی قرن نوزدهم بسر میرند و یا کشورهای کم رشد، ناگزیر باید نخست یکدوره از رژیم مالکیت ملی متمرکز را بگذرانند تا جهان آماده قبول سوسیالیسم شود. در شرایط بین المللی فعلی، کشورهایی از نوع ایالات متحده امریکا که دارای اقتصاد عظیم صنعتی هستند و مالکیت خصوصی و مالکیت تراستها هنوز در آنجا وجود دارد و نیز کشورهای عقب مانده از قبیل کنگو، یمن، آنگولا، کنیا، افغانستان و نظایر آنها، الزامی ندارند که راهی که فی المثل اتحاد جماهیر شوروی پیموده است یا راهی که چین مشغول پیمودن است به پیمایند تا شرایط استقرار سوسیالیسم تحقق یابد. شرایط بین المللی امروز بنحوی است که هیچیک از این دو گروه از کشورهای الزامی بگذراندن یکدوره رژیم مالکیت متمرکز ملی ندارند. در کشورهای از نوع ایالات متحده امریکا نقش دولت در جهت استقرار سوسیالیسم در شرایط کنونی فقط عبارت خواهد بود از وسیله ای برای سلب مالکیت از تراستها و انتقال آن بیک واحد بین المللی. عناصر ترقیخواه اینکشور اجباری ندارند که در راه مبارزه برای سوسیالیسم، مجاهدات خود را بدو مرحله تقسیم کنند و در یک دوره کوشش خود را صرف استقرار مالکیت ملی نمایند و سپس برای برانداختن آن بیک جنبش بین المللی به پیوندند. آنها اینکار را از همان گام اول میتوانند انجام دهند و هدف خود را مستقیماً "انتقال مالکیت از تراستها (بوسیله دولت ملی) بواحد جهانی قرار دهند و ما این نحوه مبارزه و خطوط کلی آنرا در سطور بعد روشن خواهیم ساخت. همچنین در مورد کشورهای

توسعه نیافته و مستعمرات، کارگران و تراقیخواهان باید مستقیماً در راه استقرار سوسیالیسم از طریق یک جنبش بین‌المللی کوشش نمایند. این ملاحظه مخصوصاً درباره کشورهای که علناً و مستقیماً یا بطور غیر علنی و غیر مستقیم زیر سلطه استعمار و استعمار نوین هستند بیشتر صدق میکند. چنانکه نشان خواهیم داد در برخی از اینکشورها مبارزات ملی اصولاً "بسیار کم نتیجه و گاه بیحاصل است و در موارد نادری نیز که نهضت ملی به پیروزی کامل نایل آید و استقلال واقعی کشور تأمین گردد، کوششهای دولت ملی برای توسعه صنعتی در مواجهه با شرایط بازار بین‌المللی عقیم و بی‌اثر میگردد. در بعضی دیگر از مستعمرات و کشورهای تحت نفوذ، بعقل خاصی اصولاً "پرداختن مبارزات ملی و کوشش برای برانداختن حکومتهای دست‌نشانده و قطع نفوذهای اقتصادی و سیاسی خارجیان، نمیتواند به نتیجه مطلوب برسد و از آنهمه تلاشها جز رنج بیحاصل و تلفات سنگین و تبدیل یکدولت دست‌نشانده ضد ملی بیک دولت دست‌نشانده ظاهراً "ملی نتیجه‌دیگری بدست نخواهد آمد. عناصر شرافتمندی که در ربع قرن اخیر در این نوع مناطق در راه تأمین حاکمیت ملی و استقلال اقتصادی و سیاسی کشور خود تلاش کرده‌اند و صدمات و فریبه‌ها و خدعه‌ها و کودتاها و کشتارها و صحنه آرائیهای بسیار دیده‌اند و از آنهمه مجاهدات جز ناامیدی حاصلی برنداشته‌اند، خوب میتوانند معنی این کلمات را درک کنند. آنها سهولت میتوانند دریابند که ادامه آن نوع مبارزات جز تکرار حوادث گذشته، جز تسلط بیشتر حکومتهای دست‌نشانده و جز فریبه‌های جدید حاصل دیگری ببار نخواهد آورد. سالهاست که این قبیل عناصر مترقی در جستجوی راه جدیدی برای مبارزه هستند راهی که در آن فریب و خدعه و تلاش بی‌نتیجه نباشد. اکنون موقع آن فرارسیده است که راه تاریخی خود را بیابند، راهی که منحصر بفرد است و برای حل تضادها و مشکلات جامعه بشری‌گریزی از آن نیست. راهی که منجر با آزادی و رهائی واقعی آنها میشود و در آن خدعه و فریب و امکان تلاشهای جدید برای استعمارگران وجود ندارد

و هر نوع صحنه سازی را منتفی میسازد و ماسک و نقابی باقی نمیگذارد - راهی که تاریخ بما تحمیل میکند . مردم این نوع کشورها ، برای رهائی از یوغ استعمار و زنجیرهای مرئی و نامرئی آن ناگزیرند قوای خود را بیک جنبش بین المللی ملحق سازند و همراه با ترقیخواهان سراسر جهان در راه برانداختن اساس استعمار و استثمار ، دست بیک مبارزه هم آهنگ و پرثمر بزنند . این نوع کشورها در شرایط کنونی جهان ، نه تنها احتیاجی ندارند که خود را بمرحله وجه جدید تولید آسیائی برسانند بلکه اصولاً " برای آنها دیگر در شرایط بازار جهانی امکان پرکردن فاصله موجود با کشورهای توسعه یافته وجود ندارد و قدرت عظیم و مهیب اقتصادی و سیاسی کشورهای صنعتی دیگر امکانی برای کشورهای کم رشد باقی نگذاشته که بتوانند در نظام کنونی بین المللی و شرایط فعلی ، خود را از زیر سلطه اقتصادی آنها بیرون بکشند . تنها راه نجات برای این نوع ممالک برجیده شدن مالکیت های ملی و استقرار مالکیت بین المللی بر تمام منابع ثروت و سرمایه ها و وسایل تولید است .

با در نظر گرفتن دو ملاحظه فوق باید قبول کنیم که رژیم "وجه جدید تولید

آسیائی" یک مرحله از تکامل تاریخی و یک دوره انتقالی ضروری برای سوسیالیسم بوده است . ضرورتی که خود را تحمیل کرده و در قسمت بزرگی از جهان نتایج جبری خود را بارور ساخته است . نظامی که ادامه آن دیگر نه تنها ضرورت ندارد بلکه انهدام آن در شرایط حاضر یک ضرورت تاریخی است .

* * *

عصر مالکیت ملی متمرکز ، عصر بوروکراسی ، عصر تقسیم جهان بواحدهای اقتصاد ملی و منطقه ای دیگر بسرآمده است . این نظام در حال حاضر رشد قوای تولیدی را متوقف ساخته ، باعث اتلاف نیروی کار و حاصل کار بشر شده و تمدن و موجودیت جامعه بشری را در معرض خطر قرار داده است . سرمایه که یک محصول اجتماعی است بیش از این نمیتواند در قفس مرزهای ملی محبوس بماند ؛ دیوارهای قفس بلرزه درآمده و ارکان آن در شرف فرو ریختن است

طلیعه مالکیت بین المللی در کرانه های افق نمودار گردیده و آغاز عصر جدید را نوید میدهد .

شاید برای عده ای تصور " مالکیت بین المللی " کمی مشکل باشد ، ولی تکامل اقتصاد جهانی در حال حاضر نمونه های جالبی از آنرا در پیش چشم ما قرار داده است . مالکیت بین المللی در مورد اقیانوسها و آبهای آزاد دیرزمانی است که برقرار گردیده ، مالکیت جهانی فضای ماوراء جو ، بصورت مسئله روز مورد بحث است . از فضا بروی زمین برگردیم ؛ هم اکنون در گوشه و کنار جهان موسسات و سرمایه ها و اموال بسیاری تحت مالکیت بین المللی قرار دارند ، اموالی که هم مالکیت آن بین المللی است و هم بودجه و اداره آن و باین ترتیب نظامی که در حال احتضار است نمونه هائی از نظامی که در حال شکستن است در دامان خود بوجود آورده است .

استقرار مالکیت جهانی بر منابع ثروت طبیعی و سرمایه ها و وسایل کار ، یک مفهوم بیشتر ندارد و آن عبارت است از بهره برداری از آنها بطور بین المللی و اداره آنها بنحو بین المللی و بنفع احتیاجات جامعه بشری . بعبارت دیگر مالکیت بین المللی تبدیل مالکیتها بوسایل است . مالکیت دیگر اینجا مفهوم خود را از دست میدهد و برای آن هیچ نوع تعریفی نمیتوان بیان کرد جز آنکه بگوئیم " مالکیت بین المللی نفی مالکیت است " .

* * *

قبل از آنکه جنبش بین المللی و خطوط اصلی مبارزه آن و راه الغای مالکیتهای ملی را مطرح کنیم ، لازم است نظری بصحنه جهان بیفکنیم و نهضت های اجتماعی و نیروهای سیاسی موجود را که در سیاست بین المللی موثر هستند و یا از جهت طرز تفکر و معتقدات قابل توجه بشمار میروند ، مورد بررسی قرار دهیم .

نهضتها و سازمانهای بزرگ سیاسی ۱ - کمونیستها

تشکیلات احزاب کمونیست جهان بدون شک یکی از بزرگترین سازمانهای سیاسی عصر ما بشمار میرود. کمونیستها انقلابیهای بازنشسته ای هستند که تاریخ حکم بازنشستگی آنها را صادر کرده ولی خودشان هنوز این مطلب را باور ندارند و فرسودگی و سرگستگی خود را بنحو دیگری تعبیر میکنند. آنها روزگاری پیشروترین عناصر جامعه بشمار می آمدند و از لحاظ روشن بینی و تحرک در میان احزاب و جمعیت های سیاسی وضع بیمانندی داشتند. تئوریسین ها و نویسندگان کمونیست، سازمان اقتصادی سرمایه داری را بطور دقیق تحلیل میکردند و با تکیه بر قوانین تکامل تاریخی نشان میدادند که نظام سرمایه داری فقط یک مرحله از تکامل اجتماعی است و همچنانکه روزگاری جانشین فئودالیت شده است ناگزیر بنوبه خود منهدم خواهد شد و بحکم جبر تاریخی هیچ نیروی قادر بجلوگیری از این انهدام نخواهد بود. آنها تضاد عمیق میان مالکیت خصوصی و تولید اجتماعی را برملا ساخته، پرده از راز انهدام کاپیتالیزم برمیداشتند.

مارکسیسم با نیروی علم و جنبه های انقلابی اصیل خود چون موتوری نیرومند، سازمانهای کمونیستها را پیوسته زنده و متحرک نگه میداشت. آنها در نهضت طبقه کارگر که با پدید آمدن مارکسیسم شکل و حیات جدیدی بدست آورده بود، سرعت وارد شدند و سندیکاهای کارگری را بیک سپاه

نیرومند سیاسی مبدل ساختند و از سوی دیگر جمع کثیری از عناصر ترقیخواه و انترناسیونالیست و دانشمندان و متفکرین و نویسندگان و هنرمندانیکه از منجلات جامعه طبقاتی بستوه آمده بودند، بسوی آنها جذب شدند و احزاب کمونیست در مجامع فرهنگی و دانشگاهها، طرفداران و اعتبار فراوان بدست آوردند. آنها همگام با تاریخ پیش میآمدند، زیرا در عصری بسر میبردند که عمر مالکیت خصوصی بسر آمده بود و الغاء آن یک ضرورت تاریخی بشمار میآمد و همین امر ماده اول از برنامه کمونیستها بود.

آنها از این نظر که پیشرو بودند و برانداختن نظام موجود را هدف خود می شناختند، در تحلیل مسائل اقتصادی، سیاسی و اجتماعی بسیار دقیق و علمی عمل میکردند و مسائل را با صداقت مورد بررسی قرار میدادند و بهیچوجه احتیاجی نمیدیدند که بخود و دیگران دروغ بگویند. اینهمه به جنبش بزرگ آنها نیرو می بخشید. ولی سرانجام تاریخ برای آنها پایان یافت. با پیش آمدن انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ و استقرار مالکیت دولتی و "سوسیالیسم ملی" در اتحاد جماهیر شوروی و سپس با تحولات عظیم پس از جنگ دوم جهانی و الغاء مالکیت شخصی در قسمت بزرگی از جهان و استقرار نظام مبتنی بر مالکیت ملی متمرکز بصورت نظام غالب، دنیای قرن نوزدهم با همه مختصات آن به پایان رسید - مسائل اقتصادی و سیاسی بکلی تغییر یافت، روابط بین المللی و وضع نیروهای اجتماعی دگرگون شد.

کمونیستها از همه این تحولات غافل ماندند و در مواردی تغافل کردند. در تعدادی از کشورها که به مرحله مالکیت ملی متمرکز رسیدند، کمونیستها زمام امور را بدست گرفتند و از زندانها و مخفیگاهها بمسند حکومت نقل مکان کردند. آنها دستگاههای حکومت جدید را تشکیل دادند و با سرعت مشغول ساختمان نظام نوین اقتصادی بر پایه مالکیت ملی و سایل تولید شدند. در نظر آنها دولتی کردن و سایل تولید بمعنی اجتماعی کردن آن بود و تصور میکردند از این طریق سوسیالیسم را بنا کرده اند ولی هر چه جلوتر آمدند با

تضادهای جدیدتری روبرو شدند. آنها این بار روبروی تاریخ قرار گرفتند و مخصوصاً "پس از استقرار ناسیونالیسم استالینی در داخل شوروی و تبدیل بین الملل سوم بآلت بی اراده در دست استالینیستها - کمونیستها تقریباً" در همه جا از صورت یک نیروی پیشرو خارج و بیک نیروی ارتجاعی مبدل شدند. در حال حاضر رهبران کمونیست در تعدادی از کشورها، از کار اضافی کارگران ارتزاق میکنند و از محل "اضافه ارزش" زندگی مرفه و امتیازات فراوان برای خود فراهم آورده اند. آنها به کارمندان عالیرتبه دولت، وزراء، سفرا، فرماندهان نظامی، قضات و مدیران زندان و روسای پلیس تبدیل یافته اند و بهمین سبب برای حفظ نظام موجود (مالکیت ملی متمرکز) که اینهمه نعمت و آسایش برای آنها بارمغان آورده و آنها را از کار تولیدی معاف نموده و بکار حکومت گمارده است تا پای جان دفاع میکنند.

آنها عاشق "دولت" هستند و حفظ آنرا وظیفه اساسی خود تلقی میکنند. در اینحال اگر تناقضات عمیقی که بین تئوریهای اساسی کمونیسم و اعمال و روشهای کنونی کمونیستها وجود دارد مورد انتقاد قرار گیرد؛ آنها با مهارت یک شعبده باز توجیهات رنگارنگ عرضه میدارند و خود و دیگران را می فریبند. آنها بهمان اندازه که در تحلیل رژیم سرمایه داری و نظامهای ماقبل آن صدیق و صمیمی هستند، در بررسی نظام موجود و تفسیر مسائل جاری از صداقت و صمیمیت بی بهره اند و این بارزترین نشان ارتجاعی بودن آنهاست. حقیقت اینست که کمونیستها در نقطه معینی متوقف شده اند، در حالیکه تاریخ بجلو رفته و ضرورتهای جدیدی عرضه کرده است، ضرورتهایی که آنها از درکش عاجز مانده اند و گمان میکنند با انکار آنها میتوانند وجودشان را نفی کنند. کمونیستها نه تنها توجیهی بضرورت الغای مالکیتهای ملی و استقرار مالکیت بین المللی ندارند، بلکه مالکیت ملی را بمعنی مالکیت اجتماعی میدانند و وقتی در برابر انبوه تناقضات قرار میگیرند همان روشی را در پیش میگیرند که کاپیتالیستهای قرن نوزده در برابر سوسیالیستها و کمونیستهای

آنزمان اتخاذ میکردند. آنهاکار اضافی را در داخل کشورهایی که تحت حکومت آنهاست توجیه میکنند، از استثمار انسان بوسیله انسان که در نظام مالکیت ملی متمرکز در زیر نقابهای ضخیم تری پوشانده‌اند و نیز از استثمار کارگران یک کشور بسود جامعه ملی کشور دیگر، با سماجت دفاع مینمایند و دراین راه حتی تئوریهای اساسی مکتب خود را زیر پا میگذارند و گاه بعضی از مفاهیم مارکسیستی را که با منافع آنها سازگار نیست مفلوط اعلام میکنند یا عمداً "بدست فراموشی می‌سپارند". در کشورهاییکه احزاب کمونیست هنوز بحکومت نرسیده‌اند، چه از نظر سیاسی و اجتماعی و چه از لحاظ روحیه، کمونیستها دارای وضع تاثیرآوری هستند: آنها دیرزمانی است که در برابر انبوه مسائل سیاسی داخلی و بین‌المللی سرگردان مانده‌اند و از عرضه کردن یک تفسیر و تحلیل ثابت علمی عاجزند. در فرانسه، ایتالیا، بلژیک و بطور کلی در سراسر اروپای غربی یعنی در زادگاه اصلی کمونیسم - در بیست سال اخیر کمونیستها دنباله رو حوادث بوده‌اند و اغلب در تفسیرهای سیاسی دچار چنان تناقضات زنده‌ای شده‌اند که خود نیز از یادآوری آنها شرمند می‌شوند. آنها نه تنها بسیاری از تحولات را نتوانستند پیش بینی کنند، بلکه درحین وقوع نیز از درک صحیح آنها عاجز ماندند و بعوض یک تحلیل علمی، عبارت پردازیهای قالبی و ارائه فرمولهایی که همیشه آماده دارند پرداختند.

تقریباً "در تمام کشورها و بخصوص در اروپای غربی، احزاب کمونیست از خاتمه جنگ دوم جهانی در یک بن بست خطرناک گرفتار شده‌اند، بن بست ناشی از مسائل تعادل قوای بین‌المللی: در چنین شرایطی آنها نه میتوانند مطابق تئوریهای اساسی خود عمل کنند و نه میتوانند بطور صریح تئوریهای مذکور را مطرود اعلام نمایند (اگر چه در عمل آنها را ترک کرده‌اند) از یکسو مقتضیات بین‌المللی راه انقلاب را بر آنها بسته است بطوریکه حتی دیوانگان هم نمیتوانند آنها را توصیه کنند و از سوی دیگر تصور بدست آوردن

پیروزی از طریق پارلمانی در شرایط جهانی امروز برای آنها حتی در نظر ساده لوح‌ترین افراد هم مضحک جلوه میکند. در حال حاضر جمیع احزاب کمونیست و بخصوص احزاب کمونیست اروپای غربی در چنین بن بست‌ی گرفتارند. ولی در مقام مقایسه با کمونیست‌های خاور میانه و شرق نزدیک (ایران، عراق، سوریه، لبنان و مصر) و با در نظر گرفتن وضع فلاکت بار آنها، کمونیست‌های اروپای غربی میتوانند خود را موفق و خوشبخت بشمار آورند. در بیست سال اخیر کمونیست‌های این قسمت از آسیا و آفریقا چنان در انبوه تناقضات غرق شده‌اند و از لحاظ ایدئولوژیک و مبانی فکری چنان ضرباتی بر آنها وارد آمده که گمان نمیرود در آینده بتوانند بعنوان یک نیروی اجتماعی سر بلند کنند. بطور کلی در سراسر جهان کمونیست‌ها دچار بحران سیاسی و روحی هستند و سرگشتگی و تردید بر صفوف آنها حکم فرما کرده است حتی حزب کمونیست شوروی (بلشویک) نیز که سال‌های مدید از سیاست دور نگهداشته شده بود و عناصر متفکر و با ارزش خود را طی کشتارها و تصفیه های مهیب استالینی از دست داده است در شرایط حاضر کم و بیش از این بحران فکری نصیبی دارد.

استالینیسم که مظهر نظام مالکیت ملی متمرکز و در عین حال، هم محصول و هم موجد آنست، صدمات سنگینی بر نهضت بین المللی کمونیست‌ها وارد آورد و در ضمن پرده را از روی تناقضات بسیاری برداشت. هنوز هم کمونیست‌ها نمیتوانند یک تحلیل علمی صحیح درباره استالینیسم عرضه کنند و علت آنست که تمایل دارند بسیاری از حقایق را ندیده بگیرند و خود را با آنها آشناسازند. تحلیل علمی از پدیده ای که به استالینیسم معروف شده میتواند بسیاری از حقایق را روشن سازد و خلأ فکری بزرگی را که آن دچارند نشان دهد.

همراه با استقرار و توسعه استالینیسم در شوروی، کمونیست‌ها در سراسر جهان، "انترناسیونالیسم" را بوجه خاصی مورد تعبیر قرار دادند و این

سبب شد که آنها مسائل بین المللی را از نظرگاه مخصوصی بنگرند و در عمل دچار اشتباهات و صدمات کمرشکن بشوند و در نتیجه نهضت آنها بدست خودشان بعقب رانده شد .

* * *

اکنون کمونیستهای جهان در جامعه ملی و نهضت‌های کارگری کشور خود ، بطور کلی موقع ونفوذ سابق را از دست داده‌اند و بیک نیروی بیحرکت مبدل شده‌اند که فقط در رقابت بین اردوگاه‌های متخاصم ارزیابی میشوند . آنها در برابر وقایع دست و پای خود را گم کرده‌اند و از درک علمی حوادث عاجز مانده‌اند . کمونیستها دیر زمانی است که با " دیالکتیک " قطع رابطه کرده‌اند و بطور کلی هر نوع روش علمی بررسی را رها نموده‌اند . هدف مطالعه برای آنها دیگر کشف حقیقت نیست بلکه هر نوع تحقیق و مطالعه وسیله ای است برای توجیه قضاوت‌هایی که از قبل آماده شده است . آنها انسانها و امور را تابع ایده های خود قرار داده‌اند . در تفسیر وقایع نتیجه نهائی از قبل در نظریک کمونیست معین و مشخص است ، تنها وظیفه ای که میماند اینستکه وقایع و امور را بنحوی تعبیر کنند که به نتیجه مورد نظر منتهی گردد . تو گوئی در نظر کمونیستها امور و حوادث فقط یک وظیفه برعهده دارند و آن توجیه نظریه ها و تائید قضاوت‌هایی است که از قبل آماده شده است . اگر امر یا حادثه ای قضاوت‌های قبلی را تائید نکند باید آنقدر از اطراف آن تراشیده شود تا در قالب معین جای بگیرد و آماده برای اجرای وظیفه خود بگردد .

حاصل بررسیهای کمونیستها در چهل سال اخیر درباره مسائل اجتماعی — سیاسی در اکثر موارد عبارت بوده از مقداری فرمولهای مشخص ، یک مشت سند سازی بنفع نظریه‌ها و استنباطات خود و مقداری تحریف واقعیات بمنظور توجیه اعمال و روشهای خود . آنها که زمانی دقیقترین تحلیلها را از نحوه گردش سرمایه و چگونگی خرید نیروی کار و ایجاد اضافه ارزش و سود بعمل

میآوردند، امروز با تمام قوا میکوشند قسمتی از واقعیت‌ها را از چشم خود و دیگران پوشیده دارند و برای این مقصود، کلمات را نقابی بر مفاهیم قرار داده‌اند تا بخیال خود وجود "اضافه‌ارزش" را در رژیم اجتماعی مبتنی بر "مالکیت ملی متمرکز" که بر روی آن برجسب "سوسیالیسم" زده‌اند از نظرها مخفی سازند. آنها که زمانی تضاد میان تولید اجتماعی و مالکیت فردی را با دقت علمی مورد مطالعه قرار میدادند، امروز با مهارتی خاص میکوشند تضاد میان جنبه جهانی تولید و جنبه ملی مالکیت را منکر شوند و نظام متکی بر مالکیت دولتی را نظام سوسیالیستی معرفی کنند. آنها که روزگاری (قرن نوزدهم)، علل بحرانهای اقتصادی و سیاسی و برخورد منافع کشورها را با صداقت مورد بررسی قرار میدادند، امروز در تفسیر حوادث لهستان، مجارستان و اختلافات یکن و مسکو از صداقت بکلی بی‌بهراند و کوشش آنها در تفسیر واقعی از این نوع متوجه مخفی کردن علل اصلی تضادها و برخورد منافع بین این واحدهای ملی اقتصادی است.

کمونیستها مدتی است که متدهای علمی را رها ساخته‌اند و به لفاظی و بازی با کلمات روی آورده‌اند و اینهمه بسبب آنستکه نتوانسته‌اند همراه با سیر جبری تاریخ حرکت کنند. آنها که خودشان از کاشفین دترمینیسیم تاریخی بودند، امروز در زیر چرخ همان دترمینیسیم قرار گرفته‌اند، زیرا گمان کرده بودند که قرن نوزدهم مرز نهایی دترمینیسیم است و از آن پس تاریخ در دست آنهاست و بهر شکل که بخواهند میتوانند آنرا قالب‌گیری نمایند و گویا بهمین سبب است که گاه بخود لقب "سازندگان تاریخ" عطا میکنند؛ غافل از اینکه سازنده واقعی تاریخ کسی است که تسلیم دترمینیسیم تاریخ باشد، آنرا بشناسد و بقوانین آن گردن گذارد. موثرترین سازندگان تاریخ مطیع‌ترین آنها در برابر جبر تاریخ است.

دترمینیسیم تاریخی، همان نیروئی که زمانی نظام کورپوراسیونها و مرزهای فئودالی را درهم شکست، همان دترمینیسیمی که در برابر دیدگان ما مالکیت خصوصی و سایل تولید را از میان برداشت، همان دترمینیسیم اکنون،

مشغول در هم شکستن مرزهای ملی و برانداختن مالکیت ملی منابع طبیعی و وسایل تولید است. کمونیستها از این ضرورت تاریخی غافل مانده‌اند و لاجرم باین روز افتاده‌اند که می‌بینیم.

علاوه بر جنبه‌های فوق، کمونیستها دارای ضعف‌های دیگری نیز هستند که از روزهای نخست دچار آن بوده‌اند: توجه منطقی آنها بزیبای جامعه و جستجوی عامل اقتصادی در آخرین تحلیل برای توضیح امور سیاسی و اجتماعی و فکری که مطلبی صحیح و علمی است، سبب شده است که آنها از مطالعه بسیاری از عوامل مهم و درک نقش واقعی آنها غفلت ورزند.

آنها انسان را بعنوان یک موجود سازنده ابزار کار و یک موجود تولید کننده بسیار خوب می‌شناسند و روابطی که از این حیث در جامعه ایجاد میشود، بطور دقیق مورد مطالعه قرار داده‌اند ولی انسان بعنوان یک موجود دارای امیال و عواطف و غرایز یا یک موجود دارای معتقدات، چندان مورد توجه آنها نبوده است، زیرا تصور میکردند همینقدر کافی است بدانند که همه امور در آخرین تحلیل تابع عوامل اقتصادی و روابط تولیدی است. پسیکولوژی فردی و اجتماعی و نقش عوامل روانی از نظر آنها مخفی مانده است. آنها گویا از این حقیقت غافل مانده‌اند که هر یک از شئون روبنا وقتی یکبار از زیر بنا زائیده شد، خود مانند یک عامل مستقل و موثر عمل میکند و حتی بنوبه خود در زیر بنا نیز اثر می‌بخشد، امور مربوط بروبنا وقتی بوجود آمدند، حیات مستقلی بدست می‌آورند و در ادامه و تکامل خود از قوانین خاصی تبعیت میکنند و حتی بعد از انهدام زیربنائی که موجد آنها بوده باز هم مستقلا "تادیر زمانی بحیات خود ادامه میدهند و در زیر بنای بعدی و چگونگی آن تاثیر میگذارند. ممکن است کمونیستها در نوشته‌های خود توجیهی باین حقایق نشان دهند ولی در عمل چنان هستند که گوئی اصلا "آشنائی باین نوع مسائل ندارند. در یک جمله باید گفت کمونیستها انسان را چنانکه هست نشناخته‌اند و فقط بشناختن یک جنبه از او اکتفا نموده‌اند.

این جنبه‌های ضعف و نارسائی‌های دیگر در نحوه برخورد کمونیست‌ها با مسائل اجتماعی و سیاسی تاثیر کلی بخشیده و سبب شده است که این نیروهای انقلابی قرن نوزده و آغاز قرن بیستم، در عصر ما به نیروئی عقب مانده و ارتجاعی مبدل شوند. اکنون در اروپای غربی و شرقی، در سراسر قاره آسیا و در افریقا و حتی در اتحاد جماهیر شوروی و چین، کمونیست‌ها در میان انبوه تناقضات سرگردان مانده‌اند. بسیاری از مسائل سیاسی و اجتماعی را حتی برای اعضای مومن و وفادار خود نیز نمیتوانند توضیح دهند و در همه جا تردید و سرگشتگی در صفوف آنها رخنه کرده است.

* * *

با همه ملاحظات فوق نباید از این نکته غافل ماند که کمونیست‌ها با سانی میتوانند بیک نیروی مترقی و پیشرو مبدل شوند. آنها از نظر اعتقاد بتکامل تاریخی و قوانین اساسی آن، از لحاظ آشنائی بمسائل اقتصاد سرمایه داری و شناخت قوانین حاکم بر آن و از نظر عدم تعصب در مسائل ملی و نژادی و توجه بانترناسیونالیسم، دارای ارزشهای قابل ملاحظه هستند. باید توجه داشت که جنبش بین المللی سوسیالیستی میتواند بهترین سربازان خود را از میان همین کمونیست‌ها بدست آورد. آنها باعضاء و طرفداران خود مسائلی را آموخته‌اند که میتواند پایه یک طرز تفکر صحیح و زمینه مناسب برای گرویدن به یک جنبش جهانی باشد. هر فرد کمونیست از نظر فکری دارای آمادگیهائی است که با استفاده از آن و رفع پاره‌ای از اشتباهات با سانی میتواند در صفوف نهضت بین المللی جای خود را بدست بیاورد. برای بیدار کردن یکفرد کمونیست و جلب توجه او بضرورت‌های تاریخی عصر حاضر، کافی است که موارد انحراف او برایش تشریح شود و اگر این امر بخوبی انجام گیرد، یکفرد کمونیست که در شرایط حاضر از وضع موجود و مالکیت متمرکز ملی کشور خود یا کشورهای دیگر دفاع میکند یا آنکه قوای خود را بیحاصل بهدر میدهد، بیکفرد با ارزش فعال و موثر بدل میشود و میتواند رسالت تاریخی

که برعهده عناصر پیشرو جهان است بخوبی عهده‌دار شود .

کمونیستها چه خواهند و چه نخواهند ، نهضت طبقه کارگر و مقتضیات تاریخی دوران ما آنها را باین جهت سوق خواهد داد و پرده ها را از برابر چشمان آنها بیکسو خواهد زد . آنها در مرز تبدیل مالکیت خصوصی بمالکیت ملی متوقف مانده‌اند ، جبر زمان دوباره آنها را بحرکت درخواهد آورد و با آنها خواهد آموخت که انترناسیونالیسم حقیقی جز بین المللی کردن منابع ثروت و سرمایه ها و وسایل تولید ، مفهوم دیگری ندارد و تساوی واقعی افراد بشر صرفنظر از نژاد و ملیت و مذهب و خاتمه دادن باستثمار انسان بوسیله انسان و ایجاد یک جامعه بدون طبقات ، جز از طریق الغاء مالکیت ملی سرمایه ها امکان پذیر نیست . این حقیقتی است که چون خورشید میدرخشد و تنها نابینایان از دیدن آن عاجزند . کمونیستها سرانجام متوجه این حقیقت خواهند شد که وقتی پیشوای آنها ندای " زحمتکشان سراسر جهان متحد شوید " را در داد ، منظورش آن نبود که زحمتکشان هر کشور متحد شوند و هر یک برای خود میهنی بسازند و با میهن های یکدیگر بر رقابت پردازند ، بلکه تبدیل جهان به یگانه میهن انسانها ، هدف اصلی آن شعار بود ، هدفی که تنها با حذف مرزهای ملی از طریق استقرار مالکیت بین المللی بر منابع ثروت و وسایل تولید و سرمایه ها امکان پذیر است .

اکنون کمونیستهای جهان از هر جناح در برابر یک دوراهی قرار دارند : آنها یا باید به ضرورت تاریخی عصر حاضر گردن گذارند و در جهت الغای مالکیت های ملی و امحاء مرزهایی که بورژوازی موجد آن بوده بیک جنبش بین المللی به پیوندند و یا آنکه در همانجا که هستند بمانند تا چرخ تاریخ آنها را درهم بشکند . دلایل بسیاری نشان میدهد که آنها یادست کم اکثریت عظیمی از آنها - راه اول را انتخاب خواهند کرد ؛ بارزترین دلیل بر صحت این خوش بینی ، تقسیم نهضت بین المللی کمونیسم است . از ده سال پیش با اینطرف نهضت کمونیستها با شتاب بسیار در حال تقسیم شدن بگروهها و جناحهای

مختلف است که هر گروه نیز بنوبه خود علیه خویش تقسیم میشود: باید گفت نهضت کمونیسم بهمان نسبت که بر علیه خودش تجزیه میشود گام به گام به حقیقت نزدیکتر میشود.

* * *

۲ - فراماسونری

از فراماسونها چه میدانیم؟ تشکیلات و هدف و معتقدات آنها چگونه است و چه اسراری بر سازمانهای آنها حکومت میکند؟... آنچه میتوان گفت اینستکه هیچ اطلاع رسمی از این سازمان شگفت انگیز در دست نیست و نیز هیچ منبع و ماخذی برای مراجعه و کسب اطلاع وجود ندارد، تعدادی کتب و مقالات که درباره فراماسونری نوشته شده اغلب ناقص و محصول وهم و خیال و یا ناشی از مقاصد و اغراض خاصی است و موضوع را در ابهام بیشتری فرو میبرد.

ولی با همه بی‌خبری خبرهای بسیار از آنها هست؛ فراماسونها اگر چه تشکیلات سری و اسرارآمیزی دارند و اطلاعی از داخل آنها بروز نمیکند، معهذادبر همه جا وجودشان را احساس میکنیم و از اعمال و نتایج اعمال آنها بسیاری از مطالب درباره هدفها و معتقدات و سازمان و طرز عملشان بر ما مکشوف میشود. اینکه ما تشکیلات فراماسونری را بعد از احزاب کمونیست مورد مطالعه قرار داده و آنها را از لحاظ اهمیت در ردیف دوم شناخته‌ایم نه تنها اغراق‌آمیز نیست بلکه از پاره‌ای جهات تاثیر و نفوذ فراماسونها در اجتماعات امروز بمراتب بیش از کمونیستهاست.

فراماسونری یک سازمان بین‌المللی است. این مطلب را شواهد و بلکه دلایل غیر قابل تردید تأیید میکند. ولی برخلاف آنچه ممکن است ظاهراً

استنباط شود، فراماسونها نه تنها انترناسیونالیست نیستند بلکه عملاً دشمن انترناسیونالیسم و از موانع جدی بر سر راه آن هستند. درست است که فراماسونها به میهن و ملت خود - چنانکه از اعمال آنها بخوبی معلوم میشود - علاقهای ندارند و درست است که آنها منافع ملت و میهن را فدای منافع سازمان جهانی خود مینمایند ولی این نه در جهت انترناسیونالیسم است و نه با آن نسبتی دارد بلکه درست بعکس، بیوطنی و بیعلاقگی آنها بملت و میهن در جهت خدمت بیک طبقه معین و بیک کشور صنعتی است که منافع خودشان را با منافع آنکشور یکی میدانند. مطالعه اعمال فراماسونها پرده‌از روی انترناسیونالیسم دروغین آنها برمیدارد و چهره آنها را بی نقاب میسازد. اعضاء این سازمان در قربانی کردن منافع وطن و هموطنان خود در راه تأمین منافع یکی از قدیمی ترین کشورهای صنعتی که ضامن منافع آنهاست در هیچ موردی تردید بخود راه نداده‌اند و از بکشتن دادن هم میهنان و یابویرانی کشاندن وطن خودابائی نداشته‌اند.

فراماسونها دارای تشکیلات سری هستند ولی از لحاظ فعالیتهای علنی در یک حزب یا جمعیت آشکار متشکل نیستند بلکه در تمام احزاب و جمعیت‌ها و سازمانهای مختلف از چپ و راست و مذهبی و غیر مذهبی و دولتی و غیر دولتی پراکنده هستند و در همه جا از تشکیلات سری و منضبط خود الهام میگیرند و از آن پیروی میکنند. آنها در احزاب کمونیست، سوسیالیست، فاشیست، ذراتحادیه‌های کارگری، در انجمنهای هنری، در سازمانهای قضائی، در ارتشها و بطور کلی در تمام محافل اجتماعی اکثر کشورها رخنه دارند و بهر لباسی درمی‌آیند. در احزاب رقیب و جمعیتهای متخاصم، فراماسونها عضو میشوند و ظاهراً "در رقابتها و خصومت‌های طرفین شرکت میجویند ولی در واقع هر دو حزب رقیب و رقابت آنها را در جهت خاصی سوق داده بنفع سازمان جهانی خود از آن بهره برداری میکنند.

اگر در کشوری سازمان و جمعیتی که رویه و مرام آن مخالف با فراماسونری

باشد تشکیل یابد، جزو نخستین اعضا آن باید فراماسونها را جستجو کرد، این ملاحظات در کشورهای عقب مانده و کم رشد بخصوص در کشورهای آسیائی و آفریقائی بیشتر به چشم خورده میشود. تشکیلات اصلی و سری فراماسونری از لحاظ شکل و نحوه عمل و انضباط بیشتر بیک سازمان جاسوسی شباهت دارد تا بیک سازمان سیاسی و اجتماعی و اتفاقاً "عمده فعالیت افراد آن نیز جاسوسی و کسب اطلاعات و عملیات تخریبی و ایجاد انحراف است. آنها در همه جا پراکنده اند و از همه چیز کسب اطلاع میکنند. فراماسونها، همیشه در حالیکه یک جریان سیاسی خاص را بروی صحنه می آورند، در همان حال یک جریان ضد و رقیب را نیز در نقش مخالف آن وارد میدان میسازند و بدین ترتیب کنترل تمام جریانهای متضاد را در چنگ میگیرند.

فراماسونها پای بند هیچ نوع اعتقاد اخلاقی نیستند، آنچه در عرف اجتماعی ردیلت و فساد نامیده میشود جزء ابزار کار اولیه آنهاست، آنها از جنبه های ضعف اخلاقی و رداییل حداکثر بهره برداری را بعمل میآورند و چه بسا که بسیاری از افراد را از همین طریق بخدمت خود درآورده باشند. دروغ، تزویر، ریا، خرابکاری، صحنه آرائی، استفاده از خرافات و جهل مردم، ظاهر سازی، حساب سازی و انواع فسادهای دیگر، در واقع وسیله کار آنها محسوب میشود. به مذهب و عقاید فلسفی نیز پای بند نیستند، ولی در لباس روحانیون و فلاسفه نیز مکرر ظاهر شده اند و از مذاهب و اعتقادات مذهبی و خرافی توده ها بنفع سازمان خود بهره ها گرفته اند و میگیرند. تشکیلات این گروه، اگر چه گاه در بعضی کشورها جلسات بظاهر علنی از آنها دیده میشود معمولاً "تشکیلات مذکور بمنزله سرپوشی بر سازمان سری اصلی است. یکی از صفات مشخصه این سازمان، حکمروائی انضباط شدید و آهنین بین اعضا آنست، انضباطی ترس آور و از نوع همان انضباطی که در سازمانهای جاسوسی و ضد جاسوسی باید حکمفرما باشد. تردیدی نیست که اینان بی - انضباطی اعضا و افشای اسرار را بسختی مجازات مینمایند ولی علل اصلی

انضباطتتها ترسو مجازات نیست بلکه یک عامل مهم اقتصادی ضامن بقای این انضباط است همان عاملی که وجود فراماسونری را و بقای آنرا تا امروز تضمین نموده است. فراماسونها کیستند، چه میخواهند، چه منافع مشترکی آنها را بگردهم مجتمع ساخته و از آنها این سازمان عجیب را بوجود آورده است؟

قبل از هر چیز باید دانست که این سازمان دارای پایه های مستحکم اقتصادی است و فراماسونها از نظر موقع اقتصادی در سراسر جهان بصورت یک طبقه واحد هستند، منافع اقتصادی مشترک و موقع مخصوص از نظر مالکیت و نتایج آن، افراد اینگروه را بصورت یک سازمان منضبط و فعال در آورده است و این نکته مهمترین راز فراماسونری و سربقای آن بشمار میرود.

باید باین نکته اساسی توجه نمود که برای مالک بودن در عصر مالازم نیست که سند مالکیت کارخانه یا زمین یا موسسه ای در دست شخص یا گروهی از اشخاص باشد، همینقدر که استفاده از درآمد و سود آن کارخانه یا زمین یا موسسه بطور مستقیم یا غیر مستقیم برای شخصی تامین و ادامه آن تضمین شود و اداره و هدایت آن نیز در اختیار شخص یا گروهی باشد و بعبارت دیگر همینقدر که یک موسسه تولیدی و انتفاعی در خدمت و اختیار فرد یا گروهی از افراد باشد، آن فرد یا گروه در واقع از تمام مزایای مالکیت در طول حیات خود بهره مند میگردد. اگر از سهامداران یک تراست تمام سهام و اسناد مالکیت آنها را بگیریید و در مقابل همان منافع و موقعیتی را که نسبت بموسسه خود داشته اند مادام الحیات برایشان تامین و تضمین نمائید، تغییری در موقع اجتماعی آنها روی نمیدهد، کسانی که بعنوان "دولت" و "حکومت" و بسبب موقع خاص اجتماعی و به هر عنوان دیگر از کار مولد برکنارند و از ارزش اضافی ارتزاق مینمایند و از امتیازات مادی و معنوی برخوردارند، درواقع "مالکین نوع جدید" هستند، فراماسونها جزو همین دسته هستند، آنها در تعدادی از کشورها طبقه حاکم را تشکیل میدهند

و از محل ارزش اضافی ارتزاق نموده و رهبری تولید و اقتصاد کشور را در دست دارند و قسمت بزرگی از مناطق مستعمرات سابق آسیا و آفریقا و تقریباً در تمام کشورهای که سابقاً " جزو مستعمرات بریتانیای کبیر بوده‌اند این وضع برقرار است و فراماسونها زمام امور حکومت آنکشورها را بدست دارند و از مزایای آن بسود سازمان جهانی خود بهره برداری میکنند. منابع ثروت و سرمایه‌ها و بطور کلی قوای تولیدی در این سرزمینها در اختیار و خدمت یک طبقه جهانی است - طبقه ای که در میان طبقات اجتماعی که تاکنون دیده شده، دارای وضع مستحکمتری است و منافع اقتصادی مشترک و حساسی افراد آنرا بهم فشرده ساخته بصورت یک تشکیلات شبه‌جاسوسی و نظامی در آورده است. کسانی که فراماسونری را نه بشکل یک طبقه بلکه تنها بصورت یک حزب و جمعیت سیاسی متکی بیک یا چند طبقه در نظر میگیرند در - شناخت واقعیات مربوط باین گروه دچار اشتباهات عمیق میشوند و از درک بسیاری از حقایق عاجز میمانند. در مطالعه مسائل مربوط بفراماسونری قبل از هر چیز باید این حقیقت را در مد نظر قرار داد که در این مورد سروکار ما با یک طبقه است نه یک حزب و جمعیت سیاسی که نماینده و معرف یکی یا چند طبقه باشد. اینکه فراماسونری در قرون سابق بر چه پایه‌هایی استوار بوده و موقع اقتصادی آن چگونه بوده است مطلبی است که مطالعه و تحقیق در باره آن بهمان اندازه که مشکل و پیچیده است میتواند مفید و آموزنده باشد بهر حال اینموضوع خارج از بحث ماست.

اگر امکان آن بود که نام صاحبان سهام و کارخانه و معادن و موسسات تجارتی بزرگ را در آسیا و بخصوص خاورمیانه و خاور نزدیک و هندوستان و پاکستان و بیرمانی و کشورهای آفریقائی و اقیانوسیه و حتی اروپا و آمریکا را بدست آوریم و وابستگیهای سیاسی آنها را تشخیص دهیم مطالب بسیار مهم و جالبی کشف میگردیم. تسلط بر حکومت و در اختیار داشتن قوای انتظامی و سازمانهای مالی و اداری و نفوذ قاطع در آن موسسات بفراماسونری

اجازه داده است که موسسات اقتصادی (صنعتی، تجارتي و بانكي) را در دست اعضاي خود متمرکز سازد و بدینسان رهبري اقتصاد کشور را هم از بالا (از طریق حکومت) و هم از مجرای این افراد در اختیار دارند. تنها فرقی که این مالکین با مالکین مستقل دارند اینست که باید در اداره رهبري موسسه خود تابع اوامر و دستورهای سازمانهای فراماسونري باشند، و مطابق مقتضیات و بر طبق منافع آن سازمان، موسسه خود را توسعه و ترقی دهند یا محدود و ضعيف سازند و یا گاه عمدا ورشکسته شوند. این وضع خاص فراماسونري یک قدرت جهنمی بخشیده است و بآن امکان داده که از لحاظ سياسي بهر مانوري که لازم بدانند دست بزند، تاثیر این سازمان در سياست و اقتصاد بين المللی فوق العاده قابل ملاحظه است.

افراد این طبقه بين المللی در حال حاضر، از عالیترین مزایای مادی و معنوی برخوردارند، سطح زندگی آنها بسیار عالی است و از جمیع امکانات برخوردارند، در کنار مزایای مادی از مزایای معنوی بیشماری نیز بهره مند هستند. در سازمانهای بين المللی، فراماسونها کرسی های متعددی دارند و پست های سياسي مهم در اختیار آنهاست. نفوذ آنان در حکومتها و دولتها این امکان را بوجود آورده است که در مجامع بين المللی - سازمان ملل متحد و موسسات وابسته بآن، در کنفرانسهای سياسي و اقتصادی بين المللی و قاره ای و منطقه ای و بطور کلی در تمام محافل جهانی نفوذ و قدرت فوق العاده ای کسب نمایند، اینان بعنوان نماینده دولتها کرسیهای را که بنام کشورهای جهان است، در مجامع بين المللی اشغال مینمایند و از آن نه بنفع ملت و کشور خود بلکه بنفع طبقه خود استفاده میکنند.

نباید گمان کرد که قدرت فراماسونها فقط مربوط بکشورهائی است که در آنجا حکومت را در دست دارند، در تعدادی دیگر از کشورها که فراماسونها مانند اعضاء یک حزب زیر زمینی عمل میکنند نیز دارای قدرت سياسي قابل ملاحظه هستند، رخنه در مقامات حکومتی و احزاب و جمعیتهاى سياسي از

یکطرف و تسلط بر موسسات اقتصادی از طرف دیگر نفوذ و قدرت آنها را تضمین نموده است .

* * *

از مطالعه شیوه عمل و استراتژی و تاکتیکهای فراماسونری مطالب بسیار مفیدی کشف میشود و قسمتی از حقایق مربوط باین سازمان روشن میگردد . آنها به نقش اساسی عوامل اقتصادی در شئون مختلف زندگی توجه کامل دارند و از این آگاهی حداکثر استفاده را میبرند - آنها نه تنها از آنچه مارکسیسم بآن توجه مبذول داشته بهره میبرند بلکه آنچه را که مارکسیسم از آن غفلت کرده و ندیده گرفته نیز بخدمت میگیرند . مسائل پسیکولوژیک و مسائل مربوط بشرایط جغرافیائی و تاریخی و تاثیر آن در روانشناسی عمومی و نیز مسائل سوسیولوژیک را بطور وسیع مورد توجه و بهره برداری قرار میدهند . روانشناسی اجتماعی که چندان مورد توجه مارکسیستها نیست ، نزد فراماسونها دارای نقش بسیار مهمی است . اینستکه معمولاً " وقتی مارکسیستها بجریان های مربوط بفراماسونری برخورد میکنند در تحلیل آن عاجز میمانند و گاه مسئله از اینهم بدتر است زیرا آنها در این نوع موارد متوجه عجز خود در تشخیص این پدیده نمیشوند و در نتیجه یک تحلیل ناقص و اغلب غلط بمردم عرضه میکنند که بنوبه خود افراد ساده را گمراه و گیجتر میسازد که بالمال بنفع فراماسونها تمام میشود . فراماسونها نسبت بسیر تکامل تاریخی اجتماع آگاهی دارند و همین امر بآنها روشن بینی و قدرت تحلیل قابل ملاحظه ای بخشیده است - در حالیکه مارکسیستها ، دترمینیسم تاریخی را بشکل مکانیک و خشک در نظر میگیرند ، فراماسونها با توجه بجنبه های بسیار متنوع اقتصادی اجتماعی و پسیکولوژیک ، آنرا بصورت دینامیک در نظر میگیرند و بهمین سبب میتوانند در تکوین حوادث سیاسی و اجتماعی تا حدود زیادی موثر واقع شوند .

بسبب روشن بینی و توجه بجنبه های مختلف اقتصادی و اجتماعی و

روانشناسی و نیز بسبب قدرت اقتصادی و سیاسی و وسعت اطلاعات نسبت به جریانهای سیاسی مخالف و موافق، فراماسونها موفق شده‌اند در مورد بسیاری از کشورها تحولات اقتصادی قطعی را بتعویق اندازند و یا سیر تکامل اقتصادی و اجتماعی را بطئی نمایند و قسمتی از بازارهای بین‌المللی را برای اقتصاد صنعتی کشوریکه تکیه گاه آنهاست و برای عوامل وابسته نگهدارند. آنها گاه بظاهر بسیار انقلابی عمل میکنند و حتی در ایجاد انقلابات سهمیم میگردند و رهبران بسیار انقلابی بجامعه عرضه مینمایند ولی حقیقت مطلب در پشت پرده چیز دیگری است، معمولاً "از انقلاباتی که رهبری آن با فراماسونهاست جز یک تغییر شکل و تبدیل بعضی ظواهر حاصل دیگری ببار نمی‌آید. آنها در ایجاد حکومتهای دیکتاتوری در قالب دموکراسی و استقرار و حفظ اقتصاد عقب مانده در زیر لفافه تحولات اقتصادی مهارت خاصی دارند.

توجه بمسائل روانشناسی جمعی و روانشناسی فردی قدرت عمل آنها را چه در زمینه تخریبی و فلج ساختن نیروهای مقاوم و افراد مبارز و چه در زمینه مثبت یعنی اقدامات اساسی بنفع سازمان خود دوچندان ساخته است. فراماسونها در همه کشورها، با تمام قوا از منافع طبقه خود و کشوری که در واقع "کشور مادر" برای آنها بشمار میرود تا پای جان دفاع میکنند و با تکیه بر اطلاعات دقیق و حقایق علمی در کارهای خود واقع بینی شگرفی نشان میدهند. آنها حتی در جبهه مخالف، یعنی در شرایطی که درست مانند یک جاسوس و ظائف محوله را انجام میدهند با کمک هم‌دستان خود در ایجاد انحرافات و به بیراهه بردن نیروهای سیاسی و حتی نظامی و گمراه ساختن توده‌های مردم معمولاً "موفقیت‌های بسیار درخشان داشته‌اند و دارند. در مستعمراتی که ظرف بیست سال اخیر باستقلال دروغین نایل آمده‌اند، و نیز در کشورهای نیمه مستعمره و کم رشد که از یکقرن پیش با اینطرف تحت نفوذ یکی از قدیمی‌ترین کشورهای صنعتی بوده‌اند، فراماسونها موقع بسیار ممتازی دارند و در این نوع کشورها، فراماسونری با قدرت سیاسی فوق‌العاده

خود سرنوشت میلیونها مردم را در اختیار خویش قرار داده است و با عواطف و احساسات و مبارزات ملی آنها بازی می‌کند. فراماسونها در مستعمرات سابق و مستعمرات کنونی و کشورهای تحت نفوذ، معمولاً "نهضت های ملی و ضد استعماری را در قبضه خود در میآوردند و آنرا درجهاتی که مایل هستند هدایت میکنند. هنگامیکه در یک مستعمره، مبارزه ملی و ضد استعماری باوچ شدت خود برسد و دیگر نتوان آنرا متوقف ساخت، زمان اعطای استقلال دروغین فرا میرسد، معمولاً "فراماسونری که توانسته در این مبارزه ملی رخنه نماید و سازمانهای رهبری آنرا در اختیار دارد از قبل دارای آمادگی کامل است، رهبران سیاسی برای تاسیس یک دولت بظاهر مستقل که از میان بومیان قالب گیری شده اند برای شروع بکار حاضر و مهیا هستند؛ آنگاه فرمان استقلال صادر میشود، پرچم جدید بر فراز عمارات باهتزاز در میآید، جشن های مهیج برپا میشود و رهبران فراماسونری حکومت جدید را تشکیل میدهند و در زیر سرپوش استقلال ملی، روابط اقتصادی سابق را بنفع طبقه خود و بنفع کشور مادر ادامه میدهند. کشور صنعتی استعمارکننده از اعطای این نوع استقلال بمستعمرات خود نه تنها از نظر اقتصادی و سیاسی زیان نمی بیند بلکه بمنافع اقتصادی و اجتماعی و سیاسی جدیدتری نیز دست می یابد - اصولاً" با تحقق استقلال دروغین و تاسیس ارتش و پلیس بومی و ادارات و دوایر جدید که با بودجه مستعمره اداره میشود مقداری از مخارج اداره مستعمره از دوش استعمارگران برداشته میشود، بعلاوه شورشها و انقلابات بومیان دیگر عنوان تازه ای بخود میگیرد که دولت محلی بوسیله ارتش بومی و بودجه خود آنرا درهم می شکند. از این گذشته ظاهراً "استعمارگران دیگر کاری بمستعمره سابق ندارند و احساسات عمومی بعد از اعطای استقلال دروغین تا میزان زیادی فروکش میکند، در مقابل اینهمه مزایا در زیر پرچم جدید روابط اقتصادی بهمان صورت سابق باقی میماند و دولت بومی حافظ و نگهبان آن روابط میشود و در واقع در تمام این جریان دولت استعمارکننده فقط

پرچم خود را از مستعمره پائین میکشد و جای عده ای از کارمندان خود را بکارمندان بومی می سپارد و در مقابل مزایای اقتصادی و اجتماعی و سیاسی و مالی بسیاری بدست می آورد که از آن جمله است بدست آوردن کرسیهای جدید در مجامع بین المللی و افزایش تعداد آراء و نفوذ در آن محافل و مراکز نظیر آن . در این میان البته تحولاتی هم در کشور مستعمره روی میدهد که مهمترین آن ترقی سطح زندگی عده ای از مردم بومی است که بنحوی وابسته بدستگاههای جدید حکومتی هستند .

از نظر فراماسونری اصطلاح "آمادگی برای استقلال" بمعنی آماده شدن کادر رهبری جدید برای قبضه کردن حکومت مستعمره در زیر نقاب ملی است و تازمانی که از میان بومیان چنین کادری تربیت نشده باشد بعقیده آنها مستعمره هنوز آمادگی برای قبول استقلال ندارد. علاوه بر مستعمرات سابق در کشورهای کم رشد شرق نزدیک و خاور میانه و آفریقا نیز که تحت نفوذ همان سیاست بوده اند و هستند ، وضع درهمه جا کم و بیش بر همین منوال است . در این نوع ممالک فراماسونها که در لباسهای مختلف ظاهر میشوند و هم رهبری مبارزات ملی را بعهده دارند و هم جناح مخالف را تشکیل میدهند سعی میکنند از تحقق استقلال اقتصادی و سیاسی واقعی کشور جلوگیری نمایند و برای این منظور روشهای مختلفی بکار میبرند که مهمترین آنها برگرداندن توجه مردم از مبارزه ضد استعماری بمبارزات داخلی است . در این میان از مارکسیسم برای گمراه ساختن مردم استفاده ها و سوء استفاده های بزرگی بعمل می آورند ؛ تئوری سازان فراماسونری ، با تکرار خشک و بیروح قوانین مارکسیستی و حتی تفسیرهای غلط سعی میکنند افکار را آشفته ساخته ، آنها را از درک واقعی سازمان اقتصادی کشور خود بازدارند - و با جلب توجه انظار باشکال کلاسیک طبقاتی ، افکار را از توجه بشکلهای جدید واستثمار جامعه ملی بوسیله هیات حاکمه متکی بیک کشور صنعتی خارجی منحرف سازند . عدم رشد افکار در این نوع کشورها ، کمک بزرگی برای این شعبده بازان محسوب

میشود. آنها انواع و اقسام تئوریسین‌ها و جامعه‌شناسان از میان بومیان در اختیار دارند که سالیان متمادی صرف تربیت و قالب‌گیری آنها شده است، اینان برطبق مقتضیات روز و بسته به شدت و ضعف مبارزات ملی و جهت آن، انواع و اقسام تئوریهای مناسب زمان را به مردم عرضه میکنند. قدرت فراماسونری در این زمینه تاب‌دانا است که همه چیز را میسازد، حزب، جمعیت، کودتا و حتی قیام و انقلاب! و ضد انقلاب! در بسیاری از این نوع کشورها، استعمارگران توانسته‌اند با اتخاذ تاکتیکهای بفرنج و بسیار موثر، مشکل طبقاتی جامعه بومی و بخصوص وضع عقب مانده دهقانان را وسیله قرار داده و با نقاب اصلاح طلبی و حتی ظاهراً "انقلابی از تحول اجتماعی و بهم خوردن روابط اقتصادی استعماری جلوگیری نمایند. و در عین حال با ایجاد قوه خرید بیشتر برای دهقانان، بازار فروش خود را وسیع تر سازند.

معمولاً مردم در این سرزمینها، با توجه سطحی بشکل طبقاتی جامعه، از درک روابط اقتصادی استعماری بطور واقعی عاجزند، آنها دولتهای خود را برطبق فرمولهای متداول مارکسیستی یک دولت طبقاتی داخلی تشخیص داده آنرا منتسب بیک یا چند طبقه داخلی مینمایند و همین امر سبب فریب آنها میشود و نمیتوانند تشخیص دهند که دولت و حکومت در این نوع کشورها بیک سازمان جهانی (فراماسونری) تکیه دارد و از حمایت یک قدرت اقتصادی و سیاسی خارج کشور برخوردار است و با اتکاء بقدرت حکومتی خود و حمایت سیاست خارجی اقتصاد مملکت را در جهت منافع طبقه جهانی خود و "کشور مادر" هدایت مینماید. فراماسونری بشرط حفظ روابط اقتصادی موجود بین "کشور مادر" و مستعمره که میهن آنها بشمار میرود، حاضرند هر نوع تحول اجتماعی داخلی را بپذیرند و هر یک از طبقات اجتماعی بومی را که "لازم باشد" قربانی نمایند ولی این تحولات همیشه باید بنحوی باشد که روابط اصلی را محفوظ نگه داشته حتی آنرا مخفی تر و مستحکم تر نماید.

اعضای فراماسونری بیشتر از روشنفکران هستند و در این میان قشرهای

تحصیل کرده بومیان (در مستعمرات) موقع خاصی دارند. انتلکتوالهای مستعمرات که معمولاً "سفری بکشورهای صنعتی رفته‌اند و تحصیلات خود را در کشورهای اروپائی تکمیل نمود‌اند کادر بسیار پرارزشی برای فراماسونری تشکیل می‌دهند. آنان با عناوین علمی و موقع اجتماعی درخشانی که در کشورهای عقب مانده دارند، دارای تاثیر و نفوذ اجتماعی قابل ملاحظه‌ای هستند که وقتی با نفوذ اقتصادی و حکومتی توأم میشود با آنها قدرت عمل زیادی می‌بخشد.

فراماسونها، غیر از تشکیلات سری خود و غیر از احزاب و جمعیت‌هایی که اعضای خود را در آنها وارد می‌سازند، بطور کلی، بتأسیس انجمنها و محافل مختلف هنری، ادبی، علمی و اجتماعی، بهداشتی و انواع و اقسام کلوبها نیز مبادرت می‌ورزند و برای اعضاء و یا خدمتگزاران خود مزایای مادی و معنوی قابل ملاحظه بوجود می‌آورند.

بعضی از آنها گاه در لباس دانشمندان و فلاسفه و متفکرین ظاهر میشوند و از پرستیژ و حیثیت فراوان متمتع شده از آن بنفع سازمان جهانی خود بهره برداری میکنند. تشکیلات بین المللی فراماسونری مخالف انترناسیونالیسم و مخالف وحدت جهانی است. خط اصلی اقدامات فراماسونری بخصوص در کشورهای مستعمره و کم رشد بتعویق انداختن تحولات اجتماعی ضروری و بطئی ساختن سیر تکاملی و تغییر دادن مسیر جنبشهای اجتماعی و سیاسی بمنظور استثمار توده‌ها بنفع خود و کشور حامی است. آنان از هر اختلاف و شکافی بین توده‌های مردم بهره برداری میکنند و آنرا توسعه میدهند، اختلافات ملی و مذهبی و نژادی را دامن میزنند و هر جا که اختلافی نباشد، اختلافاتی روی زمینه‌های مناسب بوجود می‌آورند. فراماسونری برای مردم هر کشور یا هر منطقه، همیشه تعدادی مسائل لاینحل آماده دارد. فراماسونها از اختلافات و تخاصم بین کشورها و ملتها، بنفع خود بهره برداری نموده و سعی میکنند قوای مخالف و متخاصم را در حال تعادل نگهدارند اینستکه

گاه دیده میشود فراماسونری بعضی دشمنان خود کمک میکند و آنها را تقویت مینماید ولی هدف این تقویت فقط ایجاد تعادل بین دو خصم و تیزتر کردن آتش اختلافات و رقابت و بهره برداری سیاسی و اقتصادی از این تخاصم است. آنها گاه در جنگها اسرار نظامی متحدین خود را در اختیار طرف متخاصم میگذارند و زمانی با ابراز ضعف و حتی شکست عمدی متحد نظامی خود را در مقابل حریف بر زمین میکوبند.

آنها سالیان دراز است که از این طریق موقعیت بین المللی خود را در میان قوای مخالف و سیر حوادث سهمگین حفظ کرده اند. نفوذ آنها در دستگاههای حاکمه کشورهای مختلف جهان بحدی است که در بیست سال اخیر توانسته اند بزرگترین کشور صنعتی جهان را در میدان سیاست بین المللی فلج سازند و میلیاردها دلار کمکهای خارجی آنکشور را در سراسر جهان بهدر داده و از صرف آن در مجاری که مورد پسند فراماسونری نبوده جلوگیری نمایند. قسمت اعظم میلیاردها دلاری که در ربع قرن اخیر چون سیل بنواحی مختلف جهان سرازیر شده مستقیم یا غیر مستقیم بحیب فراماسونها و سازمان جهانی آنها سرازیر شده است. فراماسونها با تکیه بر قدرت سیاسی و اقتصادی فوق العاده و بخصوص بانکاء نیروی های مخفی و عوامل گوناگونی که در دستگاههای دولتی کشورها اعم از رقیب یا دوست دارند و با توجه بروشهای بسیار حساب شده و دقیقی که بکار برده اند و میبرند آرزوی سیادت بر جهان و ادامه و توسعه استثمار ملتها را در سر میپرووراندند.

هدف آنها توسعه سازمان خود در سراسر جهان و تبدیل آن به نیروئی است که همه جهان و جهانیان مورد استثمار و بهره کشی قرار دهد. آنها آرزو دارند خود را بصورت یگانه طبقه حاکم و استثمار کننده ملتها در آورند. تحولات سیاسی پس از جنگ دوم، رشد و توسعه کاپیتالیسم ملی و امکاناتی که این نظام برای ایجاد یک طبقه حاکمه جدید در زیر لفافه ها و نقابهای فریبنده بدست میدهند، دورنمای امید بخشی در برابر فراماسونها

قرار داده است. آنها این امید را بخود میدهند که بتوانند در کشورهای عقب مانده آسیائی و افریقائی با ایجاد جنبشهای بظاهر مترقی و انقلابی و استفاده از عنوان سوسیالیسم و برجیدن بساط طبقات منحط و جلب توجه توده ها، سازمان حکومتی خود را در تعداد بیشتری از کشورها استوار سازند و با تقلید از ظواهر نظام مبتنی بر مالکیت متمرکز ملی اتحاد جماهیر شوروی، بملتهای عقب مانده این فکر را بقبولانند که آنها را به جهش ها و ترقیات بزرگ نایل نموده اند. در حالیکه برای کشورهای مذکور در شرایط کنونی بازار جهانی حتی امکان تاسیس نظام مبتنی بر مالکیت متمرکز ملی بمعنی واقعی آن وجود ندارد و در حقیقت در چنین شرایطی ملتهای مذکور از حد بعضی تقلیدها نمیتوانند جلوتر بروند.

ولی آرزوهای دور و دراز فراماسونری اکنون با موانع غیر قابل عبور روبرو شده است: تضادهای عمیقی که نظام مبتنی بر مالکیت متمرکز ملی کشورهای بزرگ بوجود آورده و جلوه بی نقاب ضرورت تاریخی عصر حاضر، انهدام نظام اقتصادی جهان کنونی را غیر قابل اجتناب ساخته و استقرار مالکیت بین المللی را بر منابع ثروت و وسایل تولید بصورت یگانه راه حل مشکلات جهانی مطرح نموده است - آنها که برای خود قائل بزوال نبودند اکنون در افق آینده حکم انهدام خود را بوضوح میخوانند و حس میکنند که ضرورتهای معاصر، سازمان آنها را در معرض انقراض قرار داده است.

با بین المللی شدن منابع ثروت و مالکیت وسایل تولید، که نتیجه آن وحدت سطح زندگی جمیع عالمیان و استقرار مزد واحد در سراسر جهان است، فراماسونری چون گرد و غبار محو میشود و هیچ رنگی و نقابی باقی نمیماند که بر چهر خود بکشد. بین المللی شدن مالکیت سرمایه ها و منابع ثروت یعنی محو کامل استثمار انسان از انسان، محو دولت و حکومت، محو طبقات و محو مرزهای ملی که سرمایه داری موجد آن بوده است، و در چنین دنیائی فراماسونها نظیر سایر طبقات استثمار کننده، محلی برای ادامه حیات

خواهد داشت. بزرگترین سنگر آنها یعنی دولت، در این نظام جهانی جای خود را بیک سازمان اقتصادی بین المللی از کارشناسان مالی و اقتصادی و فنی واگذار میکند.

۳ - سوسیالیستها

زیر این عنوان از چه احزاب و جمعیت‌هایی باید بحث کنیم؟ در نیای امروز عنوان "سوسیالیسم" مانند سکه رایج در دست همه دیده می‌شود در کمتر کشوری است که حزب یا حتی احزاب متعددی با نام "سوسیالیست" وجود نداشته باشند. بین عناصر تشکیل دهنده این احزاب از نظر عقاید فلسفی و اجتماعی و سیاسی اختلافات عمیقی موجود است؛ جمعی از آنها معتقد به سوسیالیسم علمی و جبر تاریخی هستند، محرک گروهی دیگر، احساسات بشر دوستانه و حس عدالتخواهی است و راهنمای عده‌ای دیگر عواطف و احساسات مذهبی و اخلاقی است. از عناصر چپ تندرو گرفته تا عناصر اعتدالی و حتی ارتجاعی زیر عنوان "سوسیالیست" دارای سازمان و فعالیتهای سیاسی هستند. بعضی از این احزاب دارای تمایلات انتروناسیونالیستی و علاقمند بوحدهت جامعه بشری هستند، درحالیکه عده‌ای دیگر ناسیونالیست افراطی محسوب می‌شوند. هدف جمعی از آنها الغای مالکیت خصوصی و استقرار مالکیت دولتی است و گروهی دیگر در صف طرفداران مالکیت خصوصی قرار دارند. عده‌ای از احزاب سوسیالیست متکی بکارگران و سایر زحمتکشانشانند و تکیه گاه اجتماعی بعضی دیگر، طبقات متوسط است در حالیکه عده‌ای نیز متکی بطبقات منحط و محترض هستند. بعضی از این احزاب بحکومت رسیده‌اند و عملاً "جزو طبقه" مالکین نوع جدید "درآمده‌اند و از کار اضافی کارگران

بهره‌مند میشوند و بعضی دیگر تلاش خود را صرف معامله با "دولت" و شرکت در منافع حکومت مینمایند. در حالیکه گروهی دیگر سرگرم مبارزه با دستگاههای حکومت هستند. در کنفرانسهای بین المللی احزاب سوسیالیست جهان، نمایندگان تمام فرق گوناگون فوق را میتوان یکجا بگرد هم دید. اگر مجموعه عناصری را که در سراسر جهان برای خود عنوان "سوسیالیست" انتخاب کرده‌اند در نظر بگیریم و بخواهیم برای آنها وجه مشترکی بیابیم متوجه میشویم که جز عنوان "سوسیالیسم" وجه اشتراک دیگری که بتواند تمام عناصر این مجموعه را دربرگیرد وجود ندارد، ولی اگر دایره را محدودتر نمائیم و مجموعه را بچند گروه تقسیم کنیم میتوانیم برای هر دسته وجه اشتراک جداگانه بدست آوریم. بطور کلی احزابی را که تحت این عنوان معرفی میشوند میتوان به پنج دسته زیر تقسیم کرد:

۱ - سوسیالیستهاییکه معتقد به جبر تاریخی هستند و اصول کلی سوسیالیسم علمی را قبول دارند - این گروه کم و بیش دارای تمایلات انترناسیونالیستی نیز هستند - جمعی از سوسیالیستهای ایتالیا و عناصر نظیر آنها در اروپا و بعضی کشورهای آسیای جزو این دسته بشمار میروند. این گروه در جامعه ملی خود و در میان طبقه کارگر و سندیکاهای کشورشان موقع نسبتاً خوبی دارند و بعضی از آنها از لحاظ سوابق سیاسی نیز از خوشنامی برخوردارند و توانسته‌اند با صحت عمل و پیش بینی‌های واقع بینانه موقع خوبی در افکار عمومی بدست آورند.

۲ - سوسیالیستهاییکه معتقد به خیر تاریخی هستند و اصول سوسیالیسم علمی را قبول ندارند ولی جدا "معتقد بالغای مالکیت خصوصی و سایل تولید و دولتی کردن آن هستند. این گروه شامل بعضی از سوسیالیستهای اروپای غربی و نیز بعضی احزاب آسیای میشود. تنها بعضی از این احزاب دارای موقع اجتماعی نسبتاً خوبی بوده و از پشتیبانی افکار عمومی کشور خود برخوردارند.

۳- احزاب سوسیالیستی که اعتقاد به جبر تاریخی و سوسیالیسم علمی ندارند و الغای مالکیت‌های خصوصی را نیز فقط در حدود صنایع سنگین قبول دارند و نقش رهبری کننده دولت را از طریق دردست داشتن صنایع کلید و بانکها برای از بین بردن بحرانها و بیعدالتیهای رژیم سرمایه داری کافی میدانند. اینان در واقع با سرمایه داری و شکل‌های جدید آن سازشی تشکیل میدهند و در حالیکه متکی بطبقه کارگر هستند، از ایدئولوژی خاص آن طبقه بدورند. حزب کارگر بریتانیا که از یکسو وارث یک بورژوازی سازشکار است و ازسوی دیگر سنت‌های انقلابی چارتیستها را بارث برده است نمونه بارز این نوع احزاب محسوب میشود. نتیجه نهائی فعالیت اینگونه عناصر، بطئی ساختن دگرگونیهای اجتماعی و تمدید عمر کاپیتالیسم محتضر و ایجاد سیستمهای تلفیقی است.

۴- گروه چهارم شامل احزابی است که طرفدار "تعدیل اوضاع اجتماعی" بسود طبقات محروم هستند و شعارهای بسیار معتدلی را تبلیغ میکنند. اینان طرفدار "عدالت اجتماعی" و "تعدیل ثروت" و "بهبود وضع کارگران" هستند ولی برنامه ای در جهت الغای مالکیت خصوصی ندارند.

۵- از گروه‌های فوق الذکر که بگذریم، دسته ها و جمعیت های متعدد دیگری نیز هستند که با عنوان "سوسیالیست" فعالیت میکنند، ولی آنها را حتی جزو عناصر میانه رو هم نمیتوان قرار داد، اینان عنوان سوسیالیست را بصورت "برجسب" برای جلب مشتری بروی سینه خود زده‌اند و با سوسیالیسم هیچ نوع خویشاوندی دور و نزدیک ندارند.

از دسته‌های اخیر که بگذریم و نیز اگر عده‌ای از رهبران احزاب سوسیالیستی را که در واقع نقاب سوسیالیسم بر چهره زده‌اند کنار بگذاریم؛ بطور کلی افرادی که در این جمعیت ها فعالیت میکنند، غالباً "دارای احساسات پاک بشر دوستانه و انسانی هستند و محرک واقعی آنها حس عدالتخواهی است. عده نسبتاً قابل ملاحظه ای از این افراد با طرز تفکر علمی نیز آشنا هستند

وقوانین تکامل تاریخی رامی شناسند و اکثریت افراد ساده آنها دارای تمایلات انترناسیونالیستی هستند و وحدت جامعه انسانی آرزوی شیرین آنهاست. ولی صرفنظر از چند مورد استثنائی، جمیع این احزاب از شور و شوق محرومند، از نفوذ عمیق در افکار عمومی بی بهره اند و برنامه‌ها و شعارهاییکه بتواند شور و ایمان توده‌ها را زنده کند ندارند. اکثر آنها از دیر زمانی بصورت آب راکد در جای خود مانده اند و چون خودشان سرد و بیروح شده اند، قدرت ایجاد هیجان و جنبش در توده‌ها را بکلی فاقدند، اکثر و بلکه همه آنها بکمک رویاها و یادآوری آرزوهای زیبای زنده اند. ولی این نحوه زندگی سیاسی برای اعضای آنها دیگر ملالت آور شده بر یأس و سرگشتگی آنها افزوده است. برنامه‌های آنها اغلب مبهم و عقب مانده و اعمال آنها بی تاثیر و یا فوق العاده کم تاثیر است، در تحلیل مسائل سیاسی و اقتصادی بین المللی ضعیفند و همه آنها حتی عناصری که دارای تمایلات انترناسیونالیستی هستند در گودال ناسیونالیسم فرو مانده اند و همگی بدون استثناء، مسائل را از نظرگاه ملی و میهنی مورد مطالعه قرار میدهند. مرزهای ملی چون چهار دیواری زندان، آنها و افکارشان را در میان خود محبوس ساخته و دید چشمان آنها را ضعیف کرده است. بطور کلی با توجه بشرايط اقتصادی بین المللی و ضرورت تاریخی عصر حاضر، باید گفت سوسیالیستها عموماً "به نیروئی منحنط، عقب مانده و ارتجاعی مبدل شده اند، ضرورت بین المللی شدن منابع ثروت و وسایل تولید را حس نمیکنند و در قفس مرزهای ملی سرگرم چانه زدن، بندوبست و یا ادامه مبارزات بی ثمر و کم ثمر هستند. تمایلات انترناسیونالیستی که در عده ای از سوسیالیستها بسیار قوی است از حدود احساسات و رویاها تجاوز نمیکند. آنها و بخصوص رهبران شان متوجه نیستند یا تمیخواهند توجه کنند که انترناسیونالیسم جز مبارزه در راه بین المللی شدن منابع ثروت و وسایل تولید نمیتواند معنی و مفهوم دیگری داشته باشد. آنها نمیخواهند بدانند که وحدت جامعه بشری با مالکیت ملی سرمایه‌ها و منابع ثروت سازگار نیست

و وجود یکی وجود دیگری را منتفی میسازد. سوسیالیستهای امروزی عملاً در حد اعلاهی ترقیخواهی و پیشروی مبلغین مالکیت ملی سرمایه‌ها و تقسیم جهان بواحدهای اقتصاد ملی هستند و از این حد فراتر نمیروند.

بعضی از احزاب سوسیالیست نظر بموقع خاص اجتماعی، گاهی دنباله روحناحهای ارتجاعی و زمانی دنباله رو کمونیستها بوده‌اند و مستقیم و غیر مستقیم تحت تاثیر دو قطب مخالف باینسو و آنسوکشانده شده‌اند. بعضی دیگر از این احزاب که بحکومت رسیده‌اند، ایده‌آلهای سوسیالیستی را یکباره رها کرده‌اند و در اقدامات خود حتی از ارتجاعی‌ترین عناصر کاپیتالیست و استعمارگر نیز در مواردی جلوتر رفته‌اند. اینان جزو عاشقان "دولت" درآمده‌اند؛ زیرا "دولت" برای آنها یک "واقعیت" زیبا و دوست داشتنی شده است؛ دولت است که آنها را از کار تولیدی معاف داشته بکار سیاست و حکومت گماشته و از اضافه‌ارزش و دسترنج تولید کنندگان، بهترین سطح‌زندگی را برای آنها فراهم آورده است. اکنون آنها بروسای جمهور، وزرا، ژنرالها، مدیران کل و سفرا و وزرای مختار مبدل شده‌اند. گروهی از احزاب سوسیالیست از این حد هم پائین‌تر آمده‌اند و بمعامله کنندگان با دولت تبدیل شده‌اند؛ فعالیت سیاسی آنها بیشتر در جهت چانه‌زدن و بندوبست با "دولت" بمنظور سهم شدن در منافع مادی و معنوی حکومت است - در میان اینهمه احزاب رنگارنگ سوسیالیستی تنها جمع معدودی هنوز ایده‌آلهای خود را دوست دارند و سعی میکنند از عقاید خود منحرف نشوند ولی اینان نیز ضرورت‌های تاریخی عصر حاضر را درک نمیکنند و از حدود مالکیت دولتی و وسایل تولید گامی فراتر نمیروند.

* * *

با همه ملاحظات فوق باید توجه داشت که جنبش بین‌المللی میتواند سربازان شایسته خود را از میان افراد سوسیالیست بدست آورد. این عناصر، چه آنها که دارای طرز تفکر علمی هستند و چه آنها که آرزوی احساسات پاک

بشر دوستانه با حزب خود گرویده‌اند؛ دارای ارزشهای قابل ملاحظه‌ای هستند و این استعداد و آمادگی را دارند که با سانی دنیای کنونی را بشناسند و ضرورت‌های تاریخی را درک کنند. آنها مستعدند که از احساسات نوع دوستانه و وجدان انسانی خود پیروی نموده، در راه ایجاد یک جامعه واحد بشری و محور عوامل اقتصادی که سبب جدائی و رقابت ملت‌ها شده است بکوشش و مبارزه برخیزند. میلیون‌ها افراد سوسیالیست در کشورهای مختلف جهان آماده‌اند که ایمان و شور و هیجان از دست رفته را باز بیابند و بدیگران نیز از آن سهمی ببخشند. دلایل بسیار نشان می‌دهد که سوسیالیست‌های واقعی رسالت تاریخی خود را درک خواهند کرد و پیشاپیش تاریخ بحرکت در خواهند آمد. خطاهای بعضی از رهبران آنها و یا اقدامات ارتجاعی بعضی از احزاب که بنام آنها فعالیت میکنند، از ارزش افراد ساده و مومن سوسیالیست چیزی نمی‌کاهد و امید طرفداران نهضت جهانی را از آنها سلب نمی‌کند. . . . سوسیالیست‌ها بخود خواهند آمد، راه خود را خواهند یافت و رسالت تاریخی خود را انجام خواهند داد.

۴ - نهضت‌های ملی و ضد استعماری

رشد و توسعه نهضت‌های ضد استعماری یکی از مشخصه‌های دوران معاصر است. در ربع قرن اخیر جنبش‌های ملی سیاست جهانی را بشدت تحت تاثیر قرار داده‌اند و میلیون‌ها انسان رنج‌دیده را در آسیا و آفریقا و آمریکا بحرکت و هیجان درآوردند، بابراز دلاوریها و قهرمانیهای بسیار واداشته‌اند. در طی اینمدت تقریبا " سراسر مستعمرات قبل از جنگ فرانسه، انگلستان، هلند، بلژیک و پرتغال و نیز کشورهای تحت نفوذ بجنبش‌های استقلال طلبانه دست زدند. تعداد کمی از این مستعمرات با دادن تلفات سنگین وتلاش‌های شگفت آور به استقلال حقیقی نایل آمده‌اند. عده‌ای دیگر هنوز سرگرم مبارزه و تلاش و کوشش هستند و عده بسیاری نیز بیک استقلال دروغین و ظاهری رسیده‌اند.

در نهضت‌های ملی معمولا " عناصر مختلف اجتماعی شرکت دارند: در میان صفوف آنها حتی طبقاتی دیده‌میشوند که در قسمت عمده‌ای از جهان جزو طبقات معدوم و یا در حال احتضار بشمار میروند. ایدئولوژیهای متفاوت و طرز تفکرهای گوناگون در میان اعضای آنها وجود دارد.

اگرچه عادت شده است که نهضت‌های ضد استعماری را معمولا " به "بورژوازی ملی" منسوب سازند ولی حقیقت اینستکه نظر بمقتضیات داخلی و بین‌المللی، دردوره مانهضت‌های مذکوراز نظر ایدئولوژی، هدفها وشعارها

از حد یک جنبش بورژوازی جلوتر قرار دارند. شرایط جهانی و نیز ضرورت صنعتی شدن که در اوضاع و احوال کنونی در این نوع کشورها جز بوسیله دولت امکان پذیر نیست، نهضت‌های ملی را خواه و ناخواه بسوی مالکیت دولتی هدایت مینماید و زمینه را برای شعارهای مربوط بان آماده میسازد. در این مناطق بورژوازی هر چند نیرومند باشد، نظر به مقتضیات داخلی و جهانی قادر نیست شعارهای خود را در صف مقدم قرار دهد و ناگزیر است بشعارهای پیشروتر گردن گذارد و انگهی در هیچیک از مستعمرات و کشورهای تحت نفوذ، بورژوازی ملی دارای نیروی قابل ملاحظه‌ای نیست و در بسیاری از آنها اصولاً "بورژوازی ملی بصورت دنباله و دلال بورژوازی متروپل در آمده است. صریح‌تر بگوئیم در شرایط بین المللی امروز، ذکر صفت (ملی) بدنبال کلمه (بورژوازی) در مورد مستعمرات و کشورهای نیمه مستعمره در اکثر موارد، با واقعیت منطبق نیست، و تقریباً "در هیچیک از این نوع کشورها، بورژوازی بمعنی واقعی کلمه، دیگر (ملی) نیست بلکه عاملی برای استعمار نوین و وابسته بانست و بهمین سبب نمیتواند تا حد تأمین استقلال اقتصادی واقعی پیش آید. بطور کلی نهضت‌های ملی اصیل یعنی نهضتهائی که از دست‌های آلوده و پنهانی استعمار نوین دور مانده‌اند، ناچار از نظر هدف و برنامه بصورت نهضتهائی در جهت تأمین مالکیت ملی متمرکز در می‌آیند و این نتیجه اگر در آغاز معلوم نباشد، بعد از پیروزی واقعی نهضت بزودی آشکار میشود و به صورت یک ضرورت اجتناب‌ناپذیر در برابر نهضت کنندگان قرار میگیرد. در کشوری که نهضت ملی به پیروزی واقعی نایل می‌آید، برای حفظ بازار داخلی در برابر رقابتهای خارجی و کوشش در جهت صنعتی کردن کشور و پایه ریزی اقتصاد ملی؛ دولت ناگزیر باید در قلمرو اقتصاد نقش اساسی را بعهده بگیرد و یکنوع اقتصاد ملی متمرکز تاسیس نماید، همین امر در مورد نهضتهای غیر اصیل نیز به دلایل و ملاحظات دیگر صدق میکند و آنها هم در جهت مالکیت ملی متمرکز سوق می‌یابند.

یکی دیگر از مشخصات نهضت ملی چنانکه از نام و شعارهای آن اشکار است قرار داشتن آن در چهار چوب ناسیونالیسم است: رهبران و اعضای نهضت دارای هر طرز تفکری باشند، عملاً "ناسیونالیست هستند و افکار و برنامه‌های آنها از قفس مرزهای ملی خودشان تجاوز نمیکنند. حتی اگر بعضی از رهبران و عناصر موثر آن خود را انترناسیونالیست بشناسند و یا نسبت به آن علاقه داشته باشند باز هم در هر حال جنبش آنها از نظر ماهیت و هدف یک جنبش ناسیونالیستی است. ولی نهضت ملی با وجود دارا بودن این صفت در شرایط حاضر خود یک گام بطرف انترناسیونالیسم است و نهضت‌کنندگان چه آگاه باشند و چه نباشند، نتیجه عمل آنها هموارتر شدن راه برای تحقق وحدت جامعه بشری است. در بعضی از نهضت‌های ملی، تمایلات ناشی از ناسیونالیسم افراطی و افکار شوونیستی بچشم میخورد و گروهی از آنها از شعارهای "پان" پیروی مینمایند و اعتقاد بیک نوع برتری نژادی و قومی در آنها دیده میشود ولی این عوامل منفی چنان نیست که جنبه‌های مترقی نهضت‌های ملی را از بین ببرد و بدون شک در شرایط کنونی رشد و پیروزی این نهضت‌ها جهشی بسوی تکامل اجتماع انسانی بشمار میرود.

در شرایط بین‌المللی فعلی میتوان نهضت‌های ملی را بسوی انترناسیونالیسم سوق داد و میلیون‌ها افراد مبارز آنها را بصوف نهضت سوسیالیستی بین‌المللی هدایت نمود: افراد با ایمان و واقع بین نهضت‌های ملی با توجه به واقعیتها، بخوبی میتوانند دریابند که رهائی واقعی ملت‌هایشان از قید اسارت سرمایه‌های خارجی و فشارهای سیاسی و اقتصادی کشورهای صنعتی، جز با محو مالکیت‌های ملی و ایجاد یک اقتصاد جهانی براساس مالکیت بین‌المللی منابع طبیعی و سرمایه‌ها و وسایل تولید از هیچ طریق دیگر امکان پذیر نیست. آنها اگر در گرماگرم مبارزات ملی متوجه این حقیقت نباشند، با تحصیل پیروزی و تأمین استقلال واقعی در مدت کمی حقیقت را درمی‌یابند و متوجه میشوند که پایه‌گذاری اقتصاد ملی و صنعتی کردن کشورشان در شرایط

کنونی بازار جهانی تا چه اندازه مشکل و حتی غیر ممکن است و در هر حال فاصله بین آنها و کشورهای صنعتی نه تنها همچنان محفوظ میماند بلکه زیادتر نیز میشود. در صورتیکه شرایط اقتصادی فعلی ادامه داشته باشد، آنها هرگز نخواهند توانست خود را از حیث نیروی تولیدی کار و تکنیک و سطح زندگی بیای کشورهای صنعتی برسانند. در شرایط بین المللی کنونی، فاصله ها ابدی است و با حفظ این شرایط جهان ما همیشه بصورت یک جهان تقسیم شده باقی خواهد ماند.

اگر در نیمه اول قرن بیستم برای کشورهای وسیع و پرجمعیت نظیر اتحاد شوروی و تاحدودی چین این امکان وجود داشته است که بقیمت تحمل فشارهای سنگین و ادامه سطح زندگی بسیار نازل، درآمد ملی خود را سالیان متمادی صرف سرمایه گذاری نمایند و صنعت و تکنیک خود را بیای کشورهای صنعتی برسانند، در شرایط حاضر و بخصوص برای کشورهای کوچک و کم درآمد، این امر دیگر امکان پذیر نیست. پرکردن فاصله با کشورهای صنعتی رویای شیرینی است که هرگز در اوضاع و احوال فعلی تعبیر نخواهد شد و کشورهای کم رشد نخواهند توانست بآن میزان از سرمایه گذاری که اجازه دهد شکاف موجود از میان برداشته شود برسند. هنگامیکه آنها بتوانند پس از سالیان دراز تلاش و کوشش خود را از مرحله خریدار کالاهای صنعتی و ماشین، بمرحله سازنده ماشین و سایر محصولات صنعتی برسانند؛ جهان پیشرفته صنعتی بمرحله استفاده از انرژی اتمی در تولید اقتصادی و حمل و نقل موشکی و تسخیر کرات دیگر رسیده است. هنگامیکه آنها بتوانند بسط تکنیک امروزی کشورهای صنعتی برسند، آنکشورها فرسنگها از تکنیک فعلی خود جلوتر خواهند بود. باین ترتیب مسابقه آنها با کشورهای صنعتی مسابقه حلزون با تازی است.

عناصر شرافتمند ملی نباید فریب اقداماتی را بخورند که در جهت ترقی اقتصاد کشاورزی و افزایش صادرات مواد معدنی معمولاً در کشورهای

کم رشد صورت گرفته و میگیرد و غالباً " با تبلیغات فراوان نیز همراه است . این نوع تحولات نه تنها در شرایط بین المللی فعلی با مانعی روبرو نمیشود بلکه برای کشورهای صنعتی نیز نهایت لزوم را دارد . بالا بردن قوه خرید بومیان از راه ترقی کشاورزی و توسعه استخراج معادن و بعضی صنایع سبک و افزایش صادرات مواد خام و اولیه ، یک شرط لازم برای توسعه صنعتی کشورهای پیشرفته و وسیله ای برای جلوگیری از تشدید بحران و عدم تعادل اقتصادی است و هرگز نمیتوان این نوع تحولات را نشانه جهش اقتصادی کشورهای کم رشد بشمار آورد و بخود نوید از بین رفتن فاصله ها را داد ، رژیم سرمایه داری قرن هیجده و نوزده و بدنبال آن ، رژیم کاپیتالیسم ملی ، دنیای ما را بیک جهان ناهماهنگ و تقسیم شده مبدل ساخته است و تنها وسیله از میان بردن این تقسیم ، الغای کامل نظامهای مالکیت کاپیتالیستی و ملی و استقرار نظام جهانی سوسیالیسم یعنی برقراری مالکیت بین المللی در مورد کلیه منابع ثروت طبیعی و وسایل تولید است .

مشکلات و ملاحظاتی که در بالا ذکر شد تازه در صورتی است که نهضت ملی از رهبری سالم و شعارهای ملی و اصیل و برنامه صحیح برخوردار باشد و بتواند استقلال واقعی کشور را تامین نماید . بسیاری از نهضتهای ملی مع الاسف حتی باین مرحله هم نمیرسند و در مورد آنها وضع از اینهم دلخراش تر است :

در بسیاری از مستعمرات و کشورهای تحت نفوذ ، مبارزات ملی بسیار کم نتیجه و حتی بی ثمر است و کوششهای عناصر شرافتمند ناسیونالیست جز تحمل ضربات مهلک و تلفات سنگین و بیرون آمدن از یک دام و افتادن بدام دیگر نتیجه ای ببار نمیآورد . بسیاری از آنها پس از تلاشها و دادن قربانیهای بسیار معمولاً " از چنگال یک حکومت دست نشانده بچنگال حکومت دست نشانده دیگر گرفتار میآیند و از آنهمه زحمات جز تغییر بعضی ظواهر حاصلی بر نمیدارند .



در این موارد نهضت ملی معمولاً "بوسیله دسته ای از عناصر بومی که مدت‌ها از طرف متروپل تعلیم یافته‌اند رهبری میشود. در این نوع کشورها، نهضت ملی در واقع بمنزله دامی در برابر توده های مردم برای جلوگیری از نهضت واقعی آنها و وسیله‌ای برای ظاهر سازیهای بی ارزش است. سرنوشت مبارزات ملی مردم خاورمیانه و شرق نزدیک و بعضی دیگر از کشورهای آسیائی و افریقائی در ربع قرن اخیر، نمونه‌های دردناکی از این حقیقت را در برابر دیدگان ما قرار داده است.

در بعضی مواد دیگر، نهضت‌های ضد استعماری مورد سوء استفاده کشور های صنعتی در رقابت‌های علیه یکدیگر قرار میگیرند. کشورهای بزرگ معمولاً "ضعف و شکست رقیب را در این سرزمینها مفتنم شمرده، برای جانشین شدن یا معامله و کسب امتیاز و گرفتن حق السکوت بمداخله میپردازند و سعی میکنند از جریان نهضت ضد استعماری بنفع خود بهره برداری نمایند و سرانجام دو یا چند کشور بزرگ صنعتی با سازش بین خود، یا غلبه یکی بر دیگری نهضت ملی را بخاک و خون کشیده بر روی جسد آن روابط استعماری سابق را در قالب شکل‌های جدید ادامه میدهند. سرنوشت غم‌انگیز نهضت ملی کنگوی بلژیک و صدماتی که بر بومیان تیره بخت آنجا وارد آمد هنوز از خاطره‌ها محو نشده است.

چنین است وضع و سرنوشت نهضت‌های ملی در عصر ما - نهضت‌هایی که با همه عظمت و با همه فداکاریها و دلاوریهای شگفت انگیز افراد آن، نمیتوانند به هدفهای خود دست یابند، زیرا آنها هر چند نیرومند باشند شرایط اقتصادی دنیای ما از آنها نیرومندتر است و چون سدی در برابر آنها قد برافراشته است.

نهضت‌های ملی اگر بخواهند به هدف خود دست یابند، یعنی از لحاظ تکنیک و نیروی تولیدی کار و سطح زندگی بپای کشورهای توسعه یافته برسند و با استثمار آشکار و پنهان خاتمه دهند، یگراه بیشتر در پیش رو ندارند و آن

خاتمه دادن بشرايط حاکم براقصاد بين المللی است؛ شرايطی که مانع است کشور توسعه نیافته بتواند فاصله خود را با کشور صنعتی از بين ببرد و تنها راه درهم شکستن شرايط مذکور نیز الغاء مالکیت های ملی و استقرار مالکیت بين المللی است که بکباره شرايط اقتصادی دنیای ما را دگرگون میسازد و ضمن رهائی انسان از استثمار و استعمار، راه را برای سرمایه گذاریهای وسیع باز نموده و میزان سرمایه گذاری را در سراسر جهان متناسب میسازد. مالکیت بين المللی منابع ثروت طبیعی و وسایل تولید، امکان استقرار مزد و حدو سطح زندگی یکسان را در جمیع نقاط عالم فراهم میآورد و بهر نوع استثمار خاتمه می بخشد. اینست تنها راه از میان بردن شکافی که امروز بطرزی خطرناک قسمتی از جهان ما را از قسمت دیگر جدا ساخته و سبب شده است که گروهی از انسانها از دسترنج گروهی دیگر ارتزاق نمایند. عناصری که نهضت های ملی را در کشورهای مستعمره و توسعه نیافته بوجود آورده اند و بخصوص آنها که نهضت های مذکور را رهبری میکنند، باید با واقع بینی شرايط بين المللی فعلی را مورد مطالعه قرار دهند و نهضت خود را در جهت تحصیل آزادی حقیقی و خاتمه دادن بعقب ماندگی بیک مجرای صحیح هدایت نمایند. در عصر حاضر نهضت های ملی برای رسیدن بهدفع های خود چاره های ندارند جز آنکه به نهضت بين المللی ملحق شوند و کوشش خود را در جهت الغای مالکیت ملی و استقرار مالکیت بين المللی متمرکز سازند.

عناصر تشکیل دهنده نهضت های ضد استعماری در آسیا، افریقا، امریکا و سایر نقاط میتوانند باسانی حقایق اوضاع بين المللی را درک کنند و یگانه راه رهائی ملت های خود را بیابند. شرايط اقتصادی جهان وضعی را بوجود آورده که ملت های عقب مانده باید پرچم عالیترین و مترقی ترین جنبش های تاریخ را بدوش بکشند، این رسالتی است که سیر تکامل بعهدده طبقه کارگر جهان و ملت های استعمار زده محول داشته است، زیرا آزادی واقعی این ملتها، در گرو آزادی انسانها از قید اسارت سرمایه، در گرو الغاء مالکیت

ملی و درگرو استقرار مالکیت بین‌المللی است . انبوه انسانهائی که در آسیا و آفریقا و آمریکای جنوبی در آتش فقر و مرض و جهل و استثمار میسوزند باید هر چه زودتر با این حقایق آشنا شوند و بصفوف نهضت بین‌المللی به پیوندند . آنها باید این واقعیت را درک کنند که رفع عقب ماندگی و استثمار و رهائی از چنگال فقر و مرض و جهل و تحقیر تنها از طریق تاسیس اقتصادی جهانی بر پایه مالکیت بین‌المللی منابع و وسایل تولید میسر است .

۵ - گروه‌های سیاسی و اجتماعی دیگر

علاوه بر نیروهای اجتماعی که در سطور فوق از آنها بحث کردیم ، گروه‌های سیاسی دیگری نیز وجود دارند که هر یک از جهتی دارای اهمیت هستند و برای پیوستن به نهضت بین‌المللی آمادگی دارند . در راس این دسته‌ها باید از جنبش‌های ضد تبعیض نژادی در آمریکا و افریقا سخن بگوئیم . نهضت‌های سیاه‌پوستان برای تحصیل حقوق مساوی با سفیدپوستان و رفع تبعیضات نژادی ، که از پشتیبانی عناصر ترقیخواه و شرافتمند سراسر گیتی بر خوردار است چه از نظر قدرت و تاثیر در اوضاع سیاسی بعضی از کشورهای چه از نظر احساسات بشر دوستانه و آمادگی برای الحاق به جنبش سوسیالیستی بین‌المللی دارای اهمیت خاصی است .

اعضای این نهضت‌ها که فشار استثمار و ظلم را قرن‌ها بر شانه‌های خود حس کرده‌اند ، از علاقمندان واقعی وحدت جامعه انسانی می‌توانند بشمار آیند .

قلوب این افراد رنج‌دیده از احساسات پاک انسانی لبریز است و در راه‌رهایی و آزادی انسانها برای هر نوع فداکاری آمادگی کامل دارند . اینان خوب حس میکنند ، ریشه عواملی که سبب تبعیضات نژادی گردیده و آنرا تا کنون باقی نگه داشته ، استثمار و بهره‌کشی انسان از انسان است که در هر دوره‌اشکلی آنها را در زیر فشار قرار داده است ؛ زمانی آنها را بصورت

برندگان تحت ملکیت انسانهای دیگر قرار داده و زمانی از حقوق اجتماعی و فردی مساوی با انسانهای دیگر محروم ساخته است. آنها تشنه برانداختن استثمار انسان از انسان هستند و از این سبب بدون تردید سربازان شاپسته نهضت بین‌المللی خواهند بود. تلاشها و فداکاریهای اعضای این نهضتها قسمتی از کوشش بشریت در راه تامین آزادی واقعی و رهائی نوع انسان بشمار می‌آید.

اینگونه عناصر، لزوم الغای مالکیت های ملی و تامین وحدت جامعه انسانی را با آسانی درک میکنند و بخوبی متوجه میشوند که استقرار از نظام اقتصادی مبتنی بر مالکیت بین‌المللی منابع ثروت و وسایل تولید، اطمینان بخش‌ترین و اساسی‌ترین اقدام برای رهائی همه ابناء بشر است و بهمین سبب آنها در پیوستن به نهضت بین‌المللی تردید بخود راه نخواهد داد. گروههای اجتماعی دیگر که نام آنها قابل ذکر است، جمعیت‌های آنارشیزست و بعضی عناصر مارکسیست - آنارشیتها از جهت کمی چندان در خور توجه نیستند ولی از نظر تمایلات بشر دوستانه و مخالفت با حکومت و علاقه با آزادی و حقوق اجتماعی انسان قابل ملاحظه‌اند.

آنها از نظر طرز تفکر فلسفی و اجتماعی دارای ضعفهایی هستند و همین ضعفها سبب شد که نتوانند بیک نیروی اجتماعی قابل توجه مبدل شوند و جز در بعضی موارد استثنائی، بصورت فرقه منزوی در آمدند. با وجود این ملاحظات آنها آمادگی کافی برای درک ضرورت تاریخی عصر ما را دارند و بالقوه از سربازان نهضت بین‌المللی سوسیالیستی بشمار می‌روند و باین سبب باید مورد توجه قرار گیرند و بصفوف نهضت هدایت شوند. در اینجا باید از بعضی عناصر مارکسیست که جزو احزاب کمونیست و سوسیالیست نیستند نیز یاد نمائیم:

اینان اگرچه از لحاظ کمی در مقام مقایسه با کمونیستها و سوسیالیستها ناچیزند ولی از جهت طرز تفکر کاملاً "در خور توجه هستند. اینان بتکامل

تاریخی و جبر اقتصادی معتقدند ، طرفدار الغای مالکیت خصوصی وسایل تولید هستند و آزادی و دموکراسی اعتقاد و علاقه دارند و از همه بالاتر دارای تمایلات انترناسیونالیستی واقعی میباشند . یک دوره مقاومت سخت در برابر استبداد و ناسیونالیسم منحط استالینی نشانه‌ای از علاقه آنها با اصول انترناسیونالیسم بشمار میرود .

ولی آنها نیز ضرورت تاریخی عصر حاضر را کاملاً " درک نکرده‌اند و لزوم استقرار مالکیت بین المللی یا مورد توجه آنها نیست و یا آنکه در تشخیص راه تحقق بخشیدن بآن براه خطا میروند . لیکن از جهات مختلف میتوان گفت آنها با درک این ضرورت تاریخی و راه استقرار آن فاصله چندانی ندارند و بدلائل بسیار آسانی میتوانند بآن توجه نموده و قوای خود را در آن راه بکار اندازند . البته آنان نیز مانند کمونیستها دارای ضعفهایی هستند و بهمان علل که ضمن بحث از احزاب کمونیست مورد توجه قرار دادیم ، افق دید آنها محدود و بسیاری از مسائل از نظر آنها مکتوم است ولی هیچیک از این نقائص نمیتواند آنها را از صف نهضت سوسیالیستی بین المللی برکنار نگهدارد . استعداد و شایستگی آنها برای درک ضرورت‌های این عصر و رفع نواقصی که دامنگیر آنهاست نمیتواند مورد تردید قرار گیرد .

* * *

در جهان امروز ، نیروهای ترقیخواه که میتوانند در جهت ایجاد جامعه واحد انسانی بصفوف یک جنبش بین المللی به پیوندند ، بسیار گسترده و انبوه هستند و در گوشه و کنار عالم تحت عناوین مختلف و با محرک‌های متفاوت فعالیت میکنند و بشکل احزاب جمعیت‌های سیاسی ، نهضت‌های اجتماعی اتحادیه‌ها و گروه‌های مذهبی و اشکال دیگر دیده میشوند . اتحاد و همکاری این نیروها میتواند سیر تاریخی را تسریع نماید و عصر مرحله انتقالی و بحرانی کنونی را کوتاه‌تر سازد . با اتحاد و تشریک مساعی این نیروها ،

سدی که مالکیت خصوصی و مالکیت ملی در راه تکامل ما ایجاد کرده‌اند از میان برداشته می‌شود، و تمدن با شکوه و تکنیک و دانش از زندانی که مالکیت برای آن بوجود آورده رهایی مییابد.

هر که بر ضد ما نیست، با ماست

جبهه بین المللی

شرایط اجتماعی جهان امروز، رشد صنعت و توسعه مبادلات و افزایش ارتباط بین ملت‌ها و سرعت روز افزون آن، اشتراک منافع چند میلیارد نفوس بشری و محدود بودن و محدودتر شدن گروه کوچک استثمارگران در سراسر جهان و بخطر افتادن منافع جمیع ملل در اثر رقابت واحدهای ملی و تهدید جنگ، توسعه افکار اجتماعی و حس همدردی بین ملت‌ها و عوامل گوناگون دیگر، در حال حاضر امکان آنرا بوجود آورده است که برای خاتمه دادن بمالکیت ملی سرمایه‌ها و منابع طبیعی و ایجاد یک جامعه متحد انسانی بر اساس مالکیت بین‌المللی، نیروی اجتماعی عظیمی در اختیار ترقیخواهان قرار گیرد. این نیرو آنچنان عظیم و وسیع است که هیچ قدرتی نمیتواند جلو پیشروی آنرا سد نماید: صدها میلیون افراد بشر از آسیائی و اروپائی و افریقائی و آمریکائی و استرالیائی دارای اشتراک منافع و وحدت هدف هستند. در راس این گروه‌های انبوه، طبقه کارگر جهانی قرار دارد که اگر چه هنوز در چهار چوب مرزها محبوس است و علیرغم منافع خود بمیدان رقابتهای ملی کشانیده میشود ولی دارای یک وجدان اجتماعی بسیار قوی است. هیچ چیز آسان‌تر از بیدار کردن وجدان اجتماعی کارگران نیست آنها بطور سهل و ساده رسالت تاریخی طبقه خود را درک میکنند و

بسیار خوب میتوانند در یابند که وظیفه آنها ساختن میهنی است که همه میهن‌ها را در بر گیرد، میهنی بوسعت سیاره‌ای که نوع بشر بر روی آن زندگی میکند.

آنها بخوبی میتوانند درک کنند که ساختن میهن‌های متعدد و ایجاد رقابت و جنگ و نزاع بین ساکنان آن میهن‌ها، جزو نقش تاریخی بورژوازی بوده که دوران عمر آن بسرآمده است:

فتودالیزم قلمروهای محدود فتودالی را با مرزهای معین بوجود آورد، بورژوازی در راه رشد و تکامل خود، مرزهای فتودالی را در هم نوردید و مرزهای ملی را بنیان نهاد تا آنکه طبقه کارگر بنوبه خود و یکبار برای همیشه مرزهای ساخته بورژوازی را از میان بردارد و میهن انسانها را بنا کند. ولی یک قرن مبارزات کارگران جهانی با همه تلاش و فداکاریهای حیرت‌انگیز بعقل مختلف نتوانست این هدف را تحقق بخشد. صرفنظر از ملاحظات مختلف اکنون قریب نیم قرن است که مبارزه طبقه کارگر در سراسر جهان بطور کلی بصورت تابعی از اصل سیاسی "تعادل قوا" درآمده است و در موارد عدیده مبارزات اجتماعی در داخل کشورها، فدای مسئله تعادل قوا شده است. مخصوصاً از دوران جنگ دوم جهانی و پس از آن مبارزات اجتماعی در داخل کشورها، فدای مسئله تعادل قوا شده است. مخصوصاً از دوران جنگ دوم جهانی و پس از آن مبارزات طبقاتی کارگران و سرنوشت احزاب کارگری در همه جا و بالاخص در اروپای غربی جزو دستور مذاکرات بین کشورهای بزرگ و تابع توافقیهای آنان شده است.

با تاسیس جبهه بین‌المللی و اتخاذ روشهایی که بیان خواهد شد، مبارزات طبقاتی کارگران از این بن بست شوم رها خواهد شد و خواهند توانست مستقل از مناسبات کشورهای بزرگ و بدون آنکه صلح جهانی بخطر افتد، مبارزه اصیل و پرمعنی را در راه پی‌ریزی یک اقتصاد سالم بین‌المللی و برچیدن مالکیت‌های ملی شروع نموده و به پیروزی برسانند.

تردیدی نیست که کارگران جهان برای درک این رسالت تاریخی و اجرای آن شایستگی کامل دارند. ولی در این راه، کارگران تنها نیستند و میلیونها افراد دیگر در کنار آنها و با آنها خواهند بود: هزاران هزار مردمیکه از کاریدی و فکری خود ارتزاق میکنند و از استثمار انسان بوسیله انسان رنج میبرند، با طبقه کارگر همراه و همگام خواهند بود. هزاران هزار روشنفکران شرافتمند، از هر کیش و نژاد و ملیت در راه ایجاد جامعه آزاد و متحد انسانی، از کوشش دریغ نخواهند ورزید و جز آنها، توده‌های ملل مستعمره که سرگرم تلاش برای تامین استقلال خود هستند و میلیونها افرادی که برای رفع تبعیضات نژادی و مذهبی و ملی مبارزه میکنند در کنار هزاران هزار افراد بشر دوست و شرافتمند که از دنیای طبقاتی پر از تباهی و فساد به تنگ آمده‌اند، همه در این جبهه وسیع جهانی قرار دارند و نیز همه مادران و زنانی که نمیخواهند اجساد خون‌آلود اطفال و شوهرانشان را بعنوان دفاع از مصالح ملی بآنها تحویل دهند و بطور کلی جمیع ابناء بشر جز آندسته کوچک که از دسترنج دیگران ارتزاق مینمایند، همه در یک صف قرار دارند و از دل و جان خواهان برانداختن مالکیت ملی و استقرار مالکیت بین‌المللی بر کلیه منابع ثروت و وسایل تولید و پایه‌گذاری صلح ابدی بر اساس یک اقتصاد سالم بین‌المللی و همکاری ملتها و تقسیم کار بین‌المللی هستند. ولی برای اینکه عواطف و احساسات و مبارزات این میلیونها افراد شرافتمند و زحمتکش و متفکر، در راه تحقق بزرگترین آرمان بشری جامعه عمل بیوشد، لازم است که تمام نیروهای مترقی جهانی در یک جبهه بین‌المللی متحد و هم‌آهنگ شوند و بر اساس یک برنامه سیاسی و اجتماعی صحیح و باروشی متناسب با مقتضیات زمان در سراسر جهان یک مبارزه جدی و دامنه‌دار آغاز نمایند. جبهه بین‌المللی باید کلیه احزاب و جمعیت‌های سیاسی و اتحادیه‌های کارگری و انجمنها و محافل هنری و ادبی مترقی و مؤسسات اجتماعی و مطبوعات ترقیخواه و بطور کلی جمیع عناصری را که

معتقد بملکیت بین المللی وسایل تولید و منابع ثروت و برقراری صلح استوار هستند در برگیرد و کوششهای آنان را بر اساس یک برنامه معین و رعایت انضباط هماهنگ سازد و نیز خارج از سازمان خود کلیه جریانهای اجتماعی مترقی و همه عناصری را که دارای عواطف پاک انسانی هستند، در راه تحقق بخشیدن به هدفهای انسانی راهنمایی و هدایت نماید. در این طریق باید شعار " هر که بر ضد ما نیست با ماست " رهبر و هادی ما باشد و هیچیک از عوامل مثبت نباید از حساب خارج شود. باید واقعا " و از ته قلب ایمان داشته باشیم که هر که بر ضد ما نیست با ما و حتی از ماست و حقیقت همین است زیرا جز آن عده معدود که کاخ سعادت خود را بر استخوان های هموعان بنا کرده اند، جز آن گروه کوچک صاحبان تراستها و سرمایه ها و گروه دیپلماتهای خوش پوش و خوشخوراک و حکومت کنندگان یعنی مالکین نوع جدید، بقیه بشریت در یک صف قرار دارد.

آنان که بر ضد ما هستند بسیار ناچیز و ضعفیند و در برابر عظمت مادی و معنوی نیروی انسانهای ترقیخواه بحساب نمیآیند. نسبت آنها به نیروی انسانی نسبت ارزنی بکوه است.

درست است که اینگروه معدود در حال حاضر تمام اقتصاد جهانی و جمیع نیروهای نظامی را در سراسر عالم در اختیار دارد و درست است که افراد این اقلیت ناچیز کلیه درآمدهای ملی، بودجهها، کارخانهها و معادن ارتشها، پلیسها، دادگاهها، زندانها و قوانین را در اختیار دارند و بنام ملت و میهن، قانون وضع و احکام صادر و اجرا میکنند و نیز درست است که این اقلیت منحط و مقتدر بر آسانی مالکیت را رها نخواهد کرد و با تمام نیروی مادی از امتیازات نامشروع خود دفاع خواهند نمود ولی با اینهمه اگر نیروهای ترقیخواه در سراسر جهان در جهت ضرورت تاریخ متحد شوند، قدرت و صلابت اقلیت مذکور چون برف در آفتاب محو خواهد شد و اراده انسانها که منطبق با ضرورت تاریخی است هر مشکلی را از جلوراه خود بر

کنار خواهد زد .

میلیونها مردم زحمتکش و متفکر آسیا ، استرالیا ، افریقا ، اروپا و آمریکا هنگامیکه دست بدست یکدیگر دهند و در راه اجرای یک برنامه صحیح و انسانی بکوشش بر خیزند ، گروههای حکومت کنندگان و حامیانشان در برابر آنها زبون و در مانده خواهند شد و ارتشها و پلیسها از سر راه آنها بکناری خواهند رفت .

نه جنگ و نه شورش!

تاریخ بار دیگر در حال زادن است ، از بطن جامعه کهن جامعه نوین زاده میشود . همه آثار دلالت بر این ولادت قریب الوقوع دارد و باز همه آثار دلالت دارد که این بار زادن بدون درد خواهد بود و نظام نوین بدون توسل بزور و خشونت مستقر خواهد گردید : عظمت نیروهای ترقیخواه و حقارت صاحبان سرمایه و حکومت کنندگان از یکطرف ، رشد افکار عمومی و توسعه دموکراسی در قسمت بزرگی از جهان و آگاهی توده ها و وحدت منافع میلیارد ها مردم گیتی از طرف دیگر ، استقرار سوسیالیسم و تاسیس جامعه واحد انسانی را از طریق مبارزات غیر مسلحانه کاملاً " امکان پذیر گردانیده است . بعلت شرایط اقتصاد جهانی و توسعه مراودات و مبادلات و گسترش قابل ملاحظه سازمانهای بین المللی و خطر خارق العاده ای که از بروز یک جنگ جدید متوجه جامعه و تمدن بشری میگردد و صدماتی که از رقابت بین جوامع ملی عاید همه آنها میشود و رشد روز افزون احساسات همدردی بین ملل و متقضیات و علل گوناگون دیگر و وجود وسایل بسیار مؤثر در دست طبقه کارگر جهانی و همگامان او ، در شرایط حاضر استقرار مالکیت بین المللی بر منابع و وسایل تولید و بر چیده شدن مرزهای ملی را بدون احتیاج به خونریزی و توسل باسلحه و شورش و انقلاب کاملاً " ممکن ساخته است . اگر کسانی باشند که گمان کنند در شرایط فعلی چنین امری جز از طریق قیام مسلحانه امکان پذیر نیست ،

باید گفت آنها از قوانین حاکم بر تحولات اجتماعی و از حقایق اوضاع اقتصادی و سیاسی دنیای امروز بی اطلاع هستند: عصر انقلابات و قیامهای خونین سپری شده است و تاریخ بمرحله حدیدی از سیر خود گام گذارده است، ما در آغاز عصری بسر میبریم که میتوان آنرا عصر سیر آگاهانه تاریخ نامید، اکنون بشر نسبت بقوانینی که بر زندگی اجتماعی او حکومت میکند، تا حدود قابل ملاحظه ای آگاهی یافته است، مسیر کلی تاریخ را تشخیص داده است و آگاهانه میتواند با آن هماهنگ گردد. هنگامیکه بشر نسبت به قوانین حاکم بر تحولات اجتماعی جاهل باشد، تاریخ از حرکت باز نمی ماند و علیرغم او بسیر خود ادامه میدهد و هر مانعی را درهم میشکند ولی زمانی که بشر نسبت بقوانین مذکور آگاهی داشته باشد و خود را با سیر تاریخ هماهنگ سازد موانع کمتر و حرکت و تحول سریع تر میشود. دلایل بسیاری نشان میدهد که ما دوران بی خبری و جهل نسبت بقوانین تکامل اجتماعی را پشت سر گذاشته ایم و با آغاز عصری رسیده ایم که در آن انسانها با شناختن قوانین تکامل با سیر تاریخ همراه میشوند و آنرا تسریع میکنند.

هم اکنون ضرورت تاریخی بین المللی شدن منابع ثروت و سرمایه ها و وسایل تولید بطور برجسته در برابر دیدگان همه آدمیان قرار دارد و جز معدودی که منافعشان اقتضاء میکند کسی منکر و مخالف آن نیست و نمیتواند باشد. حقارت و ناتوانی این گروه کوچک از طرفی و عظمت نیروهای ترقیخواه از طرف دیگر و مقتضیات و اجبارهای اقتصادی و اجتماعی بنوبه خود، با یک سلسله عوامل دیگر دست بدست هم داده وضعی را بوجود آورده که برای استقرار مالکیت بین المللی نه احتیاجی به جنگ است و نه نیازی بشورش و تردیدی نیست هنگامیکه احتیاج باین نوع وسایل نباشد، دست زدن بآنها نمیتواند جایز باشد.

استقرار مالکیت بین المللی بر منابع طبیعی و وسایل تولید و حذف مرزهای ملی، در شرایط جهانی امروز امری است که بدون احتیاج بخونریزی

و شورش و کشتار، از طرق مبارزات وسیع و غیر مسلحانه با شیوه‌هایی که در سطور بعد نشان خواهیم داد کاملاً "امکان پذیر است"، در حالیکه رسیدن به هدفهای مذکور با توسل با سلحه و شورش در شرایط امروزی دنیا غیر ممکن است. عواملی که پیروزی جبهه بین‌المللی را از طریق مبارزات وسیع و شدید ولی غیر مسلحانه تضمین میکند در درجه اول عبارت است از:

۱- وجود بن‌بستها و اجبارهای اقتصادی: رشد قوای تولیدی در عصر ما، سرحدات را درهم شکسته و تولید را از جنبه ملی خارج و بمرحله جهانی رسانیده است. وجود مرزها در این شرایط و رقابت بین واحدهای ملی، جهان را به بن‌بست کشانده است و تمام جوامع ملی را با بحران عمیق روبرو ساخته است. از طرف دیگر تقسیم جهان بگروه کشورهای توسعه یافته و گروه کشورهای کم‌رشد، هر دو گروه را با مشکلاتی روبرو ساخته و اساس زندگی آنها را در معرض خطر قرار داده است. کشورهای جزو ایندوگروه، هیچیک به تنهایی نمیتوانند مشکلات خود را حل کنند، زیرا حل بحرانهایی که دامنگیر آنهاست با راه‌حلهای داخلی و ملی دیگر امکان پذیر نیست. رقابت بین واحدهای اقتصادی ملی برای تامین برتری و تصرف بازارها و عوارض ناشی از آن در همه جا، حالت تنگی و خفقان بوجود آورده است. رقابتها دسته بندیها، بلوک‌سازی و تشکیل اردوگاههای متخاصم، خطر جنگ را در پیش چشم میلیونها و میلیاردها مردم جهان محسوس ساخته است و در همه جا این حقیقت جلوه گر شده است که با حفظ مرزها و توسعه رقابت بین واحد های ملی، هم جمیع آن واحدها و هم تمدن با شکوه ما، در معرض خطر نابودی قرار میگیرد. باین ترتیب برجیده شدن مرزهای ملی و تاسیس یک اقتصاد بین‌المللی براساس مالکیت جهانی سرمایه‌ها و منابع طبیعی و وسایل تولید بصورت یک ضرورت اجتناب ناپذیر در آمده است و رشد افکار مردم جهان این حقیقت و ضرورت را بخوبی دریافته است.

۲- رشد فوق‌العاده موسسات بین‌المللی: ضرورتهای اقتصادی و اجتماعی

در نیم قرن اخیر سبب ایجاد و توسعه موسسات بین‌المللی شده است. همکاری بین دولتها و ملتها در امور مختلف اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و فنی روز بروز توسعه و گسترش مییابد. موسسات وابسته سازمان ملل متحد، اگرچه هنوز از اختیارات و قلمرو وسیع برخوردار نشده‌اند، مع‌هذا دارای نقش موثری هستند و در موارد متعددی همکاری واقعی بین المللی را بوجود آورده‌اند. توسعه مراودات و سرعت ارتباطات و وحدت منافع توده‌های ملل و وجود مسائل مشترک و لزوم همکاری بین ملتها و دولتها برای حل مسائل مشترک سبب شده است که هر روز بر قلمرو فعالیت سازمانهای بین المللی افزوده شود. وجود موسسات مذکور و نتایج حاصل از کوششهای آنها، راه را برای توسعه همکاریهای بین المللی هموارتر ساخته است و اکنون افکار عمومی بیش از هر زمان آماده است تا این حقیقت را بپذیرد که قدرت سازمانهای بین المللی که ناشی از اراده ملتها و مجری اراده توده‌ها باشد نه تنها مفایرت با استقلال و اراده آنها ندارد بلکه موید آن و حلوه‌گاه آنست.

۳- رشد واستواری مبانی دموکراسی سیاسی در قسمت بزرگی از جهان:

استحکام اصول دموکراسی سیاسی در قسمت بزرگی از دنیای صنعتی، یکی از عوامل بسیار موثری است که پیروزی طرق غیر مسلحانه را تضمین میکند. امروزه در انگلستان، فرانسه، هلند، بلژیک، ممالک اسکاندیناوی، ایتالیا، ایالات متحده آمریکا، کانادا و چند کشور دیگر، دموکراسی سیاسی بدرجه‌ای از تکامل واستواری رسیده است که هرگاه اکثریت در جهت معینی قرار گیرند، هیچ امری نمیتواند مانع پیروزی آنها شود. آزادیهای اجتماعی از قبیل آزادی مطبوعات، آزادی اجتماعات و آزادی بیان عقیده، امکاناتی در اختیار قسمت مهمی از جامعه بشری قرار داده است. این نوع آزادیها در کشورهای مذکور بدرجه‌ای ریشه دوانیده و چنان جزو زندگی عادی مردم شده است که محال بنظر میرسد در شرایط امروزی، دولتها بتوانند آنرا از میان بردارند یا تضعیف نمایند. البته وجود قدرتهای اقتصادی بزرگ در راس آنها، قدرت حکومتها

و امکانات سیاسی وسیعی که در اختیار آنهاست مورد تردید نیست؛ عدم تساوی شرایط اقتصادی، امری است که هیچکس نمیتواند منکر آن شود. معیناً این عدم تساوی چنان نیست که بتواند تثبیت حکومت و حفظ طبقات منحل را تضمین کند. بارها در این نوع کشورها توده‌های مردم با آراء خود علیرغم عناصر ارتجاعی و دولتها موفقیت‌های شایان توجه بدست آورده‌اند و در شرایط حاضرسکی نیست که اگر اکثریت رای دهندگان بر محوریک برنامه اجتماعی متحد و هماهنگ گردند، دستگاههای حکومت و صاحبان سرمایه‌ها نخواهند توانست از پیروزی آنها جلوگیری کنند. بنابراین در کشورهایی که مهد صنعت جدید بوده‌اند - در همان کشورهایی که قبل از دیگران مرزهای فئودالی را در هم شکستند و نظام جدید صنعتی را بنا گذارند - امکان رشد و پیروزی جبهه بین‌المللی از طریق مبارزات غیر مسلحانه بیش از سایر نقاط و تردید ناپذیر است. تنها عاملی که ممکن است جلو این پیروزی را بگیرد، عدم هم‌آهنگی توده‌ها و بعبارت دیگر ضعف جبهه بین‌المللی در افکار عمومی میتواند باشد که این ضعف در هر جا دیده شود ناشی از عدم فعالیت کافی برای آگاه ساختن توده‌های آن سرزمینها خواهد بود.

توجهی بموقع جهانی این نوع کشورها و تاثیر آنها از لحاظ فرهنگی و سیاسی و اقتصادی در اوضاع جهان نشان میدهد که هرگاه جبهه بین‌المللی بتواند در آن سرزمینها رشد و توسعه یابد، انعکاس و تاثیر آن در اوضاع سراسر جهان بسیار قابل ملاحظه خواهد بود و در صورت تامین پیروزی آن در تمام یا قسمتی از این سرزمینها (مثلاً "در اروپای غربی") راه پیروزی جبهه در سایر نقاط هموار میگردد.

۴ - نفوذ مارکسیسم در افکار توده‌ها: رسمیت یافتن ایدئولوژی مارکسیستی در یک ثلث از جهان و نفوذ آن در افکار میلیونها نفر از مردم سایر کشورها، بنوبه خود عامل مثبتی برای رشد و توسعه جبهه بین‌المللی بشمار میرود. البته در مورد کشورهای معروف ببلوک شرق یعنی آن ممالکی

که احزاب کمونیست در آنجا حکومت را تشکیل می‌دهند شاید این پیش‌بینی درست باشد که در مراحل اولیه نتوان از امکانات سیاسی برای نشر و تبلیغ عقاید و شکل نیروهای طرفدار جبهه بین‌المللی استفاده نمود و ممکن است حکومتها، چنین اجازه‌ای راندهند ولی نباید فراموش کرد که احزاب کمونیست مبانی فکری و ایدئولوژی خود را نمیتوانند منکر شوند یا ندیده بگیرند. آنها در نشریات و تبلیغات خود، افکاری را نشر و تبلیغ کرده‌اند که همان افکار حکم میکند به جبهه بین‌المللی ملحق گردند. ایدئولوژی آنها ضرورت تاریخی عصر ما را کاملاً آشکار میسازد و افراد مومن و مبارز آنها را وامیدارد که در جهت بین‌المللی کردن مالکیت‌های ملی بکوشند. بنابراین اگر در مراحل نخستین، رشد یا حتی تشکیل جبهه بین‌المللی در این نوع کشورها با موانعی روبرو گردد، این دوره چندان بطول نخواهد انجامید و زمانیکه جبهه بتواند به تبلیغ وسیع نظریه و افکار خود در سایر نواحی موفق شود و آندسته از احزاب کمونیست را که هنوز بدستگاه حاکمه میدل نشده‌اند بخود جلب نماید، راه برای کشاندن سایر کمونیست‌ها و احزاب و دولتهای آنها به صفوف جبهه بین‌المللی هموار خواهد گردید. در این زمینه آن گروه از احزاب کمونیست که هنوز بحکومت نرسیده‌اند و بخصوص احزاب کمونیست اروپای غربی و بالخصوص دو حزب کمونیست فرانسه و ایتالیا نقش حساس و موثری برعهده دارند. افراد و رهبران این احزاب در محیط و شرایطی بسر میبرند که بآنها امکان میدهد سریع تر و زودتر از سایر کمونیست‌ها ضرورت تاریخی عصر حاضر را درک کنند و لزوم الحاق به جبهه بین‌المللی را احساس نمایند. اگر آنها متوجه وظایف و رسالت تاریخی خود بشوند، هم در بلوک غرب و هم در بلوک شرق راه پیروزی نهائی جبهه بین‌المللی بسیار کوتاهتر خواهد شد. اعضای این گروه از احزاب کمونیست در واقع وظایف سنگینی برعهده دارند که مهمتر از همه تاثیر در احزاب کمونیست حکومت‌کننده و جلب توجه آنها بمقتضیات دنیای کنونی و ضرورت‌های

موجود است دلایلی نشان می‌دهد که آنها می‌توانند این وظیفه و وظایف دیگر را احساس و بیان عمل کنند .

بنابراین رسمیت ایدئولوژی مارکسیستی در یک ثلث از جهان و نفوذ عمیق آن در افکار کارگران و ترقیخواهان جهان خود عامل مثبتی برای پیشرفت جبهه بین المللی شمار می‌آید ، عاملی که نوید می‌دهد بتوان در مدت کوتاه توده‌های انبوه کارگران و ترقیخواهان و حتی در مواردی حکومت‌های آن سرزمینها را بسوی هدفهای جبهه جلب کرد و در جهت الغای مالکیت‌های ملی و تبدیل آن بمالکیت بین المللی مبارزه واداشت .

۵ - وجود نهضت‌های ضد استعماری : در شرایط کنونی رشد نهضت‌های ضد استعماری امکاناتی وسیع برای جبهه بین المللی بوجود آورده است . این نهضتها چنانکه گفته شد بالقوه اردوگاه جنبش بین المللی سوسیالیستی بشمار می‌روند . با توجه بشرایط جهانی سهولت میتوان عناصر ناسیونالیست حقیقی و نهضت‌های ملی رادر جهت مبارزات سوسیالیستی بین المللی هدایت نمود و جبهه‌های ملی اصیل را بداخل جبهه بین المللی کشاند . زیرا نهضت‌های ملی وبطور کلی ملت‌هایی که دارای اقتصاد عقب مانده هستند ، برای رهایی از عقب ماندگی و پرکردن فاصله‌ای که آنها را از کشورهای توسعه یافته جدا ساخته چاره ای ندارند جز آنکه در راه انهدام واحدهای ملی اقتصادی و ایجاد یک واحد بین المللی براساس مالکیت جهانی منابع طبیعی ووسایل تولید ، قوای خود را متمرکز سازند . توجه بعظمت نهضت‌های ملی و اهمیت اقتصادی و سیاسی کشورهاییکه قلمرو آن نهضتهاست ، نشان می‌دهد که جبهه بین المللی از این رهگذر چه امکاناتی وسیعی در اختیار دارد . این نهضتها وقتی به جبهه بین المللی به پیوندند و قوای خود را به نیروی سایر ترقیخواهان ملحق سازند وبا روشهای صحیح در مبارزه جهانی شرکت جویند نتایج درخشانی ببار خواهد آمد و راه پیروزی انسانها بسوی یک اقتصاد سالم جهانی بسیار کوتاه خواهد شد .

در مورد کشورهاییکه دارای اقتصاد عقب مانده و رژیمهای منحط پلیسی هستند یعنی ممالکی از نوع اسپانیا و پرتغال و بعضی کشورهای خاورمیانه و شرق نزدیک و بطور کلی در کشورهاییکه حکومت دیکتاتوری و فساد با رژیمهای عقب مانده اقتصادی توأم شده است برعکس آنچه ظاهراً " ممکن است استنباط شود ، جبهه بین المللی میتواند در این سرزمینها نیز رخنه کند و گسترش یابد . در این نوع کشورها نه تنها دستگاه حاکمه بلکه نیروهای مترقی نیز در حال حاضر در بن بست قرار دارند و یاس و رخوت بر آنها مستولی شده است . جبهه بین المللی یگانه راه خروج از این بن بست را در پیش پای آنها قرار میدهد و به یاس و سرگردانی آنها خاتمه میبخشد . مبارزه از طرق غیر مسلحانه بدون پنهانکاری و توأم با سرسختی و فداکاری دستگاههای فاسد حاکمه را در آن کشورها در تنگنایی قرار میدهد که پایان آن جز پیروزی توده ها نخواهد بود . آنچه حکومتهایی از نوع فرانکو و سالازار و نظایر آنها را بستنیه میآورد مبارزه پر دامنه و آشکار توده هاست . دستگاههای سبع پلیسی آنها در برابر تشکیلات مخفی و گروههای کوچکی که ناچارند به پنهانکاری سیاسی متوسل شوند ، دارای سلاحهای موثری هستند ولی این دستگاهها در مواجهه با مبارزات وسیع ، علنی ، غیر مسلحانه ولی توأم با سرسختی و از خود گذشتگی سلاح موثری در اختیار نخواهند داشت . ضرورتهای داخلی و بن بستهای اقتصادی و اجتماعی از یکطرف و مبارزه وسیع توده های اینکشورها از سوی دیگر ، توأم با پشتیبانی افکار عمومی جهانیان ، سرانجام حکومتهای فاسد و مستبد را در این سرزمینها واژگون میسازد و راه پیروزی جبهه بین المللی را هموار میگرداند .

در عصر ما یک عامل بسیار موثر در صحنه سیاست بین المللی بوجود آمده است که در قرون سابق بوسعت و قدرت امروز وجود نداشت و آن نیروی افکار عمومی است . در دنیای حاضر با وسعت مراودات و سرعت ارتباطات ، قضاوت و احساسات مردم جهان در تعیین سرنوشت حکومتها عامل موثری

است. همین عامل است که حکومت‌های جابر و منحط را در بن بست قرار داده و هر روز آنها را با مشکلات جدیدی روبرو می‌سازد. رشد افکار عمومی و توسعه حس همدردی و گسترش احساسات ضد تبعیض نژادی و ملی و حمایت از اصول انسانی، در ربع قرن اخیر بدرجه قابل ملاحظه‌ای رسیده است و افکار عمومی در دنیای ما بصورت یک سلاح بسیار موثر درآمده که استعمارگران و استثمارکنندگان و مستبدین از آن پیوسته بیمناکند و میکوشند تا خود را در برابر آن تبرئه نمایند. این عامل موثر پیوسته پشتیبان جنبه بین‌المللی و حامی عناصر مترقی خواهد بود و از فشار و سبعت حکومت‌های دیکتاتوری خواهد کاست. بنابراین اگر مردمی که زیر سلطه چنین رژیم‌هایی بسر می‌برند، بطور آشکار و بدون پنهانکاری با پیوستن به جنبه بین‌المللی مبارزه بر خیزند بموفقیت و پیشرفت نایل خواهند آمد، بخصوص که مبارزه آنها جزئی از یک جنبش جهانی و مورد حمایت کلیه عناصر ترقیخواه خواهد بود.

* * *

با توجه بعوامل فوق و سایر امکانات موحود، عدم احتیاج باستعمال زور و خشونت و کافی بودن مبارزات غیر مسلحانه آشکار میگردد. لازم است این نکته خوب بخاطر سپرده شود که اصولاً "تاسیس جامعه متحد انسانی و استقرار صلح بر اساس مالکیت بین‌المللی منابع ثروت و وسایل تولید، از طریق جنگ و انقلاب هم غیر عملی است؛ توسل باین نوع وسایل نه تنها ما را به هدف نمیرساند، بلکه از آن دور و دور تر می‌سازد. بسیار ابلهانه است اگر در عصر ما کسانی فکرکنند که از راه جنگ و غلبه یک کشور یا بلوکی از کشورها بر سراسر جهان ممکن است وحدت جهانی تامین شود. این نوع افکار پوسیده متعلق بدوره چنگیزخان و امثال اوست و با آنها بخاک سپرده شده است. راه جنگ محکوم و مسدود است و فقط صاحبان مغزهای علیل و قلبهای پرهوس که از درک واقعیات دنیای امروز عاجزند، ممکن است چنین توهمات را بخاطر راه دهند. جنگ یعنی دشمنی با بشریت دشمنی با تمدن

دشمنی با نیکی و زیبایی دشمنی با هستی و زندگی و دشمنی با سوسیالیسم و بهمین سبب دردنیای فعال و تمدن خلاق ما، جنگ محکوم است و جنگ طلبان از هر طبقه یا طرز فکر و ایدئولوژی که باشند جز ناکامی بهره ای بدست نخواهند آورد. بفرض هم تصور شود کشوری یا بلوکی از چند کشور بتواند با نابود کردن نیمی از بشریت و بباد دادن حاصل هزاران سال کار میلیاردها نفوس، سراسر کره زمین را بتصرف درآورد تازه این فاتحین موفقیتی بیش از آنچه تیمور لنگ و چنگیز خان بدست آوردند نخواهند داشت و ما را قرن‌ها بعقب برگردانده، از سوسیالیسم دور خواهند ساخت. جنگ نه تنها راه سوسیالیسم را نزدیکتر نخواهد ساخت بلکه اگر دنیا و بشریتی باقی بماند بیش از پیش از سوسیالیسم دور خواهد شد.

سوسیالیسم محصول آبادی و فراوانی و صلح است و از ویرانی و فقر و جنگ بدست نخواهد آمد.

در عصر ما بشریت از هیچ نوع جنگی سود نخواهد برد. جنگ نمیتواند وسیله استقرار صلح و همکاری بین ملتها بشمار رود. صلح و همکاری یگانه وسیله استقرار صلح و همکاری است. کسانی که میخواهند از راه جنگ و نزاع بین ملتها، صلح و همکاری را بنا کنند، یا در صلح طلبی خود صادق نیستند و یا جهان امروز و شرایط آنرا نمی‌شناسند.

مقاومت توده ها از انواع مبارزات غیر مسلحانه تا روشهای مقاومت منفی در قلمروهای ملی و مقیاس جهانی

دورانی که حکومتها میتوانند در برابر نیروهای ترقیخواه دست بهر جنایتی بزنند مدتی است سپری شده است یا لاقلاً در قسمت اعظم جهان چنین است. در عصر ما عمده توجه دولتها و استثمارگران، در جهت فریب افکار عمومی و منحرف ساختن آن متمرکز شده است، طبقات حاکم و استثمارگران نوع قدیم و جدید در حال حاضر میهن و ملت را سنگر خود قرار داده‌اند و از پشت این سنگر است که بنام مصالح ملی و میهنی، مصالح بشریت را زیر پا میگذارند و برای ادامه تسلط خود میکوشند تا جامعه بشری را همچنان در حال تقسیم و رقابت و نزاع نگهدارند. در برابر آنها توده های ملل، تولید کنندگان، زحمتکشان و دانشوران سراسر جهان قرار دارند.

اگر ارتشها در اختیار دولتها و طبقات حاکم است، آنچه نیروی ارتشها را بوجود می‌آورد یعنی افراد و سلاحها و کارخانه های سازنده سلاحها و پرداخت مالیاتها در دست ملتهاست. باین ترتیب، رگ جان ارتشها و پلیسها در اختیار توده ها، کارگران، دانشوران و سایر گروههای مترقی است. هرگاه مردم اراده کنند و برای تحقق بخشیدن به هدفهای انسانی بحرکت درآیند، باسانی میتوانند اراده خود را تحمیل کنند و حکومتها را فلج سازند و راه را برای استقرار نظام جهانی سوسیالیسم هموار گردانند. اعتراض با انواع

مختلف آن، اعتصاب، تظاهرات و طرق گوناگون مبارزات غیر مسلحانه و روشهای مقاومت منفی با توجه باوضاع و احوال کنونی جهان، وسایل موثر و کافی برای تامین پیروزی جبهه بین المللی بشمار میرود: اعتصاب: اعتصاب عمومی در یک کشور و اعتصابهای جهانی (در سراسر کشورها یا قسمت عمده‌ای از جهان) چنان وسیله موثری در اختیار توده‌ها قرار داده که امکان میدهد مقاومت دشمنان و وحدت جامعه بشری بحداقل تقلیل داده شود و آنها را در مقابل بن بست قرار دهد و اعتراض که طرق آن بشمار است و بالاخره روشهای مقاومت منفی و بر طبق نقشه امکانات وسیعی در اختیار ملت‌ها میگذارد. استفاده از جمیع این وسایل توأم با تبلیغات وسیع و فداکاری و از خودگذشتگی و استفاده از آزادیهای سیاسی و اجتماعی و مبارزات انتخاباتی پیروزی جبهه بین المللی را تضمین میکند.

در هر کشور با توجه بمقتضیات عملی وزمانی میتوان شکلهای موثر مبارزه را تعیین نمود، تردیدی نیست که امکانات و اشکال مبارزه بسته به هر کشور در هر زمان متفاوت است: در بعضی کشورها امکانات وسیع تر و در بعضی دیگر کمتر است. جبهه بین المللی باید در هر نقطه از جهان مقتضیات محلی را مورد مذاقه قرار دهد، در برخی کشورها، رشد افکار عمومی و تشکل طبقه کارگر و قوام دموکراسی، امکان میدهد که پیشرفت جبهه بین المللی سریع تر و پیروزی آن آسان تر تامین گردد. در حالیکه در پاره ای نواحی دیگر مشکلات کار جبهه بیشتر و پیشرفت آن کندتر خواهد بود. بطور کلی در کشورهای صنعتی جهان، در آن ممالکی که صنعت و فرهنگ بحد بالاتری از تکامل رسیده است، امکان پیروزی نیروهای سوسیالیستی بیشتر و آسان تر است. در این نوع کشورها که شامل اروپای غربی - اتحاد جماهیر شوروی ژاپن - کشورهای صنعتی اروپای شرقی و ایالات متحده آمریکا شمالی و کانادا است، ملت‌ها آسانتر مقتضیات دنیای کنونی و لزوم حذف مالکیت‌های ملی را درک میکنند. در این میان آن کشورهایی که از مهد صنعت جدید

بوده‌اند، بخصوص اروپای غربی پیشاهنگ و مهد سوسیالیسم نیز بشمار می‌روند آنها بیش از کشورهای دیگر تناقضات سیستم اقتصادی کنونی را احساس میکنند. درکنار آن نهضت‌های ضد استعماری و جنبش‌های ملی کشورهای کم‌رشد و مستعمرات قرار دارند. ملت‌هایی که در این سرزمین‌ها بسر می‌برند، بارگ و پوست‌واستخوان خود عوارض دردناک اقتصاد فعلی را احساس میکنند و خوب متوجه میشوند که تنها راه رهایی آنها از عقب ماندگی و استثمار و استبداد، استقرار اقتصاد بین‌المللی برپایه مالکیت جهانی است. جبهه بین‌المللی باید بکوشد احزاب و جمعیت‌ها و عناصر مترقی را در این سرزمین‌ها، در صفوف خود متحد سازد و کوشش‌های آنان را با تلاش و مبارزات سایر ترقیخواهان جهان هماهنگ گرداند.

* * *

هدف جبهه بین‌المللی در هر کشور باید بدست گرفتن حکومت در داخل قلمرو ملی باشد، ولی باید تکرار کنیم برای رسیدن باین هدف باید در همه حال از وسایل غیر مسلحانه استفاده شود. باید خوب بخاطر بسپاریم که توسل باسلحه و دست زدن بشورش و خونریزی نه تنها راه را کوتاه‌تر نمیکند، بلکه ما را از هدف دورتر میسازد و زیانها و مشکلات فراوان بوجود می‌آورد. بجای اسلحه باید باایمان و اتحاد متوسل شد - آنجا که اتحاد و ایمان نیست نمیتوان خلاء ناشی از فقدان این عوامل را با اسلحه پر نمود. پیشروان جامعه بشری، آنها که استقرار صلح و تامین وحدت جامعه بشری و تکامل اقتصادی و فرهنگی و اخلاقی بشر را هدف خود می‌شناسند، باید قبل از دیگران با اسلحه و داع‌گویند و از استعمال آن نفرت داشته باشند. ضرورت‌های تاریخی صحت این عقیده و لزوم اتخاذ چنین روشی را تأیید میکند.

جبهه بین‌المللی در شرایط حاضر در کلیه کشورها باید عناصری را که بدو اصل زیر معتقد باشند در بگیرد:

۱ - اصل همزیستی مسالمت آمیز و حل اختلافات از طریق مذاکره و

عدم توسل باسلحه در روابط بین المللی کنونی .
 ۲ - اصل بین المللی کردن منابع ثروت و صنایع سنگین و وسایل عمده
 تولید اقتصادی در سراسر جهان از طرق مسالمت آمیز و مراحل تدریجی .
 کلیه جبهه ها ، احزاب ، جمعیتها ، انجمن ها ، موسسات اجتماعی ،
 جراید و افرادی که در شرایط امروزی بدواصل فوق معتقد باشند ، میتوانند
 و باید در جبهه بین المللی متحد گردند . هر فرد یا هر جمعیت صرفنظر
 از ملاحظات مذهبی ، نژادی ، ایدئولوژیک و معتقدات فلسفی ، در صورت
 اعتقاد بدو اصل فوق میتواند و باید در جبهه بین المللی متشکل گردد .

* * *

۱ - اصل همزیستی مسالمت آمیز در

روابط بین المللی کنونی

در شرایط حاضر، تا زمانیکه مرزهای ملی برجیده نشده، نیروهای ترقیخواه باید با تمام قوا بکوشند تا اصل همزیستی مسالمت آمیز را بعنوان یک تعهد و قرار داد بین المللی به همه دولت‌های جهان تحمیل کنند. تردیدی نیست که بدون تغییر پایه های اقتصادی فعلی، بدون بین المللی کردن منابع و سرمایه ها و وسایل تولید و با ادامه رقابت اقتصادی بین واحدهای ملی، استقرار صلح پایدار عملی نیست ولی باید نوجه کرد که قبول و اجرای اصل همزیستی مسالمت آمیز خود یکی از وسایل بسیار موثر برای پیشرفت بسوی اقتصاد بین المللی برپایه همکاری ملتها و مالکیت جهانی سرمایه ها و منابع و وسایل تولید است. هرگاه دولت‌ها در روابط خود مجبور شوند از توسل باسلحه و جنگ دست بکشند و به همزیستی مسالمت آمیز تن دهند، اجبارهای اقتصادی آنها را بسوی همکاری بیشتر خواهد راند.

در شرایط همزیستی مسالمت آمیز، تضادهای عمیق اقتصادی و اجتماعی بیش از پیش ظاهر میگردد و توده های ملل با وضوح بیشتر عمق این تضادها و بخصوص تضاد خطرناک بین حالت اجتماعی (جهانی تولید و جنبه ملی مالکیت را درک خواهند کرد و باین ترتیب ضرورت تاریخی عصر ما بیشتر تجلی خواهد یافت.

همزیستی مسالمت آمیز امکان خواهد داد که از مسابقه تسلیحاتی تا

حدودی کاسته شود و در نتیجه سطح زندگی توده ها در کشورهای مختلف ترقی بیشتری بدست میآورد. هرچه سطح زندگی مردم بالاتر رود، بهمان نسبت مابانی دموکراسی و آزادیهای اجتماعی استوارتر و میزان تاثیر اراده توده ها در امور حکومتها زیادتر میشود.

همزیستی مسالمت آمیز در کشورهای جهان، از فشار حکومتهای پلیسی و زور و جبر آنها نسبت بملتهای خود خواهد کاست و شرایط مساعدتری برای تاثیر افکار عمومی جهانیان و اتحاد نیروهای ترقیخواه جهان بوجود خواهد آورد.

همزیستی مسالمت آمیز سبب خواهد شد که دولتها تحت تاثیر احتیاجات اقتصادی و فنی همکاری بین خود را توسعه بخشند و این امر موجب میشود که موسسات بین المللی جدید بوجود آیند و موسسات موجود رشد و توسعه بیشتری بدست آورند.

همزیستی مسالمت آمیز، تضادهای ناشی از مالکیت تراستها و کارتلها را در کشورهاییکه هنوز گرفتار کاپیتالیسم و نئوکاپیتالیسم هستند، بیش از پیش آشکار میسازد و زمینه را برای تبدیل مالکیتهای خصوصی بمالکیت دولتی آماده تر میگرداند. در شرایط همزیستی آمیز و در حالیکه درهای جنگ، از هر سو مسدود باشد، این نوع کشورها چاره ای ندارند جز آنکه هر چه سریع تر بطرف مالکیت دولتی سوق یابند و بمالکیت تراستها و کارتلها خاتمه دهند. البته همزیستی مسالمت آمیز وقتی نتایج موثر خود را ببار خواهد آورد که با مبارزه برای بین المللی کردن تدریجی منابع و وسایل تولید و برچیده شدن مرزهای ملی توأم باشد، ولی باید خوب بخاطر سپرد که همزیستی مسالمت آمیز یکی از وسایل این مبارزه و مقدمه لازم برای موفقیت در این زمینه بشمار میرود. کوشش برای بین المللی کردن سرمایه ها و منابع ثروت و برچیدن مرزهای ملی از کوشش برای استقرار اصل همزیستی مسالمت آمیز نمیتواند جدا باشد.

استقرار همزیستی مسالمت آمیز مستلزم ورود کلیه کشورهای جهان بسازمان ملل متحد و تقویت هرچه بیشتر این سازمان است. البته شرط ورود باین سازمان برای جمیع کشورها، قبول واقعی اصل همزیستی مسالمت آمیز است. توجه باین نکته بسیار جالب است که اصولاً "قبول عضویت سازمان ملل متحد و منشور و مقررات آن، خود بمنزله قبول اصل همزیستی و تعهد باجتناب از استعمال اسلحه در روابط بین المللی است. تشکیل سازمانهایی نظیر سازمان ملل متحد، بخودی خود اعلام ضرورت همزیستی مسالمت آمیز است و عصویت در این سازمان و امضای منشور و اساسنامه و سایر مقررات آن بمنزله تعهد ملتها در برابر یکدیگر بقبول همزیستی است. معهذا لازم است در این خصوص تصریح بیشتری بعمل آید و یک قرار داد بین المللی برای الحاق بمنشور سازمان ملل متحد باامضاء جمیع دولتها تنظیم شود.

تا قبل از بین المللی شدن منابع ثروت و وسایل تولید و برچیده شدن مرزهای ملی، حل مسئله خلع سلاح عمومی و پایان دادن به تسلیحات و برچیدن ارتشها بنظر امکان پذیر نمیايد. ولی تردیدی نیست که هرگاه اصل همزیستی مسالمت آمیز بطور جدی و واقعی مجری گردد و خطر جنگ کمتر شود از میزان تسلیحات و بودجه های نظامی بمیزان قابل ملاحظه ای کاسته خواهد شد.

خودداری از جنگ و اجتناب از استعمال اسلحه در روابط بین دولتها، در عین حال که یک اصل انسانی است، در عصر ما یک ضرورت تاریخی نیز بشمار میرود. هر فرد بشری که بفرهنگ و تمدن علاقه ای دارد و هر انسانی که بادامه این تمدن و تکامل آن در جهت منافع انسانها معتقد است باید ازدل و جان اصل همزیستی مسالمت آمیز را بپذیرد و بکلیه مقتضیات آن گردن گذارد. رد این اصل از طرف هر دولت یا جمعیت یا فردی که صورت گیرد بمنزله اعلان جنگ به بشریت و بتمدن بشری و حرکتی در جهت قهقرا

و ارتجاع است و بهمین دلیل محکوم است . هر نوع طرز تفکر و هر برنامه و عملی که در جهت مخالفت با اصل مذکور باشد ، برخلاف منافع جامعه بشری ، برخلاف سیر تکامل و برضد ضرورت‌های تاریخی اینعصر است .

همزیستی مسالمت‌آمیز جمیع ملت‌ها و دولت‌ها ، در شرایط حاضر شعار تمام بشریت و شاهراه تکامل جامعه انسانی است .

* * *

۲ - بین المللی کردن منابع ثروت و طبیعی و سرمایه ها و وسایل تولید

رسیدن به هدف فوق بطور انقلابی و یکباره ممکن نیست . اقدامات شتاب آمیز در این زمینه به بروز اختلال در اقتصاد کشورها و حدوث زیانهای سنگینی منجر خواهد شد . بحکم مقتضیات اقتصادی و اجتماعی یگانه راه تامین این منظور پیشرفت آرام و تدریجی است . در این راه با در نظر گرفتن کلیه جوانب و ملاحظات بسیار دقیق باید گام به گام و مرحله به مرحله جلو رفت و از دست زدن بهرگونه اقدامی که بنحوی موجب بروز اختلال در امور اقتصادی یک کشور یا کشورهای مختلف بشود باید اجتناب ورزید . نئوکاپیتالیسم و نیز رژیم "وجه نوین تولید آسیائی" در سیر تکامل خود و در روشهایی که برای رقابت با سایر واحدهای اقتصادی ملی اتخاذ کرده اند ، راهها و تکنیکهای لازم را برای استقرار سوسیالیسم بما عرضه نموده اند . روشها و تکنیکهای که صرفنظر از پاره ای ملاحظات قابل تقلید و استفاده است .

تکنیک دقیق ، سالم و موثری که برای ایجاد بازار مشترک اروپا بکار رفت ، راهنمای بسیار خوبی برای ما بشمار میرود . برای رفتن بسوی سوسیالیسم و تاسیس یک اقتصاد بین المللی بر اساس مالکیت جهانی منابع و وسایل تولید ، این تکنیک را بمقیاس وسیع تر و با تکمیل بعضی متدها میتوان بکار برد . در این زمینه برنامه عمل باید بمراحل مختلف تقسیم شود و هر مرحله مقدمه ورود بمرحله بعدی باشد . باید توجه داشت که توسعه همکاری های

فرهنگی ، اجتماعی و فنی بین دولتها خود عامل بسیار موثری برای ایجاد همکاریهای اقتصادی و توسعه آنست . هرچه همکاری های ملت ها در زمینه های فنی ، فرهنگی ، ورزشی و بهداشتی توسعه یابد ، راه برای استقرار اقتصاد سالم بین المللی هموارتر میگردد .

قسمتی از اقداماتیکه باید در برنامه عمل قرار گیرد هم اکنون و در شرایط فعلی یعنی قبل از آنکه جبهه بین المللی حکومت کشورها را در دست گیرد ، قابل اجراست و بعضی از آنها میتواند در دستور روز قرار گیرد . نکته دیگر اینک کلیه این نوع اقدامات در جهت تقویت سازمان ملل متحد ، توسعه سازمانهای بین المللی وابسته به آن و افزودن براختیارات آنها و ایجاد سازمانهای جدید باید صورت گیرد . برای پی ریزی یک جامعه واحد انسانی براساس یک اقتصاد مشترک بهیچوجه صحیح نیست که از یک "حکومت متحده جهانی" ؟! سخن بمیان آوریم . "حکومت ؟! متحده جهانی در شرایط اقتصادی فعلی جز خواب و خیال و دروغ و فریب چیز دیگری نیست و هرگونه اقدام در این جهت عوام فریبانه ، غیر عملی و بی اثر است . تنها اقداماتیکه در جهت توسعه همکاریهای بین المللی در چهار چوب سازمان ملل متحد و تشکیلات وابسته بآن صورت گیرد عملی و موثر خواهد بود . آنها که ایجاد جامعه متحد بشری و استقرار صلح را با تشکیل یک "حکومت متحده جهانی" میخواهند تأمین نمایند - اگر در این گمان خود صادق باشند - در عالم رویا بسر میبرند و با مقتضیات اقتصادی و سیاسی جهان امروز و حتی مسائل ابتدائی آشنائی ندارند . این نوع مطالب بیشتر بدرد کتابهای کودکان و تهیه فانتزیهای شیرین میخورد و ارزش آنرا ندارد که بیش از این در اینجا از آن سخن گفته شود .

وجود سازمان ملل متحد با کمیسیونها و تشکیلات وابسته (با همه نواقص و نفوذهائی که در کار آن دیده میشود) یک زمینه بسیار خوب آماده بما عرضه کرده است . نه تنها نباید این زمینه مساعد و آماده رارها سازیم

بلکه باید تمام برنامه های خود را براساس تقویت و تحول این سازمان و رفع نواقص آن و درجهت تبدیل آن بیک سازمان مجهز بین المللی برای اداره امور اقتصادی و اجتماعی جهان مبتنی سازیم - سازمانی که سرانجام باید جانشین حکومتها شود و بعمر هر نوع حکومتی خاتمه دهد. البته تهیه یک برنامه جامع برای رسیدن بچنین هدفی در اینجا امکان پذیر نیست و از نظر علمی و عملی نیز تنظیم یک برنامه، دور از میدان عمل و از قبل، نمیتواند درست باشد ولی با توجه بملاحظات مذکور در بالا و در نظر گرفتن شرایط اقتصادی و اجتماعی و پسیکولوژیک فعلی و با رعایت مراحل مختلف پیشرفت تدریجی، میتوان بعنوان نمونه و مثال و نه بعنوان یک طرح عملی قطعی، برنامه ای را در سه مرحله و شامل خطوط کلی زیر در نظر گرفت:

مرحله اول:

۱ - بین المللی کردن انرژی اتمی از طریق تاسیس سازمان بین المللی انرژی اتمی و تمرکز جمیع فعالیتهای و امور مربوط بآزمایشها و استفاده از نیروی اتم در این سازمان. این امر باید شامل بین المللی کردن کلیه منابع اورانیوم و مواد مشابه و استخراج و بهره برداری آنها، بین المللی کردن آزمایشگاهها و موسسات اتمی و مراکز تحقیق و مراکز آموزش از هر قبیل باشد. سازمان بین المللی انرژی اتمی که یکی از ارگانهای وابسته بسازمان ملل متحد خواهد بود، کلیه مطالعات و آزمایشهای لازم را در سراسر جهان راسا " انجام خواهد داد و تامین رفاه و افزایش نیروی تولیدی کار بشر را یگانه هدف خود قرار خواهد داد.

۲ - بین المللی کردن فضاوردی از طریق تاسیس سازمان بین المللی فضاوردی و تمرکز فعالیتهای کشورهای مختلف در این سازمان پ این عمل باید شامل بین المللی کردن موسسات و آزمایشگاهها و مراکز آموزش و

آزمایشها و ثبت نتایج و اقدام باکشافات فضائی و فضانوردی و کلیه امور مربوط بآن باشد .

۳ - بین المللی کردن مطالعات مربوط بقطب شناسی ، اقیانوس شناسی و کیهان شناسی و نظایر آن و واگذاری موسسات و امور مربوط بیک سازمان بین المللی .

۴ - بین المللی کردن کلیه تحقیقات مربوط بسرطان شناسی از طریق تاسیس سازمان بین المللی و تمرکز جمیع موسسات و آزمایشگاههای کشورهای مختلف که در امر سرطان شناسی و کشف طرق مداوا فعالیت میکنند در آن سازمان و تدوین برنامه واحد برای تحقیقات مذکور .

۵ - بین المللی کردن آثار تاریخی در سراسر جهان و واگذاری امر اکتشاف باستانشناسی و حفظ و مرمت آثار تاریخی و اداره امور آنها به "یونسکو" در مراحل بعدی میتوان اداره امور موزه ها و کتابخانه های بزرگ و عمده جهان را نیز بر آن افزود .

۶ - واگذاری تدوین کتابهای درسی تاریخ و جغرافیای مدارس ابتدائی و متوسطه و دانشگاهها به "یونسکو" و ترجمه آنها بزبانهای ملی و تدریس در آموزشگاههای سراسر جهان .

۷ - تاسیس سازمان بین المللی جهانگردی و تفویض اختیارات مناسب بآن در تمام قلمروهای ملی برای تاسیس مراکز راهنمایی و موسسات بانکی و مهمانخانهها و مراعه بادارات کشورهای مختلف برای تحصیل تسهیلات در امر مبادله توریست .

۸ - تاسیس سازمان فیلمبرداری و سینمایی بین المللی زیر نظر "یونسکو" و تهیه و توزیع فیلمهای سینمایی و تلویزیونی مربوط بتاریخ تمدن و آثار ادبی و هنری جهان .

۹ - واگذاری امر تاسیس و اداره جذامخانهها ، تیمارستانها و آسایشگاههای مسلولین بسازمان بهداشت جهانی و ارگانهای وابسته بآن و برداشتن

مرزهای ملی از برابر فعالیتهای آن سازمان .

۱۰ - واگذاری امر مبارزه با بیسوادی در سراسر جهان به "یونسکو" و رایگان نمودن تعلیمات اکابر در جمیع نقاط .

۱۱ - تدوین قانون بین‌المللی برای حفظ حقوق اطفال و تامین بهداشت و فرهنگ آنان . تدوین قانون عمومی در مورد دارالتادیب و زندانهای اطفال و قرار دادن این نوع موسسات تحت اداره یونیسیف .

۱۲ - تاسیس فرستنده های رادیویی و تلویزیونی سازمان ملل متحد در مراکز قاره ها و مناطق پرجمعیت برای نشر اطلاعات و اخبار جهانی بزبانهای رسمی سازمان و سایر زبانهای ملی و محلی

۱۳ - تاسیس روزنامه سازمان ملل متحد برای نشر اخبار جهان بطور یومیه در مراکز مهم قاره ها و کشورها بزبانهای رسمی سازمان و سایر زبانهای مهم و انتشار آن در کشورهای عضو سازمان بطور آزاد و تعهد دولتهای عضو در ایجاد تسهیلات لازم در جهت چاپ و انتشار آزاد روزنامه مذکور و سایر نشریات سازمان ملل در قلمرو حکومت خود .

۱۴ - تاسیس سازمان بین المللی مبارزه با آفات نباتی و تبدیل آن بیک قدرت اجرائی موثر و برداشتن مرزهای ملی از برابر فعالیتهای آن

۱۵ - بین المللی کردن امر بهداشت و تبدیل سازمان بهداشت جهانی بیک "وزارتخانه" واقعی و با همان اختیارات و رایگان نمودن مداوا و معالجه در مورد بیماریهای واگیر خطرناک از قبیل وبا ، طاعون ، سل ، آبله و نیز بیماریهای روانی و امراضی از قبیل سرطان و کوشش برای رسیدن بمرحله رایگان نمودن امر طبابت و مداوا در سراسر جهان .

مرحله دوم :

۱۶ - تاسیس سازمان پلیس قضائی بین المللی و تفویض اختیارات متناسب و تبدیل آن بیک سازمان قضائی و پلیسی موثر برای پیشگیری از جرائم

ضد انسانی و کشف و تحقیق درباره آن جرائم و مبارزه با قاچاق و تولید و توزیع مواد مخدر و برداشتن مرزهای ملی از برابر فعالیت‌های آن.

۱۷ - تاسیس دادسرای بین المللی برای تعقیب جرائم ضد انسانی و جرائم مربوط بتولید و توزیع مواد مخدر.

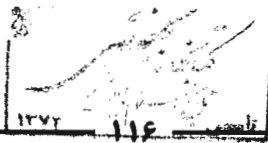
۱۸ - تاسیس دادگاههای بین المللی برای رسیدن بجرائم فوق و تدوین آئین دادرسی مخصوص و تربیت قضات برای تصدی دادگاههای مذکور در داخل کلیه کشورهای عضو سازمان ملل متحد.

۱۹ - تاسیس سازمان بین المللی مهاجرت برای تنظیم امور مربوط بمهاجرین و نقل و انتقال جغرافیائی جمعیت جهان و کاریابی برای مهاجرین و راهنمایی آنان و دفاع از حقوق آنان در تمام قلمروهای ملی و تفویض نمایندگی و سرپرستی مهاجرین بسازمان مذکور برای مراجعه بدولتها و مذاکره مربوط بتأمین مسکن و مزد و بیمه و سایر حقوق مهاجرین و کنترل امر مهاجرت در قلمرو جمیع کشورها.

۲۰ - تدوین قانون بین المللی کار شامل مقررات مربوط بساعت کار و شرایط کارگاهها و دستمزدها و بیمه ها و مزایا و حقوق سندیکائی و اختیارات سندیکاها وسایر امور مربوط بحقوق کارگران و اجرای آن بطور یکنواخت و بلا مانع در تمام قلمروهای ملی.

۲۱ - تدوین قانون جزا و آئین دادرسی کیفری واحد برای اجراء در سراسر جهان که عمل نمودن بآن برای دولت‌ها اختیاری باشد و مطابق مقتضیات ملی و محلی، هر کشوری زمان اجرا و رسمیت قانونهای مذکور را خود تعیین نماید.

۲۲ - تاسیس مدارس ابتدائی و متوسطه و عالی از طرف "یونسکو" در مراکزی که برحسب احتیاج و مقتضیات باید انتخاب گردد و واگذاری تدریجی امر تعلیم و تربیت در سراسر جهان به "یونسکو".



- ۲۳ - بین المللی کردن پست و تلگراف و واگذاری اداره آن در سراسر جهان بسازمان بین المللی مربوطه .
- ۲۴ - بین المللی کردن کلیه کارخانه ها و بنگاههای مهم تولید دارو در سراسر جهان و تاسیس سازمان بین المللی تولید و پخش دارو .

مرحله سوم :

- ۲۵ - بین المللی کردن ترعه ها ، کانالها ، تنگه ها و معبرهای مهم دریائی و واگذاری اداره و بهره برداری آنها بسازمان ملل متحد .
- ۲۶ - بین المللی کردن منابع و صنایع و توزیع و حمل و نقل نفت که باید شامل بین المللی کردن چاهها و منابع و وسایل اکتشاف و استخراج و تصفیه و حمل و نقل و توزیع و فروش آن باشد و واگذاری جمیع این امور بسازمان ملل متحد .
- ۲۷ - بین المللی کردن حمل و نقل هوائی و انضمام شرکتهای هواپیمائی مختلف و تمرکز آنها در یک سازمان بین المللی توأم با بین المللی کردن کلیه فرودگاههای درجه اول و مهم جهانی .
- ۲۸ - بین المللی کردن حمل و نقل دریائی و تمرکز کلیه شرکتهای موسسات کشتی رانی تجاری در یک سازمان بین المللی وابسته بسازمان ملل متفق .
- ۲۹ - بین المللی کردن خطوط آهن بین قارهها و بطور کلی خطوطی که دارای اهمیت منطقه ای ، قاره ای و بین المللی باشند و واگذاری اداره و بهره برداری آنها بسازمان بین المللی و وابسته بملل متحد .
- ۳۰ - بین المللی کردن معادن آهن و ذغال و تاسیس یک سازمان بین المللی برای اداره و بهره برداری از منابع مذکور .
- ۳۱ - بین المللی کردن صنایع سنگین شامل ذوب آهن ، صنایع فولاد و ماشین سازی .

- ۳۲ - بین المللی کردن شرکت های بزرگ بیمه .
- ۳۳ - تاسیس بانک بین المللی سرمایه گذاری - برای ایجاد صنایع سنگین و استحصال معادن در سراسر جهان و بخصوص در کشورهای کم رشد ، با در نظر گرفتن یک ضریب متناسب بمنظور رفع اختلاف سطح بین کشورهای توسعه یافته و ممالک در حال توسعه .
- ۳۴ - تاسیس بانک بین المللی برای امور عادی بانکی و ایجاد شعب آن در تمام قلمروهای ملی
- ۳۵ - ایجاد واحد پول بین المللی و تثبیت ارزش آن نسبت به پولهای ملی با توافق کلیه کشورهای جهان و توسعه رواج پول مذکور در تمام قلمروهای ملی و داد و ستد بین افراد و کشورها .
- ۳۶ - تاسیس تابعیت سازمان ملل متحد و شناختن حق انتخابات تابعیت مذکور برای کلیه افراد و اتباع کشورهای عضو سازمان ملل بدون احتیاج بموافقت و تصویب دولتهای متبوع و حفظ جمیع حقوق مدنی و سیاسی و اجتماعی که در هر جامعه برای اتباع ملی برقرار است جهت افراد مذکور و تساوی کامل اتباع ملل متحد با سایر هموطنان خود در جمیع حقوق و منجمله حق انتخاب کردن و انتخاب شدن و اشغال مقامات عمومی کشور خود .
- ۳۷ - تغییر اساسنامه و مقررات سازمان ملل متحد و اصلاح آنها در جهت متناسب با مقتضیات بین المللی و پیشرفتهای انجام یافته و بخصوص در مورد انتخاب اعضاء و نمایندگان کشورها و تعیین نمایندگان مذکور از طریق انتخابات عمومی و آزاد و مستقیم و بارای مخفی توده های ملل به نسبت جمعیت آنها و واگذاری حق وضع قوانین (غیر از قوانین مربوط به احوال شخصیه) بسازمان ملل متحد و اجرای قوانین مذکور بطور یکنواخت در جوامع ملی .

چنانکه ملاحظه میشود چند ماده از این برنامه نمونه، هم اکنون قابل اجراء است و ز مینه برای اجرای مواد دیگر نیز فراهم است. اجرای هر یک از مواد فوق مقدمه برای اجرای ماده دیگر است و یک پیشرفت تدریجی سالم را تامین میکند. البته اجرای بعضی از آنها بخصوص مواد اخیر، مستلزم تهیه مقدمات و تدوین برنامه دقیق و ملاحظات مالی و بودجه ای است و هر چه در این مراحل جلوتر برویم پیچیدگی امور بیشتر میشود. تامین بودجه برای سازمانهای بین المللی غیر تولیدی و نحوه مشارکت در تامین هزینه آنها و نیز تنظیم بودجه سازمانهای تولیدی و نحوه مصرف درآمد آنها، موضوع دقیق و مهمی است که نه مجال بحث از آن در اینجا وجود دارد و نه امکان پیش بینی صحیح - در واقع اینگونه امور از جمله مسائلی است که باید ضمن عمل با آنها توجه شود. نسبت با مر سرمایه گذاری در صنایع سنگین در کشورهای کم رشد باید توجه خاص مبذول گردد و رفع اختلاف بین سطح تکنیک و نیروی تولیدی کار و درآمد سرانه و سطح زندگی افراد ملتها در سراسر دنیا و بهره برداری از کلیه امکانات طبیعی و انسانی جهان باید هدف اساسی تلقی شود. با پیشرفت برنامه ای از نوع نمونه فوق، در قلمرو تولید بتدریج سه بخش مختلف بوجود خواهد آمد:

- ۱ - بخش بین المللی - شامل منابع طبیعی مهم و صنایع سنگین.
- ۲ - بخش ملی که بسته بمقتضیات هر کشور شامل صنایع سبک یا قسمتی از آن و منابع زیرزمینی درجه دوم و احیانا "قسمتی از اقتصاد فلاحتی و موسسات بانکی خواهد بود.
- ۳ - بخش خصوصی که بسته باوضاع و احوال محلی و ملی ممکن است شامل اقتصاد پیشه وری و قسمتی از اقتصاد کشاورزی و یا بعضی صنایع و کارگاههای کوچک باشد.

تردیدی نیست که با رشد اقتصاد عمومی جهانی، بخش بین المللی مرتباً "توسعه و اهمیت بیشتری بدست خواهد آورد و از وسعت دو بخش ملی

و خصوصی بتدریج کاسته خواهد شد. هیچ اقدام خشن و توام با فشار برای تحدید بخش خصوصی بنفع بخش ملی و یا تحدید بخش ملی بنفع بخش بین المللی لازم نیست - یکبار که بخش جهانی تولید شامل منابع و صنایع نفت و ذغال و آهن و اورانیوم و صنایع ذوب آهن و فولاد سازی و تولید ماشین و حمل و نقل هوایی و دریائی و خطوط مهم آهن و شرکتهای بزرگ بیمه و بانکهای مهم و نظایر آنها بوجود آمد و تحت هدایت و مورد بهره برداری از طرف موسسات و سازمانهای بین المللی قرار گرفت کلیه رشتههای اقتصادی در جهت تأمین رفاه، قابل هدایت است و سیر طبیعی تکامل بتدریج از وسعت بخش ملی و خصوصی خواهد کاست. البته وجود نقشه و برنامه برای تنظیم آگانه و تسریع این جریان لازم است.

مسائل بازرگانی و مبادلات جهانی در هر قسمت از اجرای برنامه نمونه فوق، شایان کمال اهمیت است. هر مرحله با خود مقتضیات و مسائل مهمی را به همراه خواهد آورد که بسته بشرایط، باید راه حلهای مناسب برای آن در نظر گرفته شود. تقسیم کار بین المللی که یکی از عوامل مهم ترقی اقتصادی و تکامل تمدن ماست؛ بتدریج که اقتصاد جهانی رشد میکند، بمجرای صحیح و طبیعی خود هدایت میشود از تاثیر عوامل غیر طبیعی که در حال حاضر تقسیم کار بین المللی را تحت تاثیر قرارداده و مانع مهمی در راه تحقق کامل آن شده خواهد کاست. امور مربوط بمبادله و بازرگانی در مراحل اولیه و سپس توزیع مصنوعات و محصولات در مراحل بعدی بدون اغراق پیچیده ترین مسئله دنیای آینده خواهد بود. در مرحله انتقالی که ممکن است کم و بیش طولانی شود، مسائل مربوط با بازرگانی و تجارت بین المللی پیچیدگیهای بسیار خواهد داشت و ممکن است مقاومتهایی را برانگیزد و پیشرفت در امر همکاری بین المللی را بطئی سازد. البته با پیروزی جبهه بین المللی در سراسر جهان یا قسمت عمده ای از جهان، این ملاحظات کمتر وجود خواهد داشت و جبهه که حکومتهای کشورها یا تعداد مهمی از کشورها را در دست

خواهد داشت آگاهانه در راه برچیدن واحدهای ملی اقتصادی خواهد کوشید
وبه تقسیم جهان خاتمه خواهد داد .

* * *

وظایف جبهه بین المللی در مراحل مختلف

قسمتی از برنامه توسعه همکاری بین المللی قبل از پیروزی جبهه بین المللی وحتى در شرایط حاضر قابل اجراء است ولی قسمت دیگر بخصوص مواد مربوط به بین المللی کردن منابع طبیعی و صنایع سنگین ، مستلزم پیروزی جبهه در سراسر جهان یا اقلا در قسمت مهمی از جهان است .

جبهه بین المللی از بدو تاسیس در هر مرحله دارای وظایف معینی است : هدف جبهه در داخل هر قلمرو ملی باید در دست گرفتن حکومت از طریق غیر مسلحانه و پشتیبانی توده ها باشد ، ولی وظایف آن در جهت یک اقتصاد بین المللی مشترک و توسعه همکاری بین دولتها ، از زمان در دست گرفتن حکومتها شروع نمیشود ، بلکه از همان روز تاسیس ، اقدامات و مبارزات در این زمینه را باید آغاز کند . در شرایط فعلی بین المللی ، جبهه باید در جهت بکری نشانیدن اصل همزیستی مسالمت آمیز - در جهت بین المللی کردن انرژی اتمی و بین المللی کردن فضا نوردی بفعالیت وسیع در سراسر جهان دست بزند و با تبلیغات دامنه دار و تحت تاثیر دادن حکومتها بکمک افکار عمومی ، در پیش برد مقاصد فوق بکوشد . هرچه بر نفوذ و فعالیت جبهه بین المللی در سراسر جهان افزوده شود ، بهمان نسبت زمینه برای توسعه همکاریهای بین المللی و تقویت سازمان ملل متفق و تحول آن در جهتی که رسالت تاریخی آن اقتضاء دارد آماده تر میگردد . با تحقق پیروزی

جبهه بین المللی در جهان ، مرحله نهائی وظایف آن شروع میشود . مرحله‌ای که با پایه گذاری کامل اقتصاد مبتنی بر مالکیت‌های بین المللی شروع و باز میان رفتن دولت و حکومت خاتمه مییابد . مرحله نهائی این خط سیر ، تبدیل یافتن سازمان ملل متحد بیک سازمان اداره رهنبری اقتصاد و فرهنگ و بهداشت جهان خواهد بود ، سازمانی مرکب از کاشناسان و دانشمندان و مدیران .

تشکیلات و فعالیت جبهه بین المللی در قلمروهای ملی : جبهه بین المللی باید دارای مرکز واحد و رهنبری متمرکز باشد . شعب جبهه باید در داخل هر کشور تشکیل یابد و هر شعبه نه بمنزله یک تشکیلات مستقل بلکه فقط شعبه ای از تشکیلات واحد باشد و این بآن معنی نخواهد بود که امور هر شعبه را مرکز رهنبری راسا " اداره نماید ، این نه ممکن و نه صحیح است - بالعکس اداره مبارزات و تعیین تاکتیکهای متناسب با اوضاع محلی و شرایط و خصایص ملی هر کشور و توجه بمسائل داخلی هر جامعه ، باید بعهد رهنبران محلی واگذار گردد ولی تمام شعب باید در سیاست کلی و خط مشی اساسی در مورد امور بین المللی و مسائل عمده ، از مرکز رهنبری پیروی نمایند . رهنبری جبهه بین المللی و طرز انتخاب اعضای آن باید بنحوی باشد که حتی المقدور نمایندگان کلیه سازمانها و واحدهای عضو و ملیتها و اقوام مختلف در آن بتوانند شرکت جویند و مجموعه ای بوجود آورند که منعکس کننده تمام نیروهای مترقی جهان باشد . تردیدی نیست که این عمل بتدریج که شعب جبهه بین المللی در کشورهای مختلف تشکیل میگردد عملی خواهد شد ولی در مراحل نخستین ، جبهه ابتدا در چند کشور میتواند بوجود آید و در این مرحله رهنبری واحد ، از اجتماع نمایندگان شعب مذکور تشکیل میگردد ؛ این رهنبری بتدریج که بر تعداد شعب افزوده میشود بهمان نسبت توسعه مییابد و نمایندگان شعب و واحدهای مختلف را " تدریجا " دربر میگیرد . برای جبهه بین المللی و شعب آن در هر کشور ، مسئله اساسی و درجه اول منافع و مصالح جامعه بشری است و مصالح ملی و محلی و منطقه ای باید

در درجات ثانوی قرار گیرد .

شعب جبهه بین المللی در داخل هر کشور ، باید جمیع احزاب و جمعیتها و اتحادیه ها و محافل اجتماعی و مطبوعات و افراد مترقی را که بدو هدف اساسی جبهه معتقد باشند دربرگیرد . در داخل جبهه از هر نوع تبلیغات علیه مذاهب و سنن مختلف باید جلوگیری شود و از تحمیل هر نوع نظریه فلسفی باید خودداری بعمل آید .

جبهه بین المللی نباید تنها احزاب و جمعیتها و سندیکاها را شامل شود ، بلکه باید افراد و عناصری که عضو احزاب و سایر سازمانها نیستند نیز بتوانند در جبهه بین المللی وارد شوند . انتخاب سازمانی جبهه مسئله مهمی است که باید مطابق مقتضیات ، اصول تشکیلاتی متناسب برای آن در نظر گرفته شود .

تصمیمهای مرکز رهبری باید بر طبق موازین دموکراتیک و براساس هدفهای جبهه و در نظر گرفتن شرایط زمانی و مکانی اتخاذ شود و شعب باید با رعایت انضباط ، تصمیمهای مذکور را بموقع اجراء گذارند . هر یک از شعب جبهه بین المللی در جوامع ملی ، باید بکوشد از طرق غیر مسلحانه در امور حکومتی دخالت و شرکت جوید و سرانجام از همان طریق حکومت را بدست گیرد .

علاوه بر دو اصل همزیستی مسالمت آمیز و مبارزه برای بین المللی کردن مالکیت منابع مهم طبیعی و صنایع سنگین که باید در سرلوحه برنامه کلیه شعب قرار داشته باشد ، هر یک از شعب میتواند با توافق کامل نیروهای عضو و در جهت هدفهای دوگانه جبهه ، برنامه هایی برای بالا بردن سطح زندگی توده ها و تحکیم مبانی و دموکراسی و تبدیل مالکیتهای خصوصی و مالکیت تراستها بمالکیت دولتی تنظیم نماید و برای اجرای آنها از طرق غیر مسلحانه فعالیت کند . هر نوع ائتلاف و همکاری با نیروهای مختلف اجتماعی و دولتهای ملی در جهت تبدیل مالکیتهای خصوصی بمالکیت دولتی و ترقی

سطح زندگی مردم و تحکیم مبانی صلح و دموکراسی کاملاً " مجاز بلکه مطلوب و مغتنم است .

جبهه بین‌المللی در هر کشور باید آداب و رسوم و سنن ملی را احترام گذارد و در حفظ و پیشرفت فرهنگ و ادبیات و هنرهای ملی و محلی بکوشد . این نکته را باید خوب بخاطر سپرد که میراث فرهنگی جامعه بشری عبارت است از مجموع فرهنگهای ملی و محلی و ادبیات و هنرهای بومی . جبهه بین‌المللی باید حراست این گنجینه بزرگ بشری را یکی از وظایف خود تلقی کند . پیشرفت تمدن و گسترش شیوه‌های بین‌المللی در جمیع شئون زندگی ؛ فرهنگهای ملی و هنرهای اصیل محلی را در معرض خطر اضمحلال قرار داده است و اگر مورد حمایت جدی قرار نگیرند دیری نمیگذرد که اثری از آنها بر جای نماند . حفظ این مجموعه متنوع و زیبا وظیفه هر انسانی است که بتمدن و فرهنگ بشری علاقه دارد . اختلاف زبان ، اختلاف مذهب ، اختلاف در رنگ و نژاد و تفاوت در سنن و رسوم هیچگونه لطمه‌ای بوحدهت جامعه انسانی وارد نمی‌آورد . آنچه مایه اختلاف و سبب رقابت و خصومت است همان است که با بین‌المللی کردن مالکیت از میان میرود . علاقه انسانها بمولد و موطن خود و دلبستگی آنها بزبان مادری و عشق بخاطرات و آداب و رسوم محلی خود ، امری است بسیار طبیعی .

علاقه به مسقط‌الراس و هم‌زبانان و هم‌مذهبان ، نه تنها منافاتی با علاقه بنوع بشر ندارد بلکه باید گفت آنکه کشور و هم‌زبانان و هم‌مذهبان و همکاران خود را دوست ندارد ، نمیتواند سایر هم‌نوعان خویش و جامعه بشری را دوست داشته باشد . بنابراین بسیار ابلهانه خواهد بود اگر کسانی بکوشند بعنوان یکسان کردن جامعه بشری ، آداب و رسوم و فرهنگها و زبانها و سنتهای ملی را معدوم نمایند . این نوع اقدامات ضربتی بفرهنگ و تمدن است و باید از آن اجتناب نمود و این مجموعه بزرگ و زیبا را با صرف مخارج نگهداری کرد . در این قلمرو جامعه بشری را ، در جهت وحدت و یگانگی بحال خود بگذاریم ؛

آنچه ضروری و طبیعی است خود بوجود میآید، رشد میکند و ریشه میدواند. عامل رقابت و نزاع یعنی سیستمهای اقتصادی ملی راز میان برداریم، وحدت با تمام عظمت و شکوهش از راه میرسد و جای خود را باز میکند. بنا بر این از هرگونه اقدام در جهت ایجاد وحدت مصنوعی باید خودداری کرد، این نوع اقدامات اغلب بی نتیجه و گاه مضراست. جامعه بشری در سیر تکامل خود بطرف وحدت حقیقی، آنچه ضرورت داشته باشد بطور طبیعی بوجود خواهد آورد. اگر برای ایجاد سهولت و سرعت در مرادوات و غلبه بر "بالیسم" کنونی که باعث کندی پیشرفتهای فرهنگی و موجب تحمیل مخارج سنگین در روابط بین المللی است؛ اگر وجود یک زبان مشترک عمومی لازم باشد، بطور طبیعی یکی از زبانهای بزرگ کنونی که غنی تر و متناسب تر باشد رشد و گسترش بیشتری بدست میآورد و عمومیت می یابد. بگذاریم قوانین تکامل در جهت طبیعی عمل کنند - کافی است که ما مانعی بر سر راه عمل آنها نشویم در این نوع مسائل تاریخ زحمتی بیش از این برعهده ما نگذارده است.

البته ایجاد تسهیلات و تسریع آگاهانه در سیر امور اجتماعی مفید و حتی لازم است و از شمار وسایل و اقدامات ساختگی محسوب نمیشود بلکه در شان نوع انسان است که از این پس در تکامل و ترقی خود آگانه شرکت جوید و همانگونه که قوانین فیزیک و شیمی را بخدمت گرفته، از قوانین حاکم بر اجتماع نیز با تبعیت از آنها و تسهیل عمل آنها در جهت تأمین رفاه و ترقی خود بهره برداری نماید.

سوی مزد واحد - سطح زندگی مساوی

محو طبقات و محو دولت

باین المللی شدن سرمایه ها و وسایل تولید و منابع طبیعی و برجینده شدن مرزهای ملی ، جامعه متحد انسانی پایه گذاری و تمدن بشری بدوران باشکوه خود وارد میشود . عامل سود جوئی و تامین قدرت ملی بعنوان محرک تولید اقتصادی از میان میرود و جای خود را بعامل جدید یعنی تامین حوائج انسانی واگذار میکند و باین ترتیب اقتصاد مبتنی بر تولید کالا و مبادله و جلب منافع ، از زندگی بشر محو میشود و اقتصاد مبتنی بر رفع حوائج انسانی و تامین رفاه بر اساس تقسیم کار بین المللی بوجود میآید . دولتها و دستگاههای حکومتی با همه وسایل کارشان ، با ارتشها و سلاحهایشان ، از میان میروند و جای خود را بمدیران و کارشناسان و دانشمندان واگذار میکنند . رشد و توسعه این نظام اقتصادی ، بتدریج به ناهم آهنگی ها و تناقضات کنونی پایان میبخشد ، سطح زندگی و دستمزدها و سطح فرهنگ را بطرف وحدت و تساوی سوق میدهد ، تقسیم انسانها به طبقات دولتها و اختلاف کار فکری و کار یدی از بین میرود و نوع انسان درسیر بی پایان کامل بمقامی که شایسته اوست میرسد . همه اوضاع و احوال و ضرورت های اقتصادی و اجتماعی کنونی گواهی میدهد که بشر در پایه گذاری چنین تمدنی موفق خواهد شد . آثار و علائم نشان میدهد که عصر انسانیت عصر آزادی و عصر برابری و اتحاد انسانها بزودی فرا میرسد . این یک جبر تاریخی است و هیچ امری نمیتواند مانع تحقق آن گردد .

همراه با تکامل ابزارکار و دانشها، نوع انسان نیز در طول اعصار و قرون تکامل یافته است. انسان در حالیکه ابزارکار و دانشهای خویش را تکامل می بخشد، وجود خود را نیز گام به گام بسوی کمال هدایت میکند و بدینسان بتدریج خود را می آفریند. مرز این جریان آفرینش و حد تکامل بشر "بی نهایت" است، برای پیشرفت این موجود که روزگاری چون سایر جانوران در قعر جنگلها و یا غارها میزیست حدی و نهایی سراغ نمیتوان کرد. ولی از آغاز تاریخ مدون تا روزگار ما در هیچ دوره ای قوای روحی و مادی بشر از آزادی برخوردار نبوده است و مالکیت مانند سرطانی بر جسم و فکر و عواطف و احساسات و روابط او چیره بوده است. با اینهمه انسان در سیر تکامل گام به گام ولی با محنت و مزارت بسوی آزادی و خلاصی از این اسارت شوم پیش آمده است و سرانجام با بین المللی شدن مالکیت یا به عبارت صحیح تر با محو مالکیت انسان با آزادی حقیقی دست مییابد و در برابر قوای روحی و استعدادهای او میدانی بوسعت بی نهایت برای تجلی گشوده میشود. با بین المللی شدن مالکیت عصر انسانی آغاز خواهد یافت و انسان این آفریننده بزرگ بمحیط انسانی گام خواهد گذارد. با تحقق این ضرورت تاریخی، بتدریج بدورانی وارد خواهیم شد که در آن بین ابناء بشر فقط یک قانون حکومت خواهد کرد - قانون محبت و وظیفه... در طول اعصار و قرون بزرگترین اخلاقیون عالم هرگز نتوانستند با سارت بشر خاتمه دهند و قانون محبت را بین انسانها حکمروا گردانند. با استقرار مالکیت بین المللی بر سرمایهها و وسایل تولید و منابع طبیعی یعنی با الغاء مالکیت یکبار برای همیشه، اخلاق و عواطف و روابط انسانها از زنجیر مالکیت رها خواهد شد و صفات انسانی بصورت خالص و در حد کمال خود جلوه گری خواهد نمود و آنگاه است که یگانه قانون انسانی یعنی قانون محبت و وظیفه بر اجتماع انسانها حکمفرما خواهد گردید. تنها در آن شرایط است که انسان بمقام انسانی میرسد و آنچه شایسته این مقام است بدست میآورد. انسان با حذف مالکیت بزرگترین دشمن خود را از میان برمیدارد و از تقسیم بطبقات و ملتها رهائی مییابد و از

آن پس با گامهای هفت فرسنگی بسوی کمال، بسوی بی‌نهایت روان میشود تا بدانجا برسد که در وهم هم نگنجد.

نتیجه و خاتمه

انسانهای سراسر جهان متحد شوید!

استثمارگران نوع قدیم و جدید ، یعنی باقیمانده مالکین و سرمایه داران سابق و اعضای دستگاههای حکومتهای مدرن که از حاصل کارهموعان ارتزاق میکنند ، از حیث تعداد و موقع تاریخی بسیار ضعیف و ناچیزند و در مقابل آنها انبوه انسانها که با کاربیدی و فکری خود ، دانشها و هنرها و نعمتهای مادی را میآفرینند ، اکثریت قریب با اتفاق جامعه بشری را تشکیل میدهند . نسبت این اکثریت بآن اقلیت چنان است که میتوانیم در خطاب ، با کنار گذاردن گروه کوچک استثمارگران ، بقیه جامعه بشری را با جمله "انسانهای سراسر جهان متحد شوید" مورد خطاب قرار دهیم . اتحاد انسانهای سراسر جهان امری عملی و طبیعی است زیرا این اکثریت عظیم در برابر آن اقلیت قلیل دارای وحدت منافع و وحدت آمال است . تقسیم انسانها بملتها که در شرایط کنونی نتیجه تکامل سرمایه داری و رژیمهای مبتنی بر مالکیت ملی متمرکز است ، هیچگونه خللی بر اساس این وحدت و اشتراک منافع وارد نمیاورد ، تنها بیداری وجدان انسانها کافی است که اتحاد و همبستگی آنها را در برابر اقلیت حاکم تامین نماید . میلیونها زحمتکش و دانشوران آسیائی ، افریقائی اروپائی ، امریکائی و استرالیائی که با کار خود طبیعت را بخدمت بشر درآوردند ، در راه تامین خوشبختیهای آن عده معدود قسمتی از حاصل کار خود را از دست میدهند ، یعنی بنام "ملت" و "میهن" قسمتی از ثمره کار آنها زدیده میشود و برای پرداخت حقوقهای گزاف

اعضای دستگاههای حکومت و تامین مخارج رقابت و خصومت بین ابناء بشر بمصرف میرسد. میلیونها و میلیاردها ساعت کار صرف ایجاد انواع سلاحها میشود و میلیونها جوان فعال بهترین سالهای عمر خود را در راه آموختن فنون آدم کشی بهدر میدهند و هر چند گاه یکبار انبوهی از آنها در میدانهای جنگ بکام مرگ فرستاده میشوند. در حالیکه در سراسر جهان تولید بنحو سرسام آوری افزایش یافته، صدها میلیون نفر در آتش فقر و گرسنگی دائم میسوزند و بیماری و بیکاری و جهل آنها را احاطه کرده است. اقتصاد و تمدن ما بیک بحران خطرناک دچار شده و عدم تعادل سایه شوم خود را بر جمیع شئون زندگی ما گسترده است. از اینهمه فقر و نکبت و عدم تعادل و رقابت و خصومت تنها عده معدودی منتفع میشوند.

اینان چه کسانی هستند؟ گروهی کوچک از استثمارگران نوع قدیم و جدید؛ مالکین و صاحبان سرمایهها از یکسو و اعضای دستگاههای حاکمه - سیاستمداران خوش پوش و دیپلماتهای خوشخوراک و ژنرالهای صاحب مدال و وزرای ملبس به اسموکینگ از سوی دیگر. اینان بدون آنکه در تولید اقتصادی و تامین رفاه پیشرفت دانش سهمی داشته باشند، سهم عمده‌ای از حاصل کار بشر را میبلعند و قسمت مهم دیگر را صرف تامین وسایل رقابت و خصومت بین ابناء بشر میکنند. در هیچ عصری عده‌ای باین اندازه قلیل منافع عده‌ای باین اندازه عظیم را با خطراتی باین اندازه سهمگینی دچار نکرده است.

اکنون زمان آن فرارسیده است که انبوه انسانهای خلاق و زحمتکش در برابر آن عده کوچک متحد گردند و برای تامین منافع مشترک خویش از اینسو و آنسو مرزها دست بدست یکدیگر دهند و امر تعیین سرنوشت خود را از دست آن اقلیت کوچک بیرون آورند و خود بدست گیرند. استثمارگران نوع قدیم و جدید، در سراسر جهان باهمه رقابتها و اختلافاتی که میانشان وجود دارد، در برابر جامعه بشری در همه جا وضع مشابهی دارند و در مقابل آنها و انبوه ملتها، انبوه انسانهای خلاق و زحمتکش نیز از وضع مشابهی برخوردارند.

بطور کلی در شرایط حاضر از نظر منافع و آرزوهای مشترک در پهنه عالم دوصف بطور متمایز در برابر یکدیگر قرار دارند: از یکطرف انبوه تولید کنندگان و از سوی دیگر گروه کوچک مالکان و سرمایه داران نوع جدید و قدیم. سرنوشت جنگ و صلح، سرنوشت تمدن و مسئله بقا یا عدم نوع انسان بسته بمبارزه ایندو اردوگاههاست.

اکنون نوع انسان و تمدن او در سیر تکاملی خود بمرحله ای رسیده است که یا باید بسوی انهدام کشانده شود و یا بطرف وحدت کامل. یا رقابت اقتصادی و سیاسی بین واحدهای ملی باید دنیا را بسوی توسعه تسلیحات و گسترش خصومت و سرانجام بسوی جنگ و انهدام تمدن بکشاند، یا ملتها با برانداختن این تقسیمات که بنام آنها صورت گرفته و ایجاد یک اقتصاد مشترک بر اساس رفع حوائج انسانی، موجودیت خود و تمدن درخشان خویش رانجات بخشند.

بار دیگر بدوراهی تاریخ رسیده ایم... ولی راه خصومت و رقابت و جنگ هر روز مسدود و مسدودتر میشود و راه همکاری بین ملتها هر لحظه هموارتر میگردد. همه آثار و شواهد گواه بر اینست که انبوه انسانهای آفریننده دیگر نمیتوانند بصورت گروههای مجزی هر یک به تنهایی در چهار چوب مرزهای ملی به سرنوشت خود بیندیشند و راههای محزا برای نجات خود بیابند. آنها که کار میکنند و نعمت و آسایش می آفرینند و خود از آن محرومند، در هر جا و از هر رنگ و نژاد و ملیت و مذهب که باشند سرنوشتی مشترک دارند و راهی مشترک در پیش روی آنهاست. تنها راه نجات آنها از استثمار و خطر اتیکه تقسیم جهان بواحدهای ملی ایجاد کرده، برانداختن مرزهایی است که مالکیت و سرمایه موجد آن بوده و برانداختن سازمان مخوفی است که دولت نامیده میشود و بشریت را به جوامع ملی تقسیم نموده بر رقابت با یکدیگر کشانده است.

دیگر سخن از این گروه و آن گروه داخلی نیست. سخن از تمام بشریت در برابر یکعده قلیل است، سخن از تبدیل مالکیت ملی بمالکیت بین المللی است سخن از نابودی جامعه بشری در زیر ضربات رقابت جوامع ملی و یا نجات همه آن جوامع از طریق وحدت و هیات بشری است.

دوران تقسیم جامعه بشری بطبقات و ملتها بسرآمده و عصر وحدت فرا رسیده است. عصر مالکیت های خصوصی و ملی بپایان رسیده و دوران مالکیت اجتماعی آغاز یافته است: تمامی طبیعت با همه ثروت های آن از آن تمامی نوع بشر است، دریاها و جنگلها و معادن و هرچه در روی زمین و هرچه در زیر زمین است فقط اشیاء و وسایلی هستند برای کار بشر و باید در دسترس هر کسی باشد که بخواهد و بتواند کار کند و نیز سرمایه ها و کارخانه ها حاصلی هستند که در طول قرون از کار میلیونها افراد بشر بوجود آمده اند و تعلق بنوع بشر دارند اینها نیز اشیاء و وسایل کار هستند و باید در دسترس تمام کسانی باشد که بخواهد و بتواند کار کنند. در مرحله کنونی تاریخ هیچ مقیاس و ملاکی برای توزیع نعمتها و خوشیها در بین افراد بشر وجود ندارد جز کار آنها جز سهمی که آنها در ایجاد و آفریدن همان نعمتها و خوشیها دارند و تولید اقتصادی هیچ هدفی نمیتواند داشته باشد جز تامین احتیاجات انسانها.

برای تحقق بخشیدن به هدفهای فوق:

در راه ایجاد جامعه متحد انسانی؛

در راه استقرار اقتصاد مشترک بر اساس مالکیت بین المللی منابع ثروت

و سرمایه ها و وسایل کار؛

در راه ترقی دانش و صنعت و تکامل تمدن با شکوه انسانی؛

در راه استقرار صلح ابدی و همکاری واقعی ملتها؛

در راه تکامل نوع انسان؛

انسانهای سراسر جهان متحد شوید!

تهران ۱۸ / فروردین / ۱۳۴۳

هفتم آوریل ۱۹۶۴

but abandoned the idea due to some considerations; therefore; the manifest is prepared for publication, in Farsi language first. But we may consider the manifest published, only when it is translated in one the European languages and published.

It is a long time since this manifest has been layed out, during this period political and personal problems and obstacles have prevented it from being compiled and published, and has continuously been delaying it. During this period, important changes have taken place in the world political circumstances; nevertheless today, the world political and social conditions are ready more than any other time for publication of such manifest.

However, only translation and publication of the manifest in one of the European languages may be regarded as it's publication date, which is hoped not to be very far from now.

Tehran, 24th of Ordibehesht 1343 (14th of May 1964)

Preface

The basis of this manifest was prepared in the form of scattered notes, in the period between the month of Bahman/ 1341 to Shahrivar/ 1342 (February 1962 to September 1963), under highly unfavourable conditions. In the month of Azar/ 1342 (December 1963) it was compiled and put into the order, and in Farvardin/ 1343 (April 1964) was made ready in the form of present manifest; however, it is not yet known when the circumstances and possibilities will let it be published and distributed.

For numerous reasons, the manifest should be published in western Europe, and in one of the European languages. Therefore, the author first tried to compose it in French language, but soon found out that his insufficient proficiency in this language is an obstacle for clear explanation of the minute concepts, and there was no one available in those circumstances who could offer some help, finally the author gave up the idea and turned to his mother language. When the manifest was compiled, the author looked for a way of sending it to Europe for translation and publication,

Any one who is not against us, is with us

Mohammad Ali Khonji

**THE MANIFEST OF
INTERNATIONAL FRONT**

Preparation Committee for Iran Socialist Party